

نفرین خدا

هریس سلطان

بازگردان: نوای آزادی



نفرین خدا

چرا اسلام را ترک کردم....

نویسنده: هریس سلطان

ترجمه: نوای آزادی

ادیت و ویراستاری: قاسم قره داغی

کتابخانه ی اینترنتی آوای بوف

© AVAYE BUF - 2025

سرشناسه	: نفرین خدا / چرا اسلام را ترک کردم/ هریس سلطان --
عنوان و نام پدید آورنده	: نفرین خدا / چرا اسلام را ترک کردم/ مولف: هریس سلطان/ مترجم: نوای آزادی / ویراستار: قاسم قره داغی.
مشخصات نشر	: دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۴ ، ۲۰۲۵
مشخصات ظاهری	: ۱۷۵ ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	: نشر اینترنتی: ۹۷۸-۸۷-۹۴۲۹۵-۹۶-۳
فهرست نویسی: بر اساس	
اطلاعات فیا	
موضوع	: تحقیق / نقد ادیان / سیاسی / زبان فارسی
DK5	: 98.217
شماره کتابشناسی ملی	: 978-87-94295-96-3

نفرین خدا | چرا اسلام را ترک کردم

- تألیف: هریس سلطان
- مترجم: نوای آزادی
- ویراستار: قاسم قره داغی
- چاپ اول: ۱۴۰۴
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: 978-87-94295-96-3
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. باز نشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: www.AVAYEBUF.COM

فهرست

مقدمه مترجم	۸
پیشگفتار	۹
معرفی	۱۳
چرا این کتاب را نوشته ام؟	۱۶
چرا اسلام را ترک کردم؟	۱۹
فصل اول	۲۴
هنر فکر کردن (تفکر)	۲۴
تغییر ذهن	۳۲
فصل دوم	۳۵
ضرورت دین	۳۵
افسردگی:	۵۵
فصل سوم	۶۲
بار دین	۶۲
فصل چهارم	۷۲
فرضیه ی خدا	۷۲
فصل پنجم	۸۹
شخصیت (کاراکتر) محمد	۸۹
فصل ششم	۱۰۲
اخلاق	۱۰۲
فصل هفتم	۱۰۹
قرآن	۱۰۹
فصل هشتم	۱۵۱
اسلام هراسی	۱۵۱
فصل نهم	۱۵۸
چگونه با یک امام مسلمان مناظره کنیم؟؟	۱۵۸
آیا به ما کمک خواهید کرد؟	۱۶۹
منابع:	۱۷۰

این کتاب متعلق به تمامی کسانی است که پرسش‌هایی بی‌پاسخ، مانند «چه کسی خدا را آفریده است؟» در ذهن دارند.

در این روایت سوزناک و صادقانه، هریس تلاشی برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها نمی‌کند، اما با قاطعیت اعلام می‌دارد که پاسخ‌هایی که تاکنون دریافت کرده‌اید، نادرست بوده‌اند. نفرین خدا نشان می‌دهد که چگونه این باورهای نادرست سال‌ها بشریت را به رنج افکنده‌اند. اکنون زمان آن فرا رسیده است که این افسانه‌های زیان‌بار را کنار بگذاریم و به جای دل‌بستگی به یارانی خیالی در آسمان، نیروی خود را صرف یکدیگر کنیم.

-یاسمین محمد(نویسنده ی "دختری که تسلیم نشد")

و بنیان‌گذار قلب‌های آزاد ذهن‌های آزاد^۱

^۱ _ free hearts free minds یک سازمان است که با هدف کمک رسانی به مسلمانان پیشین و دگرباشانی که در کشور های اسلامی زندگی می کنند بنیان گذاشته است.)

مقدمه مترجم

این کتاب نوشته‌ی هریس سلطان، مسلمان پیشین پاکستانی-استرالیایی است که در نقد اسلام حضوری پررنگ در شبکه‌های اجتماعی داشته و همچنان فعال است. وجود افرادی مانند او دلگرمی بزرگی برای دیگر مسلمانان پیشین در سراسر جهان به شمار می‌آید.

در این اثر، هریس می‌کوشد مسلمانان را به تفکر انتقادی و تابوشکنی ترغیب کند. انتشار این کتاب در مجموعه‌ی *آوای بوف* تلاشی است برای رساندن صدای دگراندیشان به درون قلعه‌ی سخت و تاریک اسلام و گامی هرچند کوچک در راستای جهانی‌سازی پیام *آوای بوف*—مجموعه‌ای که تاکنون کمتر مورد توجه فعالانی چون هریس سلطان قرار گرفته است.

تلاش‌های منتقدان ایرانی اسلام، به دلیل عدم ترجمه‌ی آثارشان به زبان‌های دیگر، همچنان ناشناخته مانده است. از این رو، ما در *آوای بوف* بر آنیم تا این گونه نوشته‌ها را به جهانیان معرفی کنیم.

ممکن است در متن با برخی توضیحات شخصی من روبه‌رو شوید که در جهت تکمیل سخنان دوستم هریس سلطان آورده‌ام. باین حال، برای حفظ امانت‌داری، از هرگونه دستکاری گسترده در متن پرهیز کرده‌ام. اگر مایل به دریافت تصویر کامل‌تری از این مباحث هستید، مطالعه‌ی این کتاب را در کنار آثاری چون *مغاک تیره‌ی تاریخ نوشته‌ی مزدک بامدادان، مسلمانی و گرفتاری‌هایش از بلوچک و کتاب‌های امیرحسین خنجی توصیه می‌کنم*.

این ترجمه را به خانواده‌ی قره‌دغی و تمامی دوستان آزادی‌خواهی که در *آوای بوف* فعالیت می‌کنند، تقدیم می‌کنم.

به امید فردایی روشن‌تر.

نوای آزادی – مترجم

پیشگفتار

همه‌ی ما درباره‌ی کسانی که پیش‌تر کاتولیک بوده‌اند، از مقالات نشریات و نمایش‌های طنز استندآپ شنیده‌ایم. در جوامع یهودی، یهودیان سکولار تقریباً به‌عنوان امری بدیهی پذیرفته شده‌اند. در مستندهای تحسین‌شده‌ی نتفلیکس، پیش‌تر حسیدی‌ها به تصویر کشیده شده‌اند. همچنین، کسانی که از آیین ساینٔولوژی روی گردانده‌اند، اغلب قراردادهای پرسود کتاب و برنامه‌های تلویزیونی دریافت می‌کنند. اما درباره‌ی مسلمانانی که ایمان خود را کنار گذاشته‌اند، چه می‌توان گفت؟ آیا واقعاً منطقی است که تصور کنیم دومین جامعه‌ی مذهبی بزرگ جهان – با بیش از ۱,۶ میلیارد نفر – هیچ گروه چشمگیری از آزاداندیشانی که خرد را بر ایمان و اخلاق را بر پرهیزگاری ترجیح دهند، نداشته باشد؟

بدیهی است که چنین تصویری نادرست است. باین‌حال، درحالی‌که کسانی که از کاتولیک، حسیدی یا ساینٔولوژی جدا شده‌اند مورد پذیرش و حتی تحسین قرار می‌گیرند، مسلمانانی که ایمان خود را از دست داده‌اند، اغلب به حاشیه رانده می‌شوند. آن‌ها گاه به‌عنوان «خبرچینان محلی» برای اسلام‌ستیزان یا خائنان خودستیز معرفی می‌شوند که گویی در پروژه‌ی شیطان‌سازی مسلمانان توسط گروه‌های راست‌گرای افراطی مشارکت دارند.

این، خوانندگان عزیز، نوعی تعصب است؛ تعصبی که می‌پندارد مسلمانان به‌طور ویژه‌ای از تحمل مخالفت، طنز یا حتی گفتگو ناتوان‌اند. اما این کتاب فراتر از روایتی جذاب درباره‌ی اینکه چرا یک جوان مسلمان باور خود را از دست داد، فرصتی است برای مسلمانان تا در گفتگویی شرکت کنند که گمان می‌رود از آن ناتوان‌اند.

همه‌ی ما که در جوامع آزاد و مردم‌سالار زندگی می‌کنیم، از دستاوردهای عصر روشنگری بهره‌مند هستیم. ارزش‌ها و حقوق اساسی ما – از جمله آزادی بیان، آزادی فردی، برابری حقوق و مردم‌سالاری – نتیجه‌ی تلاش اندیشمندانی است که در برابر حکومت‌های دینی و تعصب مذهبی در اروپا ایستادند. این حکومت‌ها چنان سرکوبگر و نیرومند بودند که در برابر آن‌ها، گروه‌هایی چون دولت اسلامی امروز، آماتور به نظر می‌رسند.

توماس جفرسون، که این ایده‌های روشنگری را در اعلامیه‌ی استقلال ایالات متحده گنجانده، حتی با تیغ اصلاح، کتاب مقدس را از مطالب ماوراءالطبیعه و خرافات پالایش کرد. برخلاف آنچه برخی نادرست ادعا می‌کنند که آمریکا بر پایه‌ی «ارزش‌های یهودی-مسیحی» بنا شده است، بنیان‌گذاران

این کشور در حقیقت در مسیری کاملاً مخالف گام برداشتند. نخستین اصلاحیه‌ی قانون اساسی ایالات متحده دیواری میان دین و حکومت ایجاد می‌کند و هم‌زمان، آزادی بیان و عقیده را تضمین می‌کند.

امروز، بارقه‌های عصر روشنگری در جهان اسلام نیز دیده می‌شود. درست همان‌گونه که ولتر، روسو و جفرسون به اندیشه‌ی زمانه‌ی خود چالش کشیدند، اکنون نسل جوان در جوامع مسلمان، آشکارا باورهای دینی والدینشان را زیر سؤال می‌برند و به‌گونه‌ای که پیش‌تر ممکن نبود، سازمان‌دهی می‌کنند. همان‌گونه که ظهور صنعت چاپ، متون مذهبی را از ابهام بیرون آورد، اینترنت نیز آیات قرآن را در دسترس هر نوجوانی که مهارت‌های ابتدایی جست‌وجو در گوگل را داشته باشد، قرار داده است. زمانی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ بزرگ می‌شدم، قرآنی بر قفسه‌ی خانه داشتیم که به زبانی ناآشنا بود و جز با آداب وضو نمی‌توانستیم آن را لمس یا مطالعه کنیم. بسیاری از مسلمانان درحالی‌که این کتاب را مقدس می‌دانند، آشنایی چندانی با محتوای آن ندارند. اما امروزه، کودکان می‌توانند با چند جست‌وجوی ساده در اینترنت، ترجمه‌های مختلف قرآن را مقایسه کنند، ساختار زبانی آن را بررسی کنند و یافته‌هایشان را در لحظه با دیگران به اشتراک بگذارند.

پس چرا چیزی درباره‌ی این تغییرات نمی‌شنویم؟ پاسخ ساده، اما دردناک است. اندک کسانی که در کشورهای مسلمان‌نشین جرأت سخن گفتن داشته‌اند، بهای سنگینی پرداخته‌اند. رائف بدوی، دوست من، در عربستان سعودی زندانی است و بیش از شش سال است که از خانواده‌ی خود دور مانده. جرم او چه بود؟ نوشتن مطالبی درباره‌ی جدایی دین از حکومت. اتهامش؟ «توهین به اسلام». در بنگلادش، نویسندگان سکولاری مانند آویجیت روی، به دلیل ترویج اندیشه‌ی علمی، در روز روشن با قمه کشته شدند. در ایران، جمهوری اسلامی در سال ۲۰۱۴، محسن امیر اصلانی ۳۷ ساله را به دلیل تردید در داستان یونس و ماهی، اعدام کرد. فتوای قتل سلمان رشدی، و همچنین اعدام یوسف مهرداد و صدرالله فاضلی، نمونه‌هایی از سرکوب دگراندیشان است. در پاکستان، مشعل خان توسط گروهی از دانشجویان به اتهام پرسش درباره‌ی داستان آدم و حوا، به‌طور فجیعی کشته شد.

این تنها نمایی سطحی از کسانی است که جرأت بیان افکار خود را یافته‌اند. شمار بسیاری هستند که هرگز نامی از آن‌ها نمی‌شنویم. و افراد بیشتری که حتی جرأت سخن گفتن را نیز از دست داده‌اند. حالا شاید درک کنید چرا. هم‌اکنون در ۱۳ کشور، بی‌خدایی با مجازات مرگ روبه‌رو است. همه‌ی

این کشورها اکثریت مسلمان دارند. حتی در کشورهایی که دولت مستقیماً مجازات اعمال نمی‌کند، گروه‌هایی از میان مردم، خود این کار را انجام می‌دهند.

در سال‌های اخیر، دولت‌های مسلمان فشار بیشتری بر غیرمعتقدان وارد کرده‌اند. عربستان سعودی بی‌خدایی را با تروریسم برابر دانسته است. مالزی اعلام کرده که بی‌خدایان را شناسایی و مجازات خواهد کرد. پاکستان قوانین سخت‌گیرانه‌تری برای مقابله با توهین به مقدسات وضع کرده و در تلاش است سازمان‌هایی مانند سازمان ملل متحد و شرکت‌هایی مانند یوتیوب را وادار به رعایت این قوانین کند. در ایران و مصر نیز اقدامات مشابهی در جریان است.

این خبر در نگاه نخست ناخوشایند به نظر می‌رسد—تا زمانی که از خود پرسید چرا؟ چرا این سرکوب؟ چرا این ناامیدی؟

پاسخی که به این پرسش‌ها داده می‌شود، امیدبخش است: گرایش به ترک دین در جهان اسلام با سرعتی بی‌سابقه در حال گسترش است. در این کتاب، با آماری آشنا خواهید شد که هرچند چشمگیرند، اما احتمالاً به دلیل خطرات و پیامدهای سنگین، کمتر گزارش شده‌اند. حتی در ایالات متحده، پژوهشی که اخیراً توسط مرکز تحقیقات پیو انجام شده، نشان می‌دهد که نزدیک به یک‌چهارم فرزندان خانواده‌های مسلمان آمریکایی دیگر خود را پیرو این دین نمی‌دانند. برای ناظران بیرونی، این روند شاید چندان عجیب نباشد، زیرا با افزایش شمار جوانانی که به‌طور کلی از مذهب فاصله می‌گیرند، همخوانی دارد. اما برای مسلمانان، این پدیده بدون شک تازه و متفاوت است.

هم جریان‌های فکری چپ و هم جناح‌های راست در درک اسلام و مسلمانان دچار خطا شده‌اند. بسیاری از افراد متمایل به چپ، هرگونه انتقاد از اسلام را به‌مثابه تعصبی علیه تمامی مسلمانان تلقی می‌کنند؛ درحالی که بسیاری از گرایش‌های راست، بخش‌های بحث‌برانگیز آموزه‌های اسلامی را به‌عنوان باورهای تمام مسلمانان در نظر می‌گیرند. هر دو گروه مرتکب یک اشتباه اساسی می‌شوند: آن‌ها «اسلام» را که مجموعه‌ای از ایده‌هاست، با «مسلمانان» که انسان‌هایی زنده و دارای اختیارند، یکسان می‌پندارند. اسلام، مانند هر ایدئولوژی و منظومه فکری دیگری، می‌تواند نقد و بررسی شود، چراکه اندیشه‌ها و متون دینی حقوق و مصونیت ندارند. اما مسلمانان، به‌عنوان انسان، شایسته کرامت و برخورداری از حقوق برابر هستند. نقد ایده‌ها، جوامع را به‌پیش می‌برد؛ اما نفرت‌پراکنی و اهریمن‌سازی از افراد، جامعه را دچار فروپاشی و چنددستگی می‌کند.

در کتاب «نفرین خدا»، هریس سلطان با مهارتی ویژه و رویکردی صادقانه، این تعادل را میان نقد اندیشه‌ها و احترام به انسان‌ها برقرار می‌سازد. نقد او بر اسلام، دینی که پیشینیانش به آن باور داشتند، بی‌پرده و صریح است، اما بر پایه استدلال‌های پژوهشی و بی‌طرفانه ارائه شده است. این کتاب به مسلمانان دچار تردید نشان می‌دهد که در پرسش‌هایشان تنها نیستند. همچنین به والدینی که فرزندان‌شان در باورهایشان بازنگری می‌کنند، کمک می‌کند تا درک کنند که این انتخاب، نه توهینی به تربیت آن‌ها، بلکه کوششی برای زیستن بر پایه اصولی اخلاقی و فارغ از تناقض‌های درونی است. این اثر به برخی از مدافعان افراطی چپ می‌آموزد که تنوع فقط میان گروه‌های مختلف وجود ندارد، بلکه در درون همان گروه‌ها نیز دیده می‌شود. همچنین به جریان‌های افراطی راست نشان می‌دهد که جهان اسلام یکپارچه و یکدست نیست، بلکه در دل خود میلیون‌ها دگراندیش، آزاداندیش و سکولار دارد که آزادی را بر اقتدارگرایی ترجیح می‌دهند.

زمانی که روشنفکران اروپایی به چالش کشیدن مسیحیت پرداختند، آن دوران را «عصر روشنگری» نامیدند و تا امروز از دستاوردهای آن بهره‌مندیم. اکنون که آزاداندیشان در جهان اسلام جان و زندگی خود را به خطر می‌اندازند تا اسلام را به نقد بکشند، بی‌عدالتی خواهد بود اگر این حرکت را چیزی جز یک خیزش روشنگرانه بدانیم.

معرفی

من مخالف دین نیستم؛ بلکه مخالف زن‌ستیزی، برده‌داری، تبعیض جنسی، خشونت، نادانی، کودک‌آزاری، ستم و جنگ هستم. اما دین در برابر من قرار دارد. احتمال دارد با انتشار این کتاب، فتوا یا احکامی علیه من صادر شود؛ شاید از سوی حکومت ستمگر ایران، طالبان پاکستان یا حتی یکی از عوامل داعش در استرالیا. تهدید افراط‌گرایان حزب‌التحریر نیز همواره در استرالیا وجود داشته است. با این حال، این تهدیدها مانع از آن نخواهد شد که افرادی مانند من، حقیقت آنچه را که دین سازمان‌یافته‌ای به ظاهر آرام و بی‌خطر جلوه می‌کند، به‌ویژه درباره اسلام، آشکار کنند. هدف این کتاب توهین به پیروان هیچ دینی نیست، بلکه می‌خواهد به مردم پیام‌وزد چگونه درباره دین بیندیشند. شاید گمان کنید حتی مدافعان دین نیز با این موضوع مخالف نیستند که افراد به جای پذیرش کورکورانه، پیام‌وزند چگونه بیندیشند. اما واقعیت این است که، حتی اگر در ظاهر مخالفت نکنند، همچنان مردم را به پیروی از نوشته‌های مردانی که هزاران سال پیش زیسته‌اند، تشویق خواهند کرد.

بدیهی است که مقصود من این نیست که به آموزه‌های اندیشمندان و فیلسوفان گذشته توجهی نشود؛ بلکه باید همیشه دانش نوین را با ذهنی باز بررسی کرد و آموزه‌ها را، صرف‌نظر از زمان و نویسنده آن‌ها، به چالش کشید.

این کتاب درباره رد امکان وجود هیچ خدای خاصی نیست، بلکه همه خدایان، از زئوس و یهوه گرفته تا ویشنو و الله را شامل می‌شود. هرچند بیشتر منابع این کتاب به الله و خدای اسلام مربوط است، اما هدف من محکوم کردن تنها یک خدا نیست. دلیل تمرکز بیشتر بر الله این است که من با این دین آشنایی بیشتری دارم.

از حدود ۹ یا ۱۰ سالگی به درستی باورهای اسلامی شک کردم، اما تا زمانی که با اندیشه‌های جایگزین و نقدهای استدلالی در برابر باورهای سنتی دینی آشنا نشدم، به‌طور کامل از دین فاصله ن گرفتم. گفتن اینکه تنها یک کتاب باعث تغییر دیدگاه من شد، سخنی نادرست خواهد بود. اما باید از پروفیسور ریچارد داوکینز یاد کنم که مرا به تفکر خارج از چارچوب‌های دینی الهام بخشید. این مسیر، سفری طولانی و دشوار بود؛ حرکتی از دنیای افسانه‌ای و جادویی دین به سوی جهانی که دانش، با شگفتی‌های خود، آن را برای ما روشن کرده است. اگرچه این سفر گاه دردناک بود، اما خرسندم که آن را پیمودم. آزادی اندیشیدن، به جای پیروی از باورهای دیکته‌شده، ارزشمندترین

دست‌آورد این راه بود. سپاسگزارم از صدها اندیشمند و مربی که خستگی‌ناپذیر تلاش می‌کنند تا نشان دهند جایگزینی برای دین وجود دارد.

علم پاسخی برای پرسش‌های ما ارائه می‌دهد، در حالی که دین، پدیده‌های طبیعی و فرآیندهای جهان را در هاله‌ای از راز و ابهام فرو می‌برد. علم توضیح می‌دهد که جهان چگونه شکل گرفته و زندگی چگونه بر زمین تکامل یافته است، اما دین تنها می‌گوید "خدا همه چیز را آفریده" بدون آنکه بگوید چگونه. این ادعا پرسشی بزرگ‌تر را پیش می‌آورد: چه کسی خدا را آفرید؟ و دین پاسخی قانع‌کننده برای این پرسش ندارد، یا اگر هم پاسخی بدهد، تنها پرسش‌های بیشتری را ایجاد خواهد کرد.

هدف این کتاب، مخاطب قرار دادن افراد مذهبی معتدل، به‌ویژه مسلمانانی است که موسیقی گوش می‌دهند یا می‌اندیشند که چرا عاشق شدن بیرون از ازدواج باید نادرست باشد. کسانی که با سنگسار زناکاران، بریدن دست دزدان و دیگر مجازات‌های خشن موافق نیستند. شاید برخی خوانندگان غربی تصور کنند که چنین مسلمانانی اندک‌اند، اما باید تأکید کنم که مسلمانان میانه‌رو بیش از افراطیونی مانند طالبان و حزب‌الله هستند، حداقل در پاکستان چنین است. چون در پاکستان بزرگ شده‌ام، طبیعی است که بیشتر دیدگاه‌های من درباره مسلمانان پاکستانی و اسلام در آن کشور باشد. اما این کتاب تنها درباره مسلمانان یا پاکستان نیست. بلکه برای همه کسانی است که می‌پرسند آیا داستان‌های مربوط به خدایان و فرشتگان حقیقت دارند؟

این کتاب برای مسلمانانی نوشته شده که می‌خواهند جهان را کشف کنند، آواز بخوانند، به موسیقی گوش دهند، فیلم ببینند، نقاشی کنند، با زنان برابر رفتار کنند و از حقوق حیوانات دفاع کنند. شگفت‌آور است که بدانیم تمامی این "اعمال" از سوی فرقه‌های مختلف اسلامی ممنوع اعلام شده‌اند.

هزاران موسیقی‌دان، بازیگر، هنرمند و کنشگر مسلمان در برابر نظام‌های غیرانسانی مانند شریعت ایستاده‌اند و از آزادی زنان و حقوق حیوانات دفاع کرده‌اند. میلیون‌ها نفر از آنان حمایت می‌کنند و آنان را می‌ستایند. برخی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و حتی دانشمندان مسلمان در این گروه جای دارند، از جمله پروفیسور عبدالسلام، تنها برنده جایزه نوبل فیزیک از میان مسلمانان، عمران خان، کریکت‌باز مشهور و نخست‌وزیر پاکستان، مهاتیر محمد از مالزی، پرویز مشرف و دیگران. من

تلاش‌های ارزشمند این افراد را تحسین می‌کنم و اعتبار کارهایشان را به خودشان نسبت می‌دهم، نه به خدایی که بدان باور دارند.

این کتاب برای آن دسته از مسلمانانی نوشته شده است که ناآگاهانه با اصول بنیادین اسلام مخالفت می‌کنند. پیام من به آنان این است که یا اسلام را به‌طور کامل بپذیرند و مانند طالبان و داعش شوند، یا اگر با ارزش‌های آن مخالف‌اند، آن را به کلی کنار بگذارند. شاید این سخن سختگیرانه به نظر برسد، اما حقیقت آن است که اسلام راستین، همان اسلامی است که طالبان و داعش به آن باور دارند. کسی که نیمی از آن را بپذیرد و نیم دیگر را نادیده بگیرد، بی‌گمان اگر خدایی وجود داشت، مورد خشم او قرار می‌گرفت.

در نهایت، مخاطب اصلی این کتاب، زنان مسلمانی هستند که در چنبره این دین سرکوب شده‌اند. من نمی‌توانم ژرفای رنج و درماندگی زنی را که هر روز در سایه نظامی مردسالار زندگی می‌کند، درک کنم. هر انسان خردمندی می‌داند که زنان چقدر در شکل‌دهی به جامعه امروز و فردا نقش دارند، اما در این جوامع، آنان را تنها به تولید فرزند و خدمت به مردانشان محدود کرده‌اند.

من می‌خواهم به زنانی که از سوی شوهران، برادران یا پدران خود مورد ظلم قرار گرفته‌اند، دست یاری دراز کنم. آنان را تشویق کنم که کودکانی پرورش دهند که به انسانیت و برابری باور داشته باشند، نه آنکه تکرارکننده همان چرخه ستم و نابرابری باشند.

چرا این کتاب را نوشته ام؟

ما افرادی چون خود را نه صرفاً به این دلیل که دین دروغ است، بلکه به خاطر خطرات عظیمی که این دروغ به همراه دارد، به نقد آن نمی‌پردازیم. ما از ویران کردن افسانه‌هایی که برای بخش بزرگی از بشریت ارزشمندند، لذت نمی‌بریم؛ بلکه ناگزیر به این کار هستیم، چرا که این افسانه‌ها تهدیدی جدی برای دیگر بخش‌های تمدن انسانی محسوب می‌شوند.

انگیزه اصلی من برای نگارش این کتاب، آگاهی از افزایش شمار بی‌خدایان در جوامع مسلمان بود. با اینکه بیش از ده سال است که به خدایی باور ندارم، همواره نسبت به گسترش بی‌خدایی در جهان اسلام تردید داشتم. همیشه گمان می‌کردم که در پاکستان نیز بی‌خدایانی وجود دارند، اما هیچ تصویری از شمار آن‌ها نداشتم. برای آگاهی بیشتر، صفحه‌ای در فیس‌بوک ایجاد کردم تا با کسانی که پیش‌تر مسلمان بوده و اکنون بی‌خدا شده‌اند، ارتباط برقرار کنم.

تنها پس از چند هفته، هزاران نفر از مسلمانان، هندوها و بی‌خدایان هندی و پاکستانی صفحه را دنبال کردند. هزاران مسلمان خشمگین برایم پیام فرستادند و آرزوی مرگم را داشتند، اما در کنار آن‌ها، هزاران بی‌خدای پیشین که همچنان در پاکستان زندگی می‌کردند و از ترس جان خود در خفا بودند نیز با من تماس گرفتند. چگونه می‌توانستم خاموش بمانم، درحالی که می‌دانستم هزاران نفر همچون من، در سرزمینی که روزی خانه‌ام بود، آماج آزار، تبعیض و نقض آشکار حقوق انسانی‌اند؟

شاید بارها شنیده باشید که اسلام سریع‌ترین رشد را در میان ادیان جهان دارد. این سخن درست است، اما عمدتاً به دلیل نرخ بالای زاد و ولد است، نه به سبب گرویدن افراد بزرگسال به آن. هیچ سندی وجود ندارد که نشان دهد شمار بزرگسالانی که به اسلام می‌پیوندند، بیش از افرادی است که از آن روی گردان می‌شوند.

بیاید به افزایش روزافزون بی‌خدایان در برخی کشورهای اسلامی نگاهی بیندازیم:

Country	Difference		Total Current Number (in millions) ⁸⁰
Pakistan	+1% in 2001	+2% in 2012	4 Million
Turkey	+6% in 2013	+9.4% in 2015	4.8 Million
Malaysia	N/A	+6% in 2012	1.8 Million
Saudi Arabia	N/A	+5% in 2012	1.6 Million
Total Number of Atheists			12.9 Million ¹¹⁶

گمان می‌کنم شمار بی‌خدایان در جهان اسلام بسیار بیشتر از آن چیزی باشد که در فهرست گالوپ سال ۲۰۱۲ آمده است؛ چرا که بی‌خدایی در این جوامع نه تنها ممنوع، بلکه همراه با پیامدهای سخت و سنگینی است. دست کم در سیزده کشور، خروج از اسلام — که به ارتداد شناخته می‌شود — با مجازات مرگ روبه‌رو است. افزون بر این، شمار کشورهای مسلمان بسیار فراتر از آن‌هایی است که در آن فهرست ذکر شده‌اند؛ بنابراین، می‌توان به‌سادگی دریافت که تعداد بی‌خدایان در این کشورها بیش از سیزده میلیون نفر است.

برای کسانی چون من، ضروری است که در برابر خشونت و سرکوب این نظام‌های مذهبی، صدای خود را بلند کنیم. تنها خواسته‌ی ما این است که صرفاً به‌دلیل باور نداشتن به افسانه‌های شما، جانمان را نگیرید و ما را خاموش نکنید. همین درخواست ساده، نظام‌های مذهبی را چنان به خشم می‌آورد که در صدور فتاوی‌ای قتل درنگ نمی‌کنند. تاریخ به‌روشنی نشان داده است که تنها راه از میان برداشتن این ممنوعیت‌ها، سخن گفتن آشکار درباره‌ی آن‌هاست — همانند این کتاب و نوشته‌های بسیاری دیگر از نویسندگان هم‌نظر با من.

ما باید با بی‌پروایی، ایده‌های نادرست را به چالش بکشیم و کسانی را که این باورهای زیان‌بار را ترویج می‌دهند، به پاسخ‌گویی واداریم. همین فشار و افشاگری‌ها سبب شد که در عربستان سعودی، زنان سرانجام حق رانندگی بیابند. اما در مقابل، از سال ۲۰۱۳ تاکنون، در بنگلادش دست کم چهل‌وهشت روشنفکر سکولار و وبلاگ‌نویس بی‌خدا به‌دلیل «توهین» به گروه‌های دینی، به دست اسلام‌گرایان کشته شده‌اند. باید این نظام را به‌خاطر قتل مرتدان به سخره گرفت تا شاید از کشتار آنان دست بردارد.

افسوس که برخی از ما ممکن است در این راه جان ببازیم، اما این دلیلی برای کنار گذاشتن این مبارزه نیست. در سال ۲۰۱۷، مشال خان، تنها به جرم انتشار چند نوشته‌ی «توهین آمیز» در فیس‌بوک، از سوی گروهی اسلام‌گرا شناسایی و با بی‌رحمی به قتل رسید. در همان سال، مقام‌های پاکستانی آياز نزامی، یکی از وبلاگ‌نویسان فیس‌بوک را بازداشت کردند و تا ۲۹ اوت ۲۰۱۸ هیچ خبری از سرنوشت او به دست نیامد. او به اهانت به مقدسات متهم شده و در صورت اثبات، ممکن است با حکم اعدام روبه‌رو شود.

این رخدادها سبب شده است که بی‌خدایان در این کشورها همواره در ترس و تردید زندگی کنند و از آشکار کردن باورهای خود پرهیز نمایند. بسیاری از آنها در صفحه‌ی فیس‌بوک من، برای در امان ماندن از گزند مقامات، با هویت‌های جعلی فعالیت می‌کنند. این وضعیت باید دگرگون شود. نگارش این کتاب، گامی کوچک در همین راستاست.

چرا اسلام را ترک کردم؟

این پرسشی است که بسیاری از مردم از من می‌پرسند: چرا از اسلام خارج شدم؟ در کدام نقطه تصمیم گرفتم که این پایان راه است؟ پاسخ به این سؤال چندان ساده نیست، زیرا هیچ لحظه‌ی مشخصی وجود نداشت که در آن، ایمان من به اسلام - و بعدها به خدا به طور کلی - ناگهان از بین برود.

من در لاهور، پاکستان، در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمدم؛ تمام اعضای خانواده‌ام هنوز هم مسلمان هستند و دین خود را دوست دارند. اما من کمی متفاوت بودم. پرسش‌هایی در ذهنم شکل می‌گرفت. به عنوان یک کودک، از دیگر کودکان سؤال می‌پرسیدم، اما یا پاسخی نداشتند، یا علاقه‌ای به یافتن پاسخ نداشتند. به خاطر دارم که در حدود ۹ یا ۱۰ سالگی از مادرم پرسیدم که همه چیز را چه کسی آفریده است. وقتی پاسخ داد "الله"، پرسیدم: "چه کسی الله را آفریده است؟" او پاسخی نداشت.

مادرم، با وجود بی‌خدایی من، هنوز هم مرا دوست دارد و نمی‌خواست که این کتاب را بنویسم. اما نتوانست مرا متقاعد کند که چرا نباید آن را بنویسم. تهدید "کسی تو را خواهد کشت" دلیل موجهی برای خودداری از نوشتن نبود.

من در کودکی به عنوان یک مسلمان رشد کردم، برای نماز جمعه به مسجد می‌رفتم و قرآن را به زبان عربی مطالعه می‌کردم، اما بسیاری از مفاهیم برایم بی‌معنا بودند. در دهه‌ی ۹۰ که در پاکستان بزرگ می‌شدم، اینترنت تازه ظهور کرده بود و یافتن پاسخ‌ها کار ساده‌ای نبود، بنابراین این موضوع برایم پیچیده‌تر شد. در مقطعی از زندگی‌ام، پاسخ "خدا این کار را کرده است" دیگر برایم قانع‌کننده نبود.

برای درک اعتبار اسلام، یا هر دین دیگری، سه پرسش مطرح کردم:

۱. آیا شواهدی در تأیید وجود این خدا وجود دارد؟

۲. آیا اصول اخلاقی مطرح شده در این دین، نیکو هستند؟

۳. آیا آموزه‌های علمی این دین، درست هستند؟

باید تأکید کنم که اگر ادعا کنم تمام این مسیر را به تنهایی پیمودم، سخن درستی نگفته‌ام. کتاب‌هایی همچون "پندار خدا" اثر ریچارد داوکینز کمک بسیاری به من کرد تا بتوانم از زاویه‌ای دیگر به این مسائل بنگرم.

این سه پرسش مرا از اسلام دور کرد، اما در مورد خدایان دیگر چطور؟ خدایان هندوئیسم، مسیحیت، یهودیت، روم یا یونان باستان، و یا هزاران خدای دیگری که مردم برای پرستش آن‌ها جان خود را فدا کرده‌اند؟ تمامی ادیان مدعی‌اند که پاسخ این سه پرسش را ارائه می‌دهند. من تمام ادیان را به همان جزئیاتی که اسلام را مطالعه کردم بررسی نکردم، اما متوجه شدم که تقریباً تمامی خدایان ویژگی‌هایی مشابه با خدای اسلامی یا ابراهیمی دارند. ایراداتم به ادیان مختلف را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. چرا خالق میلیاردها کهکشان باید تا این حد نگران رفتارهای روزمره‌ی انسان‌ها باشد؟ او خشمگین می‌شود اگر با فردی از جنس خود رابطه‌ی جنسی داشته باشیم، ناراحت می‌شود اگر پیش از خواب مراسم خاصی به جا نیاوریم، و اگر او را پرستش نکنیم، آن‌چنان غضبناک می‌شود که مخلوقاتش را تا ابد در جهنم عذاب می‌دهد. چرا خدایی که خالق همه چیز است، نیاز به پرستش دارد؟ این باعث شد که تصور کنم چنین خدایی همانند کودکی لجوج رفتار می‌کند؛ اگر به کودکی بگویید که نباید شکلات بخورد، ممکن است گریه و جیغ بزند تا خواسته‌اش برآورده شود. این شباهت زیادی به خدایان مختلف دارد - "مرا پرستش کنید، در غیر این صورت شما را برای همیشه در جهنم خواهم سوزاند!"

۲. چرا این خدا، که می‌خواهد ما به‌طور کورکورانه به او ایمان داشته باشیم، هیچ نشانه‌ای آشکار از وجود خود نشان نمی‌دهد؟ او می‌توانست همین حالا در برابر کاخ سفید ظاهر شود و به تمامی جنگ‌ها پایان دهد. او می‌توانست امروز ظاهر شود و بگوید: "سلام، این من هستم. نام من این است، و شما باید این کارها را انجام دهید." اما او خود را پنهان می‌کند و سپس از ما انتظار دارد که بدون هیچ نشانه‌ای به او ایمان بیاوریم؟ پیروان ادیان مختلف می‌گویند: "خب، خدا پیام خود را هزاران سال پیش فرستاد." اما این پرسش را ایجاد می‌کند: چرا خدای ابراهیمی تمام پیام‌های خود را فقط برای گروهی کوچک در خاورمیانه فرستاد؟ کسانی که در سوی دیگر کره‌ی زمین، مانند استرالیا یا آمریکا، زندگی می‌کردند چه؟ آن‌ها تا پیش از قرن پانزدهم از وجود این ادیان بی‌خبر بودند.

میلیون‌ها نفر که در این قاره‌ها زندگی کرده و مرده‌اند، هرگز فرصتی برای شنیدن پیام‌های ادیان ابراهیمی نداشته‌اند، اما بنا بر تعالیم این ادیان، قرار است در جهنم بسوزند، فقط به این دلیل که در مکان نادرستی به دنیا آمده‌اند؟

۳. مسلمانان ادعا می‌کنند که کتاب‌های مقدس پیشین مانند تورات و انجیل دستخوش تحریف شده‌اند. آیا خالق همه چیز نمی‌دانست که اگر پیامبری را بفرستد، پیام او در طول زمان تغییر خواهد کرد؟ اگر او از این موضوع آگاه بوده، پس برای میلیون‌ها یهودی و مسیحی که پس از تحریف این کتاب‌ها زاده شدند، چه اتفاقی می‌افتد؟ آن‌ها در طول زندگی‌شان به این کتاب‌ها ایمان داشتند، اما اگر متون مقدس آن‌ها تحریف شده بودند، از کجا باید متوجه این موضوع می‌شدند؟

مسلمانان مدعی‌اند که قرآن بدون تحریف باقی مانده است. اما حتی اگر این درست باشد، من فکر می‌کنم بدتر از تحریف، وجود تفاسیر گوناگون از آن است. هر فرقه‌ای از اسلام برداشت خاص خود را دارد؛ سنی‌ها باور دارند که دیدگاه آن‌ها صحیح است، درحالی که شیعیان اعتقاد دارند که تفسیر آن‌ها درست است. این بدان معناست که قرآن یا به درستی نوشته نشده، یا متنی است که می‌توان آن را به راحتی به شکل‌های مختلف تعبیر کرد، یا صرفاً پر از تناقض است. در قرآن آیاتی وجود دارند که می‌توانند به سادگی دچار سوء برداشت شوند. تا امروز، مسلمانان آیاتی مانند آیه زیر را نقل قول کرده و آن‌ها را به عنوان شواهدی برای ادعاهای خود ارائه می‌دهند:

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

آیا کسانی که کافرند نمی‌بینند که آسمانها و زمین متصل شده و سپس آنها را باز کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم؟ آیا ایمان نمی‌آورند؟ (سوره الانبیاء، آیه ۳۰)

من در فصل بعدی، نادرستی این آیه را توضیح خواهم داد، اما این پرسش فلسفی را مطرح می‌کند: **اگر این آیات از نظر علمی درست بودند، چرا تاکنون هیچ مسلمانی نظریه‌ای مانند نظریه ی انفجار بزرگ ارائه نداده است؟** این موضوع تنها دو احتمال را پیش رو می‌گذارد: یا این آیات به درستی بیان نشده‌اند و به سادگی دچار سوء برداشت می‌شوند، یا اصلاً در آن‌ها هیچ اشاره‌ای به انفجار بزرگ وجود ندارد. من باور دارم که احتمال دوم درست است.

۴. و اما نماز! هر فرد دین‌باوری چنین می‌اندیشد که ارتباطی مستقیم و ویژه با خدای خود دارد. هنگامی که به چیزی دست می‌یابند، آن را نتیجهٔ نمازهای خود می‌دانند. اما اگر خواسته‌شان برآورده نشود، گمان می‌کنند که این، خواست خدا بوده است. بیش از یک و نیم میلیارد مسلمان به درگاه خدا دعا می‌کنند، اما تکلیف آن پنج و نیم میلیارد نفر دیگر چیست؟ آیا آن‌ها به خدای نادرستی دعا می‌کنند؟ اگر چنین است، پس چگونه بسیاری از آنان زندگی‌ای خوب و آسوده دارند؟ دین‌داران همچنین معتقدند که گاهی دعاهایشان مستجاب می‌شود و گاهی نه. اما به روشنی، در این میان چیزی نادرست است.

بیاید آزمایشی انجام دهیم: اگر چیزی می‌خواهید، تنها به درگاه خدا دعا کنید و ببینید که آیا آن را به دست می‌آورید یا نه. یا می‌توانید دعا نکنید و صرفاً با تلاش و کوشش آن را کسب کنید. ببینید کدام یک نتیجه‌بخش خواهد بود. اگر به زندگی پنج و نیم میلیارد انسانی که ثروتمند شده‌اند، ملت‌هایی را آزاد کرده‌اند، جان میلیون‌ها نفر را نجات داده‌اند، جنگ‌هایی را پیروز شده‌اند، سامانه‌های بهتری برای حکمرانی ایجاد کرده‌اند و رازهای جهان را کشف کرده‌اند، بنگریم، درمی‌یابیم که تلاش آن‌ها نتیجه داده است. مسلمانان می‌گویند: «البته که باید سخت کار کنید، اما در کنار آن، دعا هم ضروری است.» اما اگر قرار است برای دستیابی به چیزی سخت کار کنیم، پس دعا چه نقشی دارد؟

بسیاری از مردم از من می‌پرسند که چرا باورهای بی‌دینانه‌ام را برای خود نگه نمی‌دارم. پاسخ بسیار ساده است: من زندگی‌ای آزاد دارم، بدون هراس از دوزخ یا هیچ باری که دین بر دوش آدمی می‌نهد. من از زندگی‌ام لذت می‌برم و خوشحالم که زنده‌ام. می‌توانم الکل بنوشم، مجبور نیستم از همجنس‌گرایان نفرت داشته باشم، نیازی ندارم که زنان را فرمان‌بردار یا فروتر از مردان بدانم، باور ندارم که خداوند حیوانات را تنها برای خدمت به ما آفریده است، می‌توانم از هر موسیقی‌ای لذت ببرم، مجبور نیستم از پیروان دیگر ادیان بیزاری بجویم، و می‌توانم از نقاشی‌ها و دیگر آثار هنری لذت ببرم. تمام این بندها و زنجیرها با بی‌دین شدن فرو می‌ریزد و جهان، چهره‌ای بهتر به خود می‌گیرد. از این رو، کسانی چون من علاقه دارند که این پیام و پژوهش‌های انتقادی را گسترش دهند.

درخواست از یک بی‌دین که پس از ترک باورهای دینی‌اش، دربارهٔ آن سخن نگوید، مانند آن است که از فردی که از دام اعتیاد رهایی یافته، خواسته شود دربارهٔ خطرات مواد مخدر سخن نگوید. چرا مسلمانان گمان می‌کنند که حق دارند باورهای خود را تبلیغ کنند، اما هیچ‌کس دیگر نباید باورهای مخالف را بیان کند؟ اگر پاسخ شما این است که «ما حقیقت را در اختیار داریم»، پس متأسفم، اما باید بگویم: نام من هریس سلطان است و من به خدایان شما باور ندارم.

فصل اول

هنر فکر کردن (تفکر)

جهانی که ما ساخته‌ایم، نتیجه‌ی تفکر ماست. بدون تغییر تفکرمان نمی‌توان آن را تغییر داد.

—آلبرت اینشتین

چرا کتاب می‌خوانیم یا مستند تماشا می‌کنیم؟ البته، دلایل بسیاری برای این کار وجود دارد، مانند سرگرمی، تفریح و انگیزه، اما برای من، مهم‌ترین دلیل، دانش است. زیبایی تمدن انسانی در این است که تمام جامعه‌ی ما بر پایه‌ی دانش جمعی بنا شده است. هیچ مرد یا زنی مالک دانش کیهان‌شناسی، زیست‌شناسی یا هنر نیست؛ این‌ها همگی نتیجه‌ی تلاش‌های پیوسته‌ی هم‌نوعان ما برای گسترش دانش بشری است.

بسیاری از افرادی را می‌شناسم که معتقدند نیازی به گسترش دانش خود ندارند، زیرا بر این باورند که کتابی مانند قرآن یا انجیل دانشی کافی برای زندگی در اختیارشان گذاشته است. این نگرش، مشکلی اساسی دارد؛ زیرا این افراد از امکانات مدرنی که حاصل تلاش افرادی است که دانش خود را فراتر از این کتاب‌ها گسترش داده‌اند، بهره‌مند می‌شوند. آیا قرآن توضیح می‌دهد که چگونه عمل جراحی قلب باز انجام می‌شود؟ آیا انجیل به ما می‌گوید که چگونه یک موشک بسازیم و به ماه و فراتر از آن سفر کنیم؟ البته که نه. دنیایی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، حاصل تلاش میلیون‌ها نفری است که سخت کوشیده‌اند و به دانش جمعی تمدن انسانی یاری رسانده‌اند. من پیشنهاد نمی‌کنم که هر فردی باید همه‌ی دانش بشری را بیاموزد، زیرا همه‌ی ما به نوعی ناآگاه هستیم، اما باید همواره تلاش کنیم تا بیشتر بدانیم. ما همواره در تلاش برای افزایش دانش خود از دنیای پیرامونمان هستیم، اما این تلاش، در لحظه‌ای که نگرش ما به "من قرآن دارم، پس نیازی به یادگیری چیز دیگری ندارم" تغییر کند، متوقف می‌شود.

نکته‌ای که می‌خواهم بیان کنم این است که ما همه ناآگاهیم، اما نباید هرگز از تلاش برای افزایش دانش خود دست برداریم. این کتاب از خوانندگان خود می‌خواهد که ذهنی باز داشته باشند و باورهای پیش‌داورانه و متعصبانه‌ی خود را کنار بگذارند. در طول این کتاب، با استدلال‌هایی روبه‌رو خواهید شد که شاید با شیوه‌ی فکری شما در تضاد باشد و شما را به کنار گذاشتن کتاب و سوسه کند. اما این شیوه‌ی درستی برای مطالعه‌ی هیچ کتابی نیست. من از خوانندگانم انتظار دارم که به استدلال‌هایی که ارائه می‌دهم دقت کنند و آن‌ها را درک نمایند. زمانی که با یک استدلال روبه‌رو می‌شوید، دو گزینه پیش روی شماست:

الف) می‌توانید استدلال را بدون بررسی و تفکر انتقادی بپذیرید، زیرا از پیش به آن باور داشته‌اید یا آن را رد کنید، چرا که با دیدگاه‌های کنونی شما تناقض دارد؛ ب) می‌توانید استدلال را بررسی

کرده، مبانی آن را بفهمید و فرض کنید که نتیجه‌گیری آن درست است، سپس با ذهنی انتقادی آن را بیازمایید و در نهایت، خودتان به نتیجه برسید که آیا آن را می‌پذیرید یا رد می‌کنید.

من از خوانندگانم انتظار دارم که روش دوم را به کار گیرند. درک می‌کنم که شنیدن ایده‌هایی که باورهای دیرینه‌ی شما را به چالش می‌کشند، می‌تواند سخت و حتی آزاردهنده باشد. اما باید از خود پرسید: "آیا واقعاً می‌خواهم انسانی کم‌تحمّل، بی‌صبر و متکبر باشم؟ آیا می‌خواهم فردی باشم که فقط یک دیدگاه دارد و نمی‌خواهد هیچ‌کس آن را زیر سؤال ببرد؟" مگر این که عضوی از گروه‌هایی مانند داعش یا طالبان باشید، احتمالاً پاسخ شما منفی است. من نیز از شما انتظار ندارم که بی‌چون‌وچرا آنچه را که می‌گویم باور کنید؛ بلکه شما را تشویق می‌کنم که این کتاب را با ذهنی بی‌طرف بخوانید و هر استدلالی را که در آن مطرح شده است، با دیدی انتقادی بسنجید.

تفکر انتقادی، برخلاف عقل سلیم، اساسی‌تر و مهم‌تر است. اگرچه عقل سلیم راهی مناسب برای درک مسائل است، اما تفکر انتقادی فراتر از آن می‌رود. تفکر انتقادی یعنی بررسی و تحلیل هر ادعایی که ارائه می‌شود. عقل سلیم، مبتنی بر دانسته‌های موجود است، اما تفکر انتقادی به ما امکان می‌دهد که فراتر از این دانسته‌ها، پرسشگری کنیم و حقیقت را دریابیم.

برای مثال، زمانی بود که باور داشتیم زمین مسطح است، بنابراین عقل سلیم حکم می‌کرد که به انتهای جهان نرویم، زیرا ممکن بود سقوط کنیم. اما متفکران انتقادی آن زمان، این باور را به چالش کشیدند و دریافتند که زمین در واقع گرد است. همان‌طور که می‌بینید، عقل سلیم به‌تنهایی کافی نبود و این تفکر انتقادی بود که حقیقت را آشکار ساخت. مردم شواهدی گردآوری کردند که در نهایت دیگران را نیز قانع کرد و گرد بودن زمین به یک باور عمومی تبدیل شد.

برای تأکید بر اهمیت روش دوم نسبت به روش نخست، فرض کنیم در قرن ششم پیش از میلاد در یونان باستان زندگی می‌کنیم، زمانی که باور به زمین مسطح رواج داشت. اکنون این فرضیه را بررسی می‌کنیم:

فرضیه: زمین مسطح است، زیرا مسطح به نظر می‌رسد.

روش نخست، این فرضیه را بی‌درنگ و بدون هیچ‌گونه تردیدی می‌پذیرد. اما روش دوم ایجاب می‌کند که این ادعا را بررسی کنیم. چرا هیچ‌یک از کسانی که دورترین نقاط را پیموده‌اند، به لبه‌ی

زمین نرسیده‌اند؟ دو احتمال وجود دارد: الف) زمین هیچ لبه‌ای ندارد و تا بی‌نهایت ادامه دارد؛ ب) هیچ کاوشگری به لبه نرسیده یا کسانی که رسیده‌اند، سقوط کرده و بازنگشته‌اند.

گزینه‌ی نخست را می‌توان رد کرد، زیرا طلوع و غروب خورشید را مشاهده می‌کنیم؛ بنابراین، زمین نمی‌تواند به‌طور بی‌نهایت گسترده باشد. گزینه‌ی دوم نیز با توجه به شواهد موجود، احتمال کمی دارد. یکی از روش‌های اثبات گرد بودن زمین، مشاهده‌ی کشتی‌هایی است که از دوردست به ساحل نزدیک می‌شوند. ابتدا دکل کشتی پدیدار می‌شود و سپس بدنه‌ی آن. اگر زمین مسطح بود، کل کشتی باید هم‌زمان قابل مشاهده می‌بود.

همچنین، هزاران سال است که مردم خسوف ماه را مشاهده کرده‌اند. خسوف زمانی رخ می‌دهد که زمین میان خورشید و ماه قرار می‌گیرد و سایه‌اش بر ماه می‌افتد. این سایه، قوسی شکل است و نشان می‌دهد که زمین گرد است. تصویری که از خسوف ماه در اوت ۲۰۱۰ ثبت شده است، به‌وضوح نشان می‌دهد که سایه‌ی زمین بر ماه، گرد است و این، گواهی دیگر بر کروی بودن زمین است.

در نهایت، تفکر انتقادی به ما کمک می‌کند که باورهای خود را به چالش بکشیم و از پذیرش بی‌چون‌وچرای ادعاها پرهیز کنیم. تنها از این طریق است که می‌توانیم به حقیقت نزدیک‌تر شویم و دانش خود را گسترش دهیم.



افزون بر این، می‌توانیم چندین مأموریت اکتشافی را با ارسال آذوقه و آب کافی برای ماه‌ها یا حتی یک سال، روانه دریا کنیم. اگر این گروه‌ها از سمت خاور حرکت کرده و از باختر بازگردند، بدین معناست که زمین هموار نیست. در حقیقت، این امر در سال‌های ۱۵۱۹ تا ۱۵۲۲ توسط فردیناند ماژلان و خوان سباستیان الکانو به اثبات رسید. اگر شما نیز نیاز دارید که با چشمان خود شواهد را مشاهده کنید، تنها نیستید. برخی افراد مصمم‌اند که خودشان این موضوع را بررسی کنند، مانند مایک هیوز، از هواداران نظریه زمین تخت در آمریکا، که در زمان نگارش این کتاب، در تلاش بود تا خود را با یک موشک دست‌ساز به ارتفاع ۱۸۰۰ پایی (که تنها حدود ۵۵۰ متر است و ساختمان‌های بلندتری نیز وجود دارند) برساند تا بررسی کند که آیا سطح زمین خمیده است یا خیر. در چنین ارتفاعی، احتمالاً هیچ انحنایی دیده نخواهد شد. آخرین باری که این موضوع را بررسی کردم، دولت محلی به دلایل ایمنی او را از انجام این کار منع کرده بود.

بنابراین، اگر نسبت به ایده زمین تخت دچار تردید هستیم، اکنون منطقی است که فرضیه جدیدی را بیازماییم: زمین کروی است.

فرضیه دوم: زمین، همچون تمامی اجرام آسمانی که در آسمان مشاهده می‌کنیم، گرد است.

برای آزمودن این فرضیه، اکنون آن را صحیح در نظر می‌گیریم و پرسش‌هایی مطرح می‌کنیم. اگر زمین گرد است، چرا به نظر هموار می‌آید؟ تصور کنید که روی سطح سیاره‌ای دیگر گام برمی‌دارید؛ آیا همچون زمین، مسطح به نظر می‌رسد یا احساس خواهید کرد که روی سطحی خمیده حرکت می‌کنید؟ بیایید یک آزمایش ذهنی انجام دهیم: اگر خورشید را، نسبت به اندازه بدن خود، بسیار بزرگ در نظر بگیریم، پاسخ روشن است؛ سطح آن مسطح به نظر خواهد رسید. حال اگر پیرسیم که زمین در صورت کروی بودن چگونه به نظر می‌رسد، آیا همچنان هموار به چشم می‌آید یا حس خواهیم کرد که روی کره‌ای بزرگ ایستاده‌ایم؟ اکنون می‌توانیم اندازه این کره را افزایش دهیم و متوجه شویم که هرچه بزرگ‌تر شود، سطح آن هنگام گام برداشتن، مسطح‌تر احساس خواهد شد.

اگر این آزمایش ذهنی برای شما قانع‌کننده نیست، می‌توان همان آزمون تجربی‌ای را انجام داد که در بررسی فرضیه نخست استفاده کردیم: اگر زمین گرد باشد، کشتی‌هایی که از شرق حرکت می‌کنند، از غرب بازمی‌گردند. از آنجا که این پدیده رخ داده است، می‌توانیم فرضیه خود را مبنی بر کروی

بودن زمین بپذیریم. امیدوارم بتوانسته باشم نشان دهم که چگونه باید یک نظریه، فرضیه یا استدلال را به شیوه‌ای علمی مورد بررسی قرار داد.

البته، برخی حقایق مطلق بسیار دشوارتر از تأیید کروی یا تخت بودن زمین هستند. برای نمونه، دانش کنونی ما قادر نیست بیان کند که پیش از رویداد مهبانگ چه اتفاقی رخ داده است. از منظر فلسفی، تقریباً تمامی نظریه‌ها با چالش‌هایی مواجه‌اند. گرچه برخی حقایق مطلق را یافته‌ایم، اما بسیاری دیگر همچنان در پرده ابهام باقی مانده‌اند.

از آنجا که نمی‌توانیم با اطمینان مطلق ثابت کنیم که خدایی (یا خدایانی) با آفرینش جهان، ما را پدید آورده است، ادعایی مبنی بر عدم وجود خدا نیز مطرح نخواهم کرد. با این حال، این کتاب استدلال‌هایی را بررسی می‌کند که نشان می‌دهند خدایان ادیان رایج، تقریباً قطعاً وجود ندارند. باید اذعان داشت که احتمال وجود موجودی برتر که جهان را آفریده است (خدایی دئیستی) را نمی‌توان کاملاً رد کرد، اما به شدت احساس می‌کنم که این موجود فراتر از درک ادیان بشری است. خدایان توصیف‌شده در باورهای دینی، اغلب کوچک، شخصی، خشمگین و غیرعلمی به نظر می‌رسند، درحالی‌که اگر خدایی حقیقتاً جهان را آفریده باشد، باید موجودی بس فراتر و شگرف باشد، عاری از احساساتی مانند خشم، شادی، اندوه یا انتقام و بی‌نیاز از تأیید یا پرستش از سوی آفریدگانش.

همان‌گونه که آزمایش ذهنی نخست، نتیجه‌ای قطعی ارائه نداد اما یک دیدگاه را بر دیگری ترجیح داد، استدلال‌ها و آزمایش‌های ذهنی گوناگونی که در این کتاب مطرح می‌شوند، نشان خواهند داد که خدایانی که بشر معرفی کرده است، فاصله زیادی با یک خدای حقیقی دارند. اینکه ما نمی‌توانیم وجود خدا را کاملاً رد کنیم، هیچ دلیلی بر اثبات آن نیست. اما از آنجا که رد مطلق خداوند ناممکن است، هرچند احتمال آن ناچیز باشد، نمی‌توان به‌طور قطعی عدم وجود خدا را پذیرفت.

با این حال، می‌توانیم با قاطعیت خدایانی را که ذهن بشر تاکنون تصور کرده است، با بهره‌گیری از روش علمی رد کنیم. اگر با ذهنی باز به مطالعه ادیان پردازیم، به‌سادگی می‌توانیم شکاف‌ها و تناقض‌هایی را که در ابتدا خود را نشان می‌دهند، مشاهده کنیم. بخش عمده این کتاب به ارائه دلایلی می‌پردازد که خدایان سنتی را که زاده تخیلات بشری‌اند، مانند آپولو، زئوس، یهوه، الله و دیگران، مورد نقد قرار می‌دهد. با این حال، این کتاب همچنین احتمال وجود یک خدای دئیستی را مطرح می‌کند؛ خدایی که جهان را آفریده اما در امور روزمره بشر یا دیگر گونه‌های حیات در سیارات دیگر، مداخله نمی‌کند.

به بیان ساده، خدای دئیستی جهان را خلق کرد و سپس آن را به حال خود وا گذاشت. باید اذعان داشت که رد کردن وجود یک خدای دئیستی، بسیار دشوارتر از رد خدایانی است که ظاهراً در زندگی روزمره ما دخالت می کنند و به نیایش های ما گوش می سپارند. اما خدایانی که برای ما اهمیت دارند، همان هایی هستند که انسان ها بر سر آن ها جنگیده اند. این خدایان، بی تردید همان هایی هستند که مردم به آن ها باور دارند، نه خدایان دئیستی.

تغییر ذهن

مدافعان باورهای دینی، به‌ویژه پیروان ادیان ابراهیمی، اغلب می‌گویند: "شما بی‌خدایان پیوسته در حال تغییر هستید، زیرا علم همواره در حال دگرگونی است؛ اما ما کتاب آسمانی خود را داریم که تغییر نمی‌کند و به همین دلیل در باورهایمان ثابت‌قدم هستیم." درست است که ما در پرتو شواهد و استدلال‌های منطقی، اندیشه‌ٔ خود را تغییر می‌دهیم، اما این امر نه تنها نکوهیده نیست، بلکه نشانه‌ای از پویایی و خردورزی است. اما وقتی کسی باوری را به نام خداوند مطرح می‌کند، حتی اگر کاستی‌های آن نمایان شود، دیگر نمی‌تواند آن را دگرگون سازد و در نتیجه محکوم به ماندن در حصار اندیشه‌های ناکارآمد می‌شود. هر انسان خردمند، با روبه‌رو شدن با شواهد و استدلال‌های قوی‌تر، دیدگاه خود را اصلاح می‌کند؛ اما در مقابل، باورمندان به متون کهن همچنان به اسطوره‌ها و عقایدی پایبند می‌مانند که پیش‌تر نادرستی‌شان آشکار شده است.

یکی از ارزشمندترین ویژگی‌های انسانی، توانایی تغییر نگرش است، اما بسیاری از افراد، به‌ویژه سیاستمداران و حقوقدانان، از تغییر نظر خود هراس دارند. اما چه ایرادی دارد که فرد، با دست یافتن به شواهدی قوی‌تر، باورهای خود را بازنگری کند؟ بسیاری از افراد از این بیم دارند که اگر به‌موقع دیدگاهشان را اصلاح کنند، به «بی‌ثباتی» متهم شده و جدیتشان زیر سؤال رود. تأسف آور است که جامعه، آنانی را که در پرتو شواهد عقلانی اندیشه‌شان را بهبود می‌بخشند، سرزنش می‌کند، اما کسانی را که باوجود شواهد مخالف، همچنان به باورهای کهنه چنگ می‌زنند، معذور می‌دارد.

این همان مشکلی است که من با "محافظه‌کاران" دارم؛ زیرا آن‌ها بنا به تعریف، از تغییر گریزانند و به سنت‌های دیرین خود چسبیده‌اند. اما چگونه می‌توان وضعیت کنونی را بهبود بخشید، بی‌آنکه تغییری در آن ایجاد شود؟ خواه خوشایند باشد، خواه ناخوشایند، تغییر امری گریزناپذیر است، حتی برای محافظه‌کاران. اگر همهٔ ما، همان‌گونه که نیاکانمان به اسلام یا مسیحیت پایبند بودند، بدون تغییر می‌ماندیم، هنوز هم برده‌داری امری رایج بود؛ چراکه متون مقدس آن را مجاز دانسته‌اند. جامعه‌ای عاری از برده‌داری، مدیون کسانی است که جرئت کردند اندیشه‌های خود را تغییر دهند.

مدافعان دین، به‌ویژه اسلام‌گرایان، معمولاً استدلال می‌کنند که "از آنجا که علم دگرگون می‌شود، پس در معرض خطاست، اما کتاب ما تغییر نمی‌کند" و از این سخن برای انکار نظریهٔ تکامل بهره می‌برند. آن‌ها چنین می‌پندارند که چون برخی یافته‌های علمی در گذر زمان اصلاح می‌شوند، پس

روزی نظریهٔ تکامل نیز ابطال خواهد شد. بنابراین، به زعم آنان، بهتر است به داستان آدم و حوا پایبند بمانیم، صرفاً به این دلیل که در کتاب مقدسشان آمده است.

برخی واقعیات چنان آشکارند که نمی توان آن ها را انکار کرد، مانند این که خورشید از ماه بزرگ تر است. نظریهٔ تکامل نیز در همین دسته قرار می گیرد. این نظریه نه تنها از طریق مدارک فسیلی که داروین بدان ها اشاره کرد، بلکه در سطح ژنتیکی نیز به روشنی تأیید شده است. تمام گونه های زیستی در یک نظام طبقه بندی شده جای می گیرند. تکامل از میان نخواهد رفت؛ بنابراین، پذیرش آن بر پایهٔ شواهد علمی، راهی خردمندانه تر از پافشاری بر اسطوره هایی است که هیچ پشتوانهٔ علمی ندارند.

همانند بسیاری از ادعاهای مدافعان دین، این ادعا که "ما تغییر نمی کنیم چون کلام خداوند را داریم" نیز نادرست است. برای نمونه، ۱۵۰ سال پیش، در جهان اسلام، کسی در آیات مربوط به بردگی جنسی تردید نمی کرد. اما با گذر زمان، این آیات را به شیوه های گوناگون تفسیر و تغییر دادند تا با دیدگاه های امروزی سازگار شوند. امروزه، یکی از مباحث چالش برانگیز در جوامع اسلامی، مسئلهٔ ازدواج کودکان است. برخی، با تغییر روایت های حدیثی که سن عایشه را در هنگام ازدواج با پیامبر نه سال ذکر کرده اند، می کوشند تا این موضوع را بازنگری کنند. این تغییر، نشان دهندهٔ درک ضرورت تحول است. نمونهٔ دیگری از این دگرگونی، مسئلهٔ تنبیه همسر در اسلام است. در گذشته، هیچ کس دربارهٔ درستی این امر تردید نداشت؛ اما امروزه، به سبب فشارهای جوامع مدرن، برخی می گویند: "محمد هرگز همسران خود را نزد، پس ما نیز نباید چنین کنیم." برخی دیگر می گویند: "می توان زن را به آرامی تنبیه کرد، اما نباید آسیبی به او رساند." گروهی نیز پیشنهاد می کنند که این تنبیه صرفاً نمادین باشد. چنین تفاسیر متناقضی، نشان از آن دارد که با تغییر ارزش های اجتماعی، باورهای دینی نیز دستخوش تغییر می شوند.

این دقیقاً همان دلیلی است که اندیشمندان آزاداندیش از دین فاصله می گیرند؛ چرا که دین، در بسیاری از موارد، مانعی در برابر پیشرفت فکری است. اگر کتابی وجود نداشت که آدم و حوا را نخستین انسان ها معرفی کند، علم زیست شناسی در درک تکامل پیشرفت بیشتری داشت و واکنش های مدرن، که بدون درک فرایند تکامل امکان پذیر نبودند، زودتر ساخته می شدند. اگر کتابی نمی گفت "همسران را بزنید"، جوامع درگیر این بحث نمی شدند که آیا این عمل جایز است یا نه.

امیدوارم اکنون درک کرده باشید که تغییر نگرش بر پایهٔ منطق و شواهد علمی، نه تنها امری نکوهیده نیست، بلکه گامی ضروری برای پیشرفت است. پس بیایید دین را از دریچه‌ای انتقادی بنگریم و از تغییر اندیشه در برابر حقیقت نترسیم.

فصل دوم

ضرورت دین

کریستوفر هیچینز فهمید که جهان به وجود ما اهمیتی نمی‌دهد و زندگی‌های ما تنها تا جایی معنی دارند که ما به آنها معنی بدهیم.

— دکتر لارنس کراوس در مورد کریستوفر هیچینز در کنوانسیون سالانه بی‌خدایان، ۲۰۱۲

یکی از رایج‌ترین دلایل مدافعان دین این است که دین برای حفظ نظم در جامعه ضروری است. آن‌ها بر این باورند که اگر خدایی وجود نداشت، جهان به مکانی هولناک تبدیل می‌شد که در آن جنایت‌هایی مانند تجاوز، قتل و سرقت امری عادی می‌بود و هیچ کس قادر به جلوگیری از آن‌ها نبود. همچنین معتقدند که دین به باورمندان خود امید و آرامش روحی می‌بخشد و از این رو برای سلامت روانی جامعه لازم است. بسیاری از استدلال‌های دیگری نیز برای ضرورت دین در جامعه مطرح شده است، اما برای جلوگیری از طولانی شدن بحث، تنها به رایج‌ترین آن‌ها پرداخته خواهد شد.

در گفت‌وگویی که با یکی از دوستان مسلمانم داشتم، او بر این باور بود که دین اهمیت دارد زیرا به ما اخلاق و ارزش‌های انسانی می‌آموزد. اما به شگفتی و در عین حال ناخشنودی من، او برای نشان دادن برتری اخلاقی دین، نمونه‌ای نامناسب و غیرقابل قبول ارائه داد. او گفت که دین به ما کمک می‌کند تا میان روابط انسانی تمایز قائل شویم، زیرا به ما می‌آموزد که نباید با مادران و خواهران خود رابطه‌ای فراتر از روابط خانوادگی داشته باشیم و در غیر این صورت، ممکن بود روابط انسانی به شکلی نامطلوب تعریف شود. این سخن او مرا آزرده‌خاطر کرد، اما فرصتی بود تا پاسخی مناسب به او بدهم.

از آنجا که دوستم اطلاعی از نظریه تکامل نداشت، برایم روشن بود که چرا او قرآن را کلام خدا می‌داند. نظریه تکامل بر مفهوم "بقای شایسته‌ترین" تأکید دارد، به این معنا که گونه‌ها از طریق انتخاب طبیعی ادامه می‌یابند. برای مثال، اگر یوزپلنگ‌ها توانایی بالا رفتن از درخت را نداشتند، در برابر شکارچیان مانند شیرها و شغال‌ها آسیب‌پذیرتر بودند. در نتیجه، آن‌هایی که بهتر می‌توانستند از درخت بالا بروند، شانس بیشتری برای بقا و تولیدمثل داشتند. تاریخ حیات نشان می‌دهد که گونه‌هایی که نتوانستند با محیط خود سازگار شوند، جای خود را به هم‌تایان هوشمندتر و قوی‌ترشان دادند. البته، تکامل همیشه به معنای قوی‌تر بودن نیست؛ پس از انقراض دایناسورها، موجودات کوچکی که زیر زمین زندگی می‌کردند، بقای بیشتری داشتند و در نهایت، گونه‌های جدیدی از

آن‌ها پدید آمدند. اگر این موجودات در سطح زمین زندگی می‌کردند، ممکن بود همراه با دایناسورها منقرض شوند و شاید هرگز بشری به وجود نمی‌آمد.

با این حال، باید توجه داشت که اگرچه نظریه داروین به ما نشان می‌دهد که طبیعت بر اساس بقای اصلح عمل می‌کند، اما طرفداران این نظریه هرگز پیشنهاد نمی‌دهند که جوامع انسانی نیز بر این اساس سازمان‌دهی شوند. به عنوان مثال، در طبیعت، برخی جانوران در شرایط دشوار فرزندان ضعیف‌تر خود را از بین می‌برند تا بقای فرزندان قوی‌تر تضمین شود. اما جوامع انسانی بر چنین اصولی بنا نشده‌اند. بی‌خدایان نیز طرفدار این نیستند که جامعه‌ای بر پایه قانون طبیعت، جایی که قوی‌ترها ضعیف‌ترها را از میان بردارند، شکل گیرد، بلکه بر این باورند که جوامع را می‌توان بر اساس خرد و منطق به گونه‌ای بهتر سامان داد.

حال به گفت‌وگوی خود با دوستم بازگردیم. این که ازدواج‌های درون‌خانوادگی (تزوئج داخلی) خوب است یا بد، یک پرسش علمی است نه فلسفی. اگر انسان‌های اولیه متوجه آسیب‌های آن نمی‌شدند، ممکن بود نسل آن‌ها منقرض شود. با توجه به این که ما امروز اینجا هستیم، می‌توان نتیجه گرفت که احتمالاً انسان‌های نخستین از این گونه ازدواج‌ها پرهیز می‌کردند یا دست‌کم آن‌هایی که چنین می‌کردند، بقای چندانی نداشتند. بنابراین، به دوستم پاسخ دادم که به عنوان یک انسان مدرن، می‌دانم که روابط درون‌خانوادگی از نظر علمی آسیب‌زا است و اگر چنین نبود، شاید پیش از ظهور پیامبرانی مانند مسیح یا محمد، نسل انسان از میان می‌رفت. درست است که در برخی تمدن‌های باستانی مانند مصر و روم چنین ازدواج‌هایی در میان طبقات اشرافی رایج بوده، اما این امر در میان عموم مردم معمول نبوده است.

ممکن است برخی دینداران این نکته را مطرح کنند که من می‌گویم انسان‌ها صدها هزار سال قبل از مسیح یا محمد وجود داشته‌اند. این سخن درست است، چرا که شواهد علمی بسیاری در سوابق فسیلی این موضوع را تأیید می‌کند. با این حال، برخی معتقدند که زمین تنها شش هزار سال قدمت دارد. اگر چنین باشد، پرسشی مطرح می‌شود: از زمان آفرینش تا تولد مسیح تنها چهار هزار سال فاصله بوده است؟ اگر چهار هزار سال نخست را به زندگی آدم و نوح اختصاص دهیم، تنها دو هزار سال باقی خواهد ماند. در این صورت، آیا همه پیامبران و تمدن‌های بزرگی مانند مصر، روم و یونان تنها در همین دو هزار سال شکل گرفته‌اند؟ حتی بدون ورود به جزئیات، این فرضیه جای تردید دارد.

بر اساس روایت‌های مذهبی، فرزندان آدم و حوا برادر و خواهر بودند و میان آن‌ها ازدواج صورت می‌گرفت. در این صورت، می‌توان گفت که خداوند تزویج داخلی را تأیید کرده است. اما اگر بعدها متوجه شده که چنین ازدواج‌هایی به زیان بقای بشر است، پس یا دانایی مطلق ندارد یا اینکه می‌توانست از ابتدا دو جفت انسان بیافریند تا چنین مشکلاتی رخ ندهد. به راستی، چرا از ابتدا این مشکلات ژنتیکی ایجاد شدند؟ آیا این نشان‌دهنده نقص در دانش خداوند نیست؟

البته، من از ازدواج‌های درون‌خانوادگی حمایت نمی‌کنم، اما اگر در مورد آن بیندیشیم، تنها به دلیل آسیب‌های ژنتیکی مورد نکوهش قرار گرفته است. به عنوان نمونه، شیرهای جنگل گیر در هند به دلیل ازدواج‌های درون‌گروهی در معرض انقراض قرار دارند. همچنین، برخی دانشمندان بر این باورند که بیماری تومور صورت در دیو تاسمانی تا حدی ناشی از همین ازدواج‌های نزدیک است. بنابراین، اگر تنوع ژنتیکی اهمیتی نداشت، چنین ازدواج‌هایی قابل قبول تلقی می‌شدند. در حالی که در برخی فرهنگ‌های اسلامی ازدواج میان خویشاوندان نزدیک رایج است، در جوامع غربی این امر به شدت مذموم شمرده می‌شود.

در پایان، از دوستانم پرسیدم که آیا تنها دلیل او برای نداشتن رابطه با خواهر و دخترش، دستورات دینی است؟ او که درگیر استدلال خود شده بود، پاسخ داد: "بله." به خاطر خانواده‌اش، امیدوارم که هرگز ایمان خود را از دست ندهد. یا شاید بهتر باشد بیاموزد که چنین روابطی زیان‌بار است، نه به دلیل یک دستور دینی، بلکه به دلیل آنچه که علم به ما می‌آموزد.

در مجموع، نیازی نیست که برای تشخیص درست از نادرست، به داستان‌های کهن و افسانه‌های مذهبی متوسل شویم. کافی است که به دانش و تجربه بشری تکیه کنیم تا بدانیم زمین تنها شش هزار سال قدمت ندارد و چرا ازدواج‌های درون‌خانوادگی نادرست هستند. انسان راهی طولانی را پیموده است، از قدم زدن برای چندین کیلومتر تا پرواز در آسمان برای هزاران کیلومتر در عرض چند ساعت، و این پیشرفت نه به خاطر داستان‌های اسطوره‌ای، بلکه به دلیل خرد و نبوغ بشری ممکن شده است.

این تنها یک نمونه است که نشان می‌دهد دین، به طور ناعادلانه، مالکیت رفتارهای اخلاقی را به خود اختصاص می‌دهد. بسیاری از رفتارهای دیگر نیز وجود دارند که دین آن‌ها را تحت مالکیت خود درآورده و اعلام کرده است که خدا آن‌ها را ممنوع کرده است، از جمله تجاوز، قتل و سرقت. اما آیا افراد مذهبی واقعاً باور دارند که اگر یک ناظر خیالی در آسمان وجود نداشت، همه انسان‌ها در

زمین به تجاوز، قتل و سرقت روی می آوردند؟ بی گمان چنین نیست، چرا که جوامع کمتر مذهبی وجود دارند که با نرخ جرم پایین تری زندگی می کنند، آن هم بدون استفاده از ترس یا خشونت.

در پژوهشی که در مجله «دین و جامعه» منتشر شد، گرگوری اس. پال ۱۸ دموکراسی موفق را مورد بررسی قرار داد و دریافت که جوامعی با کمترین میزان تأثیر مذهبی، کمترین میزان جرم را نیز دارند، در مقایسه با جوامعی که به وجود آفریدگار باور دارند. در صدر این فهرست، ژاپن قرار دارد، کشوری که ۸۰ درصد جمعیت آن به نظریه تکامل باور دارند و تنها ۱۰ درصدشان به وجود نوعی خدا معتقدند. با این که دین اکثریت مردم ژاپن بودیسم است، اما بر اساس نظرسنجی سال ۲۰۱۷ مؤسسه WIN/Gallup، تنها ۱۳ درصد از مردم این کشور خود را مذهبی می دانند. از نظر آماری، ژاپن یکی از کم جرم ترین کشورهای جهان است. در ادامه این فهرست، کشورهای نروژ، بریتانیا، آلمان و هلند قرار دارند که در آنها دست کم ۶۰ درصد مردم به تکامل باور دارند و کمتر از یک سوم جمعیت به نوعی خدا معتقدند. نرخ قتل در این کشورها حدود یک تا دو نفر در هر صد هزار نفر در سال است. این در حالی است که کشور زادگاه من، پاکستان، با تمام قتل ها، تجاوزها و حملات انتحاری اش، در این مقیاس جایگاه بسیار نازل تری دارد.

در سوی دیگر این طیف، ایالات متحده آمریکا، قدرتمندترین کشور جهان، قرار دارد که در آن بیش از ۵۰ درصد مردم به خدا ایمان دارند و کمتر از ۴۰ درصد به تکامل باور دارند. این کشور، با وجود ادعای پیشرو بودن در مسائل مذهبی، نرخ قتلش پنج برابر کشورهای مذکور و ده برابر ژاپن است.

بر اساس کتاب «آمریکایی شاد: چگونگی تقسیم مذهبی ما» نوشته رابرت پاتنام و دیوید کمپل، ۸۳ درصد مردم آمریکا به نوعی به خدا باور دارند و ۶۰ تا ۷۵ درصدشان خود را مسیحی می دانند، در حالی که ۱۵ درصد هیچ دینی ندارند. با این حال، در زندان های ایالتی و فدرال آمریکا، ۷۵ درصد از زندانیان مسیحی هستند، اما چرا تنها ۶٫۸ درصد از زندانیان بی دین اند، نه ۱۵ درصد؟ این آمار نشان می دهد که نرخ جرم در میان افراد مذهبی دو برابر افراد غیر مذهبی است. البته، این به آن معنا نیست که افراد مذهبی به دلیل باورهای دینی شان مرتکب جرم می شوند، اما نکته مهم اینجاست که مذهب، مانعی برای ارتکاب جرم ایجاد نمی کند. ترس از یک ناظر الهی که اعمال انسان ها را تحت نظر دارد، لزوماً باعث کاهش جرم و بزهکاری نمی شود.

در حقیقت، در بسیاری از موارد، دین خود منشأ خشونت و جنایات بوده است. در جهان اسلام، تروریسم غالباً از اختلافات سیاسی ناشی از تفاوت های مذهبی سرچشمه می گیرد؛ برای مثال، برخی

مسلمانان شیوه زندگی مسیحیان را نمی‌پذیرند یا اهل سنت، قرائت خود از اسلام را برتر از تشیع می‌دانند. البته، همه اختلافات سیاسی از مذهب نشأت نمی‌گیرند، اما دین یکی از مهم‌ترین عوامل شکاف‌های سیاسی در جهان است.

نباید فراموش کنیم که کشورهایمانند عربستان سعودی هنوز راهی طولانی تا تبدیل شدن به یک جامعه انسانی واقعی در پیش دارند. استفاده از مجازات‌های شدید مانند بریدن دست و اعدام شاید نرخ جرم را کاهش دهد، اما چنین جامعه‌ای، محیطی نیست که بتوان آن را آرمانی دانست. هرکسی که تصور می‌کند کشورهایمانند عربستان سعودی الگوی کاملی از یک جامعه مطلوب هستند، می‌تواند به آنجا نقل مکان کند و زندگی در چنین فضایی را تجربه کند.

اگر بخواهیم ادعا کنیم که دین واقعاً موجب صلح و آرامش می‌شود، آمارهای ارائه‌شده نشان می‌دهد که دین در تحقق این وعده ناکام بوده است. اما با هر چیزی که به وعده‌هایش عمل نمی‌کند، چه باید کرد؟ آن را کنار می‌گذاریم و جایگزینی مؤثرتر برای آن می‌یابیم. روشن است که دین جرم را کاهش نمی‌دهد، اما جوامع سکولار و غیرمذهبی، از میزان جرم و خشونت کاسته‌اند. من از واژه «کمتر» استفاده می‌کنم زیرا هیچ فرد بی‌دینی ادعا نمی‌کند که حذف کامل مذهب، جرم را به صفر می‌رساند، اما بر اساس آمارهای موجود، می‌توان با اطمینان گفت که میزان جرایم در چنین شرایطی به شدت کاهش می‌یابد. آیا می‌توان دنیایی را تصور کرد که در آن، نرخ جرم به نصف کاهش یابد؟

من هیچ‌گاه این ادعا را که مذهب بر زندگی ما تأثیری ندارد، جدی نمی‌گیرم. بنابراین، نمی‌توان گفت که باید به مردم اجازه داد به هر چیزی که می‌خواهند باور داشته باشند، بدون آنکه این باورها به طور انتقادی بررسی شوند. البته، قصد ندارم کسی را با تهدید و اجبار وادار به ترک باورهایش کنم، زیرا این دقیقاً همان شیوه‌ای است که برخی ادیان در پیش گرفته‌اند. اما احساس مسئولیت می‌کنم که این اطلاعات را با بیشترین تعداد ممکن از افراد در میان بگذارم و امیدوارم روزی این ناظر ناکارآمد و زیان‌بار آسمانی را از معادلات انسانی کنار بگذاریم.

مدافعان مذهب غالباً ادعا می‌کنند که دین مردم را به سخاوت و نیکوکاری تشویق می‌کند. من با این ادعا مخالفتی ندارم، اما این حقیقت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که سخاوت، تنها در میان افراد مذهبی دیده نمی‌شود. اگر کسی فقط به امید پاداشی جاودانه دست به کار نیک بزند، این چندان شایسته تحسین نیست. سخاوت، یکی دیگر از فضایل انسانی است که مذهب سعی در تصاحب آن دارد. برای نمونه، بزرگ‌ترین خیر جهان، بیل گیتس است که تاکنون بیش از ۲۸ میلیارد دلار به امور

خیریه اهدا کرده و یک فرد بی‌دین است. پس از او، وارن بافت، با نزدیک به ۲۷ میلیارد دلار کمک‌های بشردوستانه، قرار دارد و او نیز بی‌خداست. من ادعا نمی‌کنم که بی‌دینی، افراد را به‌طور خودکار سخاوتمندتر می‌کند، اما این مثال‌ها نشان می‌دهند که نیکوکاری به دین وابسته نیست. بسیاری از میلیاردرهایی که به‌عنوان بشردوستان بزرگ شناخته می‌شوند، به باورهای مذهبی پایبند نیستند. اگر روزی تمام ادیان از میان بروند، کمک‌های خیریه نیز از بین نخواهد رفت؛ بلکه احتمالاً بدون تأثیر خاصی به مسیر خود ادامه خواهد داد.

اکنون می‌خواهم درباره این موضوع سخن بگویم که چگونه دین برای افراد مذهبی تسلی‌بخش است. تصور کنید گوزنی جوان که در طبیعت متولد می‌شود، چه امیدی می‌تواند داشته باشد، در حالی که از همان لحظه‌ی تولد باید برای بقا شروع به دویدن کند؟ برای این گوزن، تلاش برای زنده ماندن از همان لحظه‌ای که در رحم مادرش شکل می‌گیرد، آغاز می‌شود. هیچ‌کس به این گوزن نمی‌گوید که اگر به خدا ایمان داشته باشد، امید به زندگی بهتری خواهد داشت. هر لحظه ممکن است آخرین لحظه‌ی عمرش باشد، اگر یوزپلنگی آن را به عنوان طعمه‌ای آسان ببیند. پس چرا انسان‌ها تا این حد خاص‌اند که نیاز به تسلی و امید دارند؟ به گفته‌ی پروفیسور ریچارد داوکینز، "جهان به انسان‌ها هیچ امیدی بدهکار نیست!" حتی مادرم می‌گوید که وقتی باور دارد خدایی هست که او را از درد و رنج محافظت می‌کند، احساس آرامش بیشتری دارد. او معتقد است که حتی پس از پایان این زندگی، به بهشت خواهد رفت و تا ابد در سعادت خواهد زیست.

طبیعی است که ما داستان‌های الهام‌بخش و امیدبخش را دوست داریم. برای نمونه، داستان آشیل، اسکندر کبیر را به یک جنگجوی بزرگ تبدیل کرد. اگرچه عشق او به آشیل برای خودش مفید بود، اما بعید می‌دانم که برای مردمانی که به دست او فتح شدند، سودی داشته باشد. به همین ترتیب، باور اسامه بن لادن به الله، او را واداشت تا افرادی را برای حمله به برج‌های تجارت جهانی استخدام کند. اما این باور، کمکی به شهروندان بی‌گناهی نکرد که به خاطر اعتقاد یک مرد به دوست خیالی‌اش جان خود را از دست دادند. امید و الهام ممکن است خوشایند به نظر برسد، اما نه زمانی که بهانه‌ای برای انجام کارهای هولناک شود.

به روشنی پیداست که مفهوم امید، ویژگی منحصربه‌فرد انسان‌هاست. چرا میلیون‌ها گونه‌ی دیگر در این سیاره هیچ درکی از آن ندارند؟ شاید بتوان گفت که چون نمی‌توانند تفکر کنند، نیازی به تسلی ندارند، اما آیا یک خرس مادر برای بقای توله‌هایش نمی‌جنگد؟ آیا شیر ماده، برای محافظت از فرزندانش خود را گرسنگی نمی‌دهد و از گروهِش جدا نمی‌شود؟ آنچه انسان را متمایز می‌کند، توانایی پیش‌بینی مرگ است و از همین رو، برای فرار از آن، به زندگی پس از مرگ باور آورده

است. این اعتقاد برای برخی، نوعی آرامش به ارمغان می‌آورد و به نوعی راهی برای غلبه بر مرگ محسوب می‌شود. البته نمی‌توانم از جانب همه سخن بگویم، اما فکر می‌کنم حتی افراد مذهبی نیز از مرگ هراس دارند.

در فیلم مستند "دین‌دار (Religulous)" از بیل ماهر، او از یک مؤمن می‌پرسد که اگر زندگی پس از مرگ تا این حد زیباست، چرا خودکشی نمی‌کند تا زودتر به آنجا برسد؟ آن فرد پاسخی نداشت، اما این پرسشی ساده و قابل تأمل است. اگر من مشتاق رفتن به مکانی باشم که تصور می‌کنم در آنجا خوشبخت خواهم زیست، آیا برای رسیدن به آن عجله نمی‌کنم؟ وقتی در پاکستان بزرگ می‌شدم، همیشه آرزو داشتم که به یک کشور غربی مهاجرت کنم. برای دریافت ویزای آمریکا اقدام کردم، اما متأسفانه به دلیل حملات تروریستی یازده سپتامبر، ورود یک مرد جوان مسلمان به آمریکا دشوار بود. در عوض، استرالیا درخواست من را پذیرفت و هرگز از انتخاب خود پشیمان نشدم. من شب و روز در آرزوی رفتن به یک کشور غربی بودم و در نهایت موفق شدم. پس چرا یک فرد مذهبی که باور دارد زندگی در بهشت بسیار شکوهمند است، برای رسیدن به آن شتاب نمی‌کند؟ من این پرسش را از مادرم و بسیاری دیگر پرسیده‌ام، اما هنوز پاسخ منطقی و شفافی دریافت نکرده‌ام.

بنابراین، منطقی است که نتیجه بگیریم افراد مذهبی نیز از مرگ هراس دارند و تمایلی به رفتن به بهشت ندارند. اگر واقعاً باور دارند که زندگی در آنجا بهتر است، باید برای رسیدن به آن مشتاق باشند. این همان عقیده‌ای است که برخی به پسران جوان مسلمان القا می‌کنند تا آنان را متقاعد کنند که با انجام عملیات انتحاری، مستقیم به بهشت خواهند رفت، هرچند که این دیدگاه اکثریت مسلمانان نیست.

با توجه به این که باور به زندگی پس از مرگ در میان افراد مذهبی رایج است، دو احتمال وجود دارد که چرا خودکشی‌های گسترده در میان آنان مشاهده نمی‌شود:

۱. آن‌ها زندگی خود در این دنیا را آنقدر دوست دارند که نمی‌خواهند آن را از دست بدهند. در نتیجه، به نوعی ادامه‌ی آن را در پس از مرگ تصور می‌کنند. در اینجا است که مفهوم بهشت مطرح می‌شود.

۲. آن‌ها نگران‌اند که زندگی خود را مطابق با تعالیم دینی نگذرانده باشند. اینجاست که ترس از جهنم به میان می‌آید.

با توجه به این دو احتمال، برایم دشوار است که هیچ‌یک را "تسلی‌بخش" بدانم. احتمال نخست نشان می‌دهد که فرد دچار توهمی است که به او کمک می‌کند با واقعیت کنار بیاید، اما ترکیب تخیل با واقعیت می‌تواند مشکل‌ساز باشد. من هم زمانی که کودک بودم، پس از تماشای "پارک ژوراسیک"، تصور می‌کردم که شاید در گوشه‌ای از جهان، دایناسورها هنوز زنده باشند. این خیال برایم جذاب بود، اما هرگز آن را با واقعیت اشتباه نگرفتم. اما چه می‌توان گفت درباره‌ی بزرگسالانی که جهانی خیالی در ذهن خود ساخته‌اند و واقعاً به آن باور دارند؟

احتمال دوم، حتی از تسلی نیز دورتر است. به کودکی گفته می‌شود که اگر گزینه‌ی «الف» را انتخاب کند، به بهشت خواهد رفت، اما اگر گزینه‌ی «ب» را برگزیند، سرنوشت او جهنم خواهد بود. بدیهی است که اگر این موضوع به این سادگی بود، هیچ‌کس نگرانی‌ای درباره‌ی جهنم نداشت، اما از آن‌جا که دین همواره با بار سنگینی همراه است، زندگی بدون دغدغه در این باره تقریباً غیرممکن می‌شود.

برای نمونه، در تمامی ادیان ابراهیمی، اگر شخصی به خداوند ایمان نداشته باشد، به جهنم خواهد رفت. در اسلام، نوشیدن الکل، همجنس‌گرا متولد شدن یا مصرف خوراکی‌های غیرحلال، سرانجامی جز جهنم ندارد. همچنین، رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج، بدون در نظر گرفتن این که در برخی موارد امکان داشتن بردگان جنسی وجود داشته، بلیت بی‌درنگ ورود به جهنم محسوب می‌شود. بسیاری از افراد مذهبی، علی‌رغم انجام این کارها، با وحشت از این که به جهنم خواهند رفت، دچار اضطراب و پریشانی می‌شوند. اگر چنین احساسی ندارند، احتمالاً ایمانشان به دینشان چندان ریشه‌دار نیست.

باید اذعان کنم که به‌عنوان فردی که در خانواده‌ای مسلمان پرورش یافته است، هنگامی که برای نخستین بار پرسش‌هایی درباره‌ی باورهای دینی‌ام مطرح کردم، وحشت از آتش جهنم مانع از ادامه‌ی تفکراتم شد. ریچارد داوکینز این وضعیت را با کودک‌آزاری مقایسه کرده است و من نیز واژه‌ای مناسب‌تر برای توصیف احساسات و هراس‌هایی که ناگزیر از تحمل آن‌ها بودم، نمی‌یابم. هنوز هم هنگامی که تصور می‌کنم یک کودک مذهبی چگونه با این اندیشه که گوش سپردن به موسیقی هنرمندانی همچون لیدی گاگا، او را به سوختن ابدی در جهنم محکوم می‌کند، دچار ترس و وحشت می‌شود، قلبم از هراس می‌لرزد. آیا هیچ‌کس می‌تواند چنین وضعیتی را «آرامش» بنامد؟ این نه تنها آرامش نیست، بلکه ترسی ویرانگر است. حتی خودِ مسلمانان نیز آموزه‌های دینی خود را تا اندازه‌ای دگرگون کرده‌اند تا بتوانند موسیقی و هنر را در زندگی‌شان بپذیرند، به‌ویژه در جوامعی که کمتر دچار افراط‌گرایی هستند، مانند پاکستان و ترکیه. درباره‌ی این گروه از مسلمانان در آینده خواهم

نوشت، اما نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که هراس از آتش جهنم، در ذهن بسیاری از کودکان و بزرگسالان مذهبی، ریشه دوانده است.

از طریق صفحه‌ی فیسبوکی که مدیریت آن را بر عهده دارم (با نام « Ex-Muslim Atheist »)، با افراد بی‌شماری آشنا شده‌ام که چنان به باورهای خود شک دارند که پیوسته در هراس از عذاب جهنم به سر می‌برند. زنی که با من تماس گرفت، و به او نام مستعار «امید» می‌دهم (زیرا از ترس پیامدهای احتمالی، خواستار ناشناس ماندن است)، در میان عقلانیت و باورهایی که از کودکی در ذهنش نهادینه شده بود، سرگردان بود و وحشت از آتش جهنم او را به شدت مضطرب کرده بود.

این یکی از پیام‌های اوست:

«سلام، واقعاً نمی‌دانم با زندگی‌ام چه کنم. از کودکی همواره به من گفته‌اند که اگر از قوانین اسلام پیروی نکنم، پس از مرگ، در آتش جهنم خواهم سوخت. اکنون که بزرگ‌تر شده‌ام و درباره‌ی این باورها پرسش‌هایی در ذهنم شکل گرفته است، همچنان از ترس جهنم‌رهایی ندارم. آیا منطقی است که خدایی مهربان و بخشنده، انسان را تنها به دلیل پرسشگری یا تردید درباره‌ی مسائلی که هیچ دلیل روشنی برای آن‌ها وجود ندارد، مجازات کند؟ احساس می‌کنم در کابوسی گرفتار شده‌ام که هرگز از آن بیدار نخواهم شد. هر بار که تلاش می‌کنم به‌طور منطقی فکر کنم و از این باورها فاصله بگیرم، وحشت سراسر وجودم را فرا می‌گیرد و نمی‌دانم چگونه با آن مقابله کنم. آیا شما هم چنین احساسی را تجربه کرده‌اید؟ چگونه با آن کنار آمدید؟»

این پیام تنها نمونه‌ای از صدها پیامی است که دریافت می‌کنم. این هراس و اضطراب ناشی از باورهای مذهبی نشان‌دهنده‌ی آن است که این اعتقادات تا چه اندازه می‌توانند اثرات مخربی بر روان افراد بگذارند و چگونه ذهن آنان را درگیر خود می‌کنند.

Hi Harris and every admins.

Thank you for the response. I am sorry for not replying faster. By far, this has been the most emotional and spiritual challenging week of my life. Yesterday I wasn't OK at all. That's why I did not write. Writing to your page shakes the core of my being.

Many things finally make all senses and many things are still too hard to cope with.

It has been 2 days since we talked I lost my will to live. The pain is too much and the confusion is too big. I could not perform my routine. I got up for Fajr like I do but I walked around my neighbourhood alone instead. Trying to look for the difference.

We all are marching towards death. Since the fear of separation is #1 reason of my sorrow, I hear my clock ticking louder than ever. Tears running through my cheeks all day long and unstoppable. And at night, I literally choked a couple times and was awakened. The mentally stress is manifested to my body.

I decided not to write you guys when I hit the bottom cos I didn't want to bring you anymore dramas. You also have your own stuffs to do plus probably more cases like me to help.

این ویدیو را به ویژه برای "امید" ساختم تا به او کمک کنم که با این دوباره تصمیم گیری غیرمنطقی مقابله کند. اینجا نحوه پاسخگویی من است:

من می بینم که "امید" دچار هراس و اندوه است، زیرا با این اندیشه که زندگی تنها چیزی است که وجود دارد، در کشمکش است. مبلغان مذهبی به ما می گویند که اگر بهشت یا دوزخی در کار نباشد، زندگی هیچ هدفی نخواهد داشت. من هرگز این ادعا را جدی نمی گرفتم، تا زمانی که دریافتم برخی افراد واقعاً تحت تأثیر آن قرار می گیرند.

در نهایت، چرا ما اینجا هستیم؟ ما بدون هیچ انتخابی در کشوری، دینی و نژادی خاص به دنیا می آییم. حتی ناممان را بدون رأی و نظر خودمان دریافت می کنیم. سپس به مدرسه می رویم، اگر بخت یارمان باشد، بزرگ می شویم، فرزند می آوریم، پیر می شویم و در نهایت می میریم. بله، به نظر می رسد چرخه ای بیهوده است، به ویژه زمانی که هرگز چنین مسیری را انتخاب نکرده باشیم. دست کم این همان برداشتی است که افراد مذهبی از نگرش ما به زندگی دارند.

یکی از آموزه‌های خداناباوری، فروتنی است. لحظه‌ای به این فکر کنید: جهان برای ما آفریده نشده است. ما موجوداتی ویژه نیستیم. در سیاره‌ای کوچک، در حاشیه‌ی یک کهکشان عادی که تنها یکی از صدها میلیارد کهکشان است، زندگی می‌کنیم. اگر این اندیشه شما را به فروتنی وادار نکند، پس دیگر چه چیزی می‌تواند چنین اثری داشته باشد؟

ما می‌گیریم - خب، که چه؟ هیچ ناظر مطلقى بر ما نظارت ندارد - که چه؟ چه اهمیتی دارد که به دلیل کارهای نیکمان پاداش نمی‌گیریم، یا اینکه برخی افراد بدون دریافت پاداشی برای نیکوکاری‌هایشان زندگی را سپری می‌کنند، و برخی دیگر بدون کیفر برای اعمال ناپسندشان؟ چرا همیشه باید خود را موجوداتی ویژه بپنداریم؟

به گورخری بیندیشید که در جهانی پرخطر زاده می‌شود. از همان لحظه‌ی نخستین، ناچار است از چنگال شیرها و پلنگ‌ها بگریزد. بیشتر آن‌ها پیش از رسیدن به یک‌سالگی جان می‌بازند، و در بهترین حالت، بی‌هیچ انتخابی شکار و خورده می‌شوند. آن‌ها نیز مانند ما گونه‌ی خود را برنگزیده‌اند، اما خواهان زندگی بودند. افسوس که بدون هیچ اختیاری، سرنوشتی دیگر برایشان رقم خورده است. چنین وضعیتی، سرگذشت بیشتر انسان‌ها در صدها هزار سال گذشته بوده است. جساراً باید گفت، ما خوشبختیم که در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که امید داریم تا هفتاد یا هشتاد سال عمر کنیم، از دوستی‌ها، غذاهای لذیذ، سفر، موسیقی و هنر لذت ببریم. آیا این ارزش زندگی نیست؟

به آنانی که از بی‌هدفی زندگی دچار اندوه‌اند، می‌گویم که اگر دوستان خیالی در آسمان را کنار بگذارید، حقیقتاً آزاد شده‌اید. گویی از کودکی به بلوغ رسیده‌اید. دیگر نیازی ندارید که کسی دستان شما را بگیرد. اکنون می‌توانید آن را رها کرده و در دنیایی گسترده، آزادانه کاوش کنید. پدر و مادر واقعی شما همیشه وجود دارند، اما این پدر خیالی در آسمان که هیچ گواهی برای وجودش نیست، چیزی جز یک توهم نیست. رها کردن دستان خیالی‌اش باید منبعی از شادی و رهایی باشد.

بله، همه‌ی ما روزی خواهیم مرد. اما چه کسی می‌تواند بگوید که در آینده‌ای نزدیک، شاید در سی سال آینده یا کمتر، علم نتواند عمر انسان را از هشتاد سال به دویست سال یا حتی بی‌نهایت افزایش دهد؟ زندگی جاودانه، هدف را تعریف نمی‌کند؛ پس چرا باید باور کنیم که پس از مرگ، به جهانی دیگر خواهیم رفت و تا ابد خوشبخت خواهیم زیست؟ در آنجا چه خواهیم کرد؟ از خواب بیدار می‌شویم، غذا می‌خوریم، به روابط انسانی می‌پردازیم و این چرخه را تا بی‌نهایت تکرار می‌کنیم؟ من این اندیشه را ملال‌آور می‌یابم. اگر چیزی باشد که معنای زندگی را تهی کند، همین تصور زندگی جاودانه است.

ما این هدیه‌ی بی‌مانند زندگی را، بی‌هیچ انتخابی و از روی تصادف، از طبیعت دریافت کرده‌ایم – اما با این همه، همچنان هدیه‌ای است. ما می‌توانیم هر روز بیدار شویم و به کاری پردازیم که به زندگی مان معنا می‌بخشد. می‌توانیم پزشک شویم و درد بیماران را کاهش دهیم، یا نیکوکار باشیم و رنج کسانی را که از رفاه محروم‌اند، بکاهیم. می‌توانیم به زندگی خود هر هدفی که می‌خواهیم بدهیم. ما در جایگاه هدایت کننده‌ایم!

شخصاً، حس عظمت و رضایت را در لحظاتی می‌یابم که با یک غذای گرم یا پتویی نرم، به انسانی نیازمند یاری می‌رسانم. احساس خرسندی دارم که هر زمان که بتوانم، اندکی از بار مشکلات دیگران بکاهیم. از این رو، هم‌صحبتی با افرادی همچون شما، شنیدن دغدغه‌هایتان و تلاش برای یافتن راه‌حلی برای آن‌ها، برایم شادی‌بخش است.

این صفحه بیشتر شبیه یک گروه حمایتی برای افرادی مانند شماست. هر زمان که بخواهید، می‌توانید برای ما بنویسید. برخی از شما به فهرست دوستان شخصی من در فیس‌بوک اضافه شده‌اید، بنابراین می‌توانیم زندگی‌های خود را به نوعی با یکدیگر به اشتراک بگذاریم. هرگز در نوشتن برای ما تردید نکنید. ما سه مدیر داریم که بخش زیادی از وقت خود را به این کار اختصاص داده‌اند تا بتوانیم با شما همدردی کنیم. شاید نتوانیم همه مشکلات را حل کنیم، اما می‌توانیم به آنچه می‌خواهید بگویید، گوش دهیم.

یک چیز قطعی است: از بزرگ‌ترین ستارگان تا کوچک‌ترین ذرات، هیچ چیز برای همیشه باقی نمی‌ماند. اتم‌ها معمولاً از بین نمی‌روند، اما حتی آن‌ها نیز، هنگامی که جهان در صد هزار تریلیون سال آینده به پایان برسد، نابود خواهند شد. ما نیازی نداریم که احساس خاصی داشته باشیم، نیازی نداریم که تا ابد زندگی کنیم. احساسات خوشحالی، عصبانیت، غم و حسادت همیشگی نیستند. برخی افراد این احساسات را بیشتر از دیگران در خود نگه می‌دارند، اما این به آن معنا نیست که آن‌ها همیشه در همان وضعیت باقی می‌مانند. رهایی از خشم و چیزهایی که شما را آزار می‌دهند، نخستین گام برای رسیدن به یک حالت ذهنی آرام و خنثی است. ما به دلایل مختلف خوشحال می‌شویم، اما همان دلایل نیز محو می‌شوند و در نهایت، ذهن ما به یک وضعیت خنثی بازمی‌گردد. ما به دلایل مختلفی ناراحت می‌شویم؛ مانند شکست در عشق، مشکلات دوستی، فشارهای مالی، شکست‌های شغلی و غیره. هرچقدر هم که در آن لحظه احساس کنید راهی برای رهایی از این غم وجود ندارد، باور کنید که همیشه راهی هست. کافی است که به تلاش ادامه دهید و هرگز تسلیم نشوید!

پس از آنکه این ویدیو را ساختم و به "امید" تقدیم کردم، ما دوستان بسیار نزدیکی شدیم و او اکنون احساس بهتری دارد. دیگر نیازی ندارد که برای یافتن معنا در زندگی‌اش، به ایمان به خدا متوسل شود. از آن زمان، او به کشورهای جدیدی سفر کرده، دوستان تازه‌ای پیدا کرده و از زندگی به بهترین شکل ممکن لذت می‌برد.

زمانی که مادرم گفت احساس آرامش می‌کند که روزی به بهشت خواهد رفت، از او پرسیدم که آیا احتمال دارد به دوزخ برود، چرا که فیلم تماشا می‌کند، موسیقی می‌شنود و بر این باور نیست که همجنس‌گرایان یا افراد مرتد باید کشته شوند. می‌توانستم تغییر رنگ چهره‌اش را بینم که وحشت‌زده شده بود، و کمی احساس بدی پیدا کردم که چنین اضطرابی را در وجودش ایجاد کرده‌ام.

پس از آنکه از چنگال این باورها آزاد شدم، بارها از خودم پرسیدم که ایده بهشت و دوزخ از کجا آمده است؟ به این نتیجه رسیدم که ما برای ترساندن کودکانمان از ارواح خیالی یا مجازات‌ها استفاده می‌کنیم تا آن‌ها را وادار به اطاعت کنیم. گمان می‌کنیم که حداقل به این شکل به حرف ما گوش خواهند داد. اما برای من هیچ‌وقت کارساز نبود. مادرم به من می‌گفت که شب‌ها بیرون بروم و مانند جغد ندوم، وگرنه الله خواهد آمد و پاهایم را خواهد برید. من از این تهدید می‌ترسیدم، اما در نهایت، همان کارهایی را انجام می‌دادم که می‌خواستم؛ بیرون می‌رفتم، ورزش می‌کردم و می‌دویدم، انگار که فردایی وجود ندارد. به همین ترتیب، به کودکان یاد داده می‌شود که اگر به خدا ایمان نداشته باشند، برای همیشه در دوزخ خواهند سوخت. عجیب اینجاست که همان‌طور که من تهدیدهای مادرم را نادیده می‌گرفتم، افراد مذهبی نیز تهدیدهای خدای خود را نادیده می‌گیرند و همچنان به کارهای خود ادامه می‌دهند، مرتکب هر گناهی می‌شوند، اما برخلاف من، همچنان به باور به بهشت و دوزخ پایبند می‌مانند.

ایمان اسلامی ادعا می‌کند که کسانی که در این دنیا گناه می‌کنند، هم در این دنیا و هم در آخرت مجازات خواهند شد. اما چرا بسیاری از افراد بدون هیچ مجازاتی از دنیا می‌روند؟ از کجا می‌دانیم که آن‌ها در دوزخ خواهند سوخت؟ یک‌بار در حال تماشای برنامه‌ای بودم که در آن کاردینال جورج پل به ریچارد داوکینز گفت: "ما خوشحالیم که می‌دانیم هیتلر اکنون در دوزخ می‌سوزد." او فکر می‌کرد که این مجازاتی عادلانه برای پنجاه میلیون قربانی اوست. اما آیا زمین واقعاً چیزی به ما بدهکار است؟ فقط به این دلیل که فکر کردن به سوختن هیتلر در دوزخ برای ما خوشایند است، آیا کافی است که باور کنیم او واقعاً در دوزخ است؟

حالا درباره بهشت، جایی که رودهایی از شیر و شراب جاری است و هفتاد و دو دختر باکره در انتظار مردان هستند (و فقط یک شوهر برای زنان)، جایی که هرگز نخواهیم مرد و هرچه بخواهیم در اختیار خواهیم داشت، چطور؟ آیا این یک رؤیای زیبا نیست؟ اما چه شواهدی برای آن وجود دارد؟ هیچ. احتمال وقوع آن چقدر است؟ تقریباً صفر. آیا واقعاً می‌خواهید تمام عمر خود را بر پایه یک رؤیای نامحتمل هدر دهید و از گوش دادن به موسیقی، لذت بردن از هنر یا حمایت از حقوق برابر زنان چشم‌پوشی کنید؟ آیا حاضرید نیمی از جمعیت بشر را از حقوق اساسی‌شان محروم کنید، فقط به این امید که شاید بهشت واقعی باشد؟ من قطعاً نمی‌خواهم عمر خود را صرف چنین رؤیایی کنم.

به همین دلیل است که ایمان به عنوان یک فضیلت آموزش داده می‌شود؛ زیرا با توجه به احتمال ناچیز بهشت و دوزخ، انسان مجبور است که درباره آن‌ها شک کند. مهم این است که چقدر به اعمال خود پایبند باشید. اما این مبارزه دائمی در ذهن افراد مذهبی، به سختی می‌تواند آرامش‌بخش باشد.

سرانجام، چه چیزی می‌تواند تضمین کند که صرف اعتقاد به چیزی، فارغ از میزان آرامش‌بخشی آن، آن را به حقیقت بدل می‌کند؟ همان‌طور که باور من به وجود دایناسورها در برخی مناطق ناشناخته جهان برایم آرامش‌بخش و شادی‌آفرین بود، اما این باور، آن را به واقعیت تبدیل نکرد. به همین ترتیب، اعتقاد شما به زندگی پس از مرگ که مایه آرامش شماست، لزوماً به معنای واقعی بودن آن نیست.

چنین باورهایی ممکن است برای پیشرفت نوع بشر خطرناک باشند. در دوران قرون وسطی، کلیسای کاتولیک به عنوان نهادی قدرتمند، علم و دانشمندان را در سیطره خود می‌پنداشت. آنان باور داشتند که زمین در مرکز جهان قرار دارد، و این باور، کلیسا را در جایگاهی ممتاز میان ساکنان زمین قرار می‌داد. برای کلیسا اطمینان بخش بود که زمین مرکز جهان است و همه چیز در کیهان گرد ما می‌چرخد. آیا این اندیشه دلپذیر نیست که ما انسان‌ها آنقدر ویژه‌ایم که میلیاردها کهکشان با تریلیون‌ها ستاره برای ما آفریده شده‌اند؟ ایده‌ای تسلی‌بخش دیگر آن بود که زمین تنها سیاره‌ای است که از حیات پشتیبانی می‌کند و این یعنی ما بسیار خاص هستیم. این باور چنان آرامش‌بخش بود که زمانی که فیلسوف برجسته، جیوردانو برونو، پیشنهاد داد که در سایر کهکشان‌ها ستارگانی مشابه خورشید ما وجود دارند که ممکن است سیاره‌هایی همچون زمین داشته باشند، او را زنده‌زنده در آتش سوزاندند. او بیش از حد به حقیقت نزدیک شده بود، و تا اول ژانویه ۲۰۱۸، ۳۷۲۶ سیاره کشف شده است. یوهانس کپرنیک و پس از او گالیله، تأیید کردند که زمین مرکز جهان نیست. کلیسا هر سه این اندیشمندان را به جرم کشف رازهای کیهان تحت آزار و تعقیب قرار داد و در حقیقت، روند پیشرفت بشر را کند کرد. کلیسا امروز نیز، با تبعیض علیه همجنس‌گرایان و مخالفت با پیشگیری از بارداری، همان مسیر را دنبال می‌کند. هرچند کلیسای کاتولیک از زمان برونو تاکنون تحول یافته و رسماً نظریه تکامل را پذیرفته است، اما نمی‌توان همین را درباره اسلام گفت. حال آیا این باور که انسان‌ها چنان ویژه‌اند که همه چیز در جهان به گرد آن‌ها می‌چرخد، به حقیقت بدل شد؟ بدون شک خیر.

مشروعیت کسانی که امروز می‌گویند: «آه، مردم به دین نیاز دارند، زیرا برایشان آرامش‌بخش است»، چیست؟ اجازه دهید پیش‌بینی کنم (که در واقع تکرار تاریخ است)، زمانی که باور به موجودی الهی در آسمان‌ها را کنار بگذاریم، نه نوع بشر نابود خواهد شد و نه جامعه ما به هرج و مرج فروخواهد رفت.

پدیده‌ای پزشکی به نام «اثر دارونما» وجود دارد که باعث می‌شود افراد احساس بهتری داشته باشند، اگر به آن‌ها گفته شود که درمان شده‌اند. اگر به بیماری سرطانی قرصی داده شود و به او گفته شود که سرطانش درمان شده است، او واقعاً احساس بهبودی می‌کند و تصور می‌کند که بر بیماری غلبه کرده است. اما صرف این که بیمار احساس بهتری دارد، به این معنا نیست که سرطان واقعاً از بین رفته

است. به همین ترتیب، هرچند دین به نظر می‌رسد برای مردم آرامش‌بخش باشد، اما نمی‌توان این آرامش را دلیل بر واقعی بودن آن دانست. بنابراین، ایمان به خدا و زندگی پس از مرگ را نمی‌توان به عنوان حقیقتی تسلی‌بخش تلقی کرد.

یکی از فیزیکدانانی که بسیار برای او احترام قائلم، دکتر میچیو کاکو، در مناظره‌ای با عنوان «آیا جهان هدفی دارد؟» شرکت کرد. او اظهار داشت که پرسش درباره وجود یا عدم وجود خدا، مسئله‌ای علمی نیست. من نمی‌توانم با این گفته بیش از این مخالف باشم. دکتر کاکو ادامه داد که ما احتمالاً تا صد سال آینده نیز در مورد این مسئله بحث خواهیم کرد، بنابراین مطرح کردن آن بیهوده است. اما آیا انسان‌ها هزاران سال درباره منشأ خود کنجکاو نبوده‌اند؟ آیا آن‌ها درباره چگونگی آغاز جهان سؤال نکرده‌اند؟ دشواری یافتن پاسخ، به معنای نادرستی پرسش نیست. برعکس، ما تاکنون بسیاری از خدایان شناخته‌شده را رد کرده‌ایم. تنها چیزی که به‌سختی می‌توان آن را رد کرد، خدایی مبهم و دئیستی است که در نهایت تفاوتی ایجاد نمی‌کند، چرا که تأثیری بر شیوه زندگی ما ندارد.

دکتر کاکو همچنین گفت که برخی معتقدند ممکن است ما «ژن خدا‌باوری» داشته باشیم، ژنی که ما را به باور به قدرتی برتر سوق می‌دهد. پیش‌تر نشان داده‌ام که صرف تمایل ما به باور چیزی، آن را به حقیقت بدل نمی‌کند. اما چرا اصلاً در حال طرح این پرسش هستیم؟ اگر واقعاً ژنی داریم که ما را به ایمان به قدرتی برتر سوق می‌دهد، آیا نباید از طریق علم آن را از میان برداریم؟ همان‌گونه که دیگر دُم نداریم، چرا که نیازی به آن نیست، شاید بتوانیم به سمت حذف این ژن بی‌فایده حرکت کنیم.

اکنون که نشان داده‌ام دین برای تمدن بشری ضروری نیست، به بررسی لزوم کنار گذاشتن آن می‌پردازم. دین مانع از تکامل فکری شما می‌شود. در حالی که جوامع دینی نیز همواره در حال تغییر و تحول‌اند، مهم است که سرعت این تغییر را با جوامع کمتر دینی مقایسه کنیم. دین، به‌ویژه اسلام، شما را به تغییر دیدگاه ترغیب نمی‌کند. تغییر نظر می‌تواند به‌عنوان امری منفی تلقی شود، از این‌رو سیاستمداران، وکلا و مردم عادی تلاش می‌کنند بر مواضع اولیه خود پافشاری کنند. هرچند ثبات بر باورها امری ارزشمند است، اما باید همواره پذیرای گفت‌وگو و مباحثه بود. برای نمونه، اگر طرفدار مجازات اعدام هستید، باید آماده باشید که مزایا و معایب آن را مورد بحث قرار دهید. اگر استدلال

بهتری مطرح شود، نباید از تغییر موضع خود شرمند باشید. دین این گفت‌وگو را متوقف می‌کند و شما را وادار می‌سازد تا به باورهای که درست به نظر می‌رسند، بچسبید و در برابر پیشرفت مقاومت کنید.

برای مثال، در اسلام، همجنس‌گرایی، برابری جنسیتی و روابط پیش از ازدواج هرگز پذیرفته نمی‌شوند، اما کشورهای مسلمان به آرامی در حال حرکت به سوی پذیرش این مفاهیم هستند. دویست سال پیش، هیچ‌کس در جهان اسلام برده‌داری را محکوم نمی‌کرد، چرا که در اسلام مجاز بود، اما جوامعی که برده‌داری را برچیدند، جهان اسلام را نیز به تغییر واداشتند. پیشرفت همچنان در جریان است، اما بدون دین، این روند می‌توانست بسیار سریع‌تر رخ دهد.

الن، مادر شریک زندگی من، یک کاتولیک متعصب و انسانی شریف بود که زندگی طولانی و سالمی داشت. او زنی مستقل و قوی بود که به عنوان پرستار سخت کار می‌کرد و با فداکاری بیماران را درمان می‌کرد و چهار فرزند شایسته پرورش داد. در سال ۲۰۱۵، او به بیماری نوروں حرکتی مبتلا شد و پزشکان حداکثر دو تا سه سال برای او پیش‌بینی کردند. در برابر چشمان ما، او که زنی سالم و قدرتمند بود، ظرف چند ماه رو به تحلیل رفت. این دوران برای فرزندانش بسیار دشوار بود، زیرا عادت نداشتند مادر مستقل و قوی خود را چنین ناتوان ببینند.

الن می‌خواست به طور مستقل و محترمانه از طریق اتانازی بمیرد، اما در کشور ما هنوز کسانی هستند که دیدگاه‌های مذهبی خود را به دیگران تحمیل می‌کنند. جنبش اتانازی داوطلبانه تنها یک مانع دارد: مسیحیت سازمان‌یافته در استرالیا. دینی که الن به آن ایمان داشت، اکنون مانعی در برابر آزادی و انتخاب شخصی او شده بود.

دانیل اندروز، نخست‌وزیر ویکتوریا و یک کاتولیک معتقد، از منتقدان سرسخت اتانازی داوطلبانه بود. به عنوان یک کاتولیک رومی، او موظف بود با این موضوع مخالفت کند، حتی با وجود استدلال‌های قوی در حمایت از آن. اما پس از تجربه‌ای شخصی و دردناک، نگاه او به این مسئله تغییر کرد. پدرش به نوعی سرطان نادر مبتلا شد و پس از یک دوره طولانی و پررنج، در سال ۲۰۱۶ درگذشت. مشاهده درد و رنج پدر، دیدگاه او را دگرگون کرد.

این نمونه‌ای آشکار از تأثیر باورهای دینی بر تغییر دیدگاه افراد است. اگر پدرش در چنین شرایطی قرار نمی‌گرفت، آیا اندروز همچنان منتقد سرسخت اتانازی داوطلبانه باقی می‌ماند؟ آیا این عادلانه است که تغییر عقیده او تنها به دلیل یک تجربه شخصی رخ داده باشد؟

اتانازی داوطلبانه هنوز در استرالیا، حتی در ویکتوریا، قانونی نیست، اما بحث در این زمینه آغاز شده است و دیر یا زود، عقلانیت و حس انسانی بر باورهای سنتی غلبه خواهد کرد.

برای من جای تعجب دارد که چگونه دین چنین نفوذی بر جامعه دارد. اگر کسی بر اساس باورهای دینی خود نمی‌خواهد دست به خودکشی بزند، این تصمیمی شخصی است، اما چرا باید این دیدگاه را به کسانی که هیچ ارتباطی با آن دین ندارند تحمیل کند؟ اگر فردی از یک بیماری لاعلاج رنج می‌برد و می‌داند که در ماه‌های آینده دچار درد و رنج شدید خواهد شد، چرا نباید حق داشته باشد که در مورد پایان زندگی‌اش تصمیم بگیرد؟ من هیچ ارتباطی با مسیحیت کاتولیک یا اسلام ندارم؛ پس چرا باید قوانین این ادیان بر زندگی من اعمال شود؟

ممکن است تصور شود که اشاره به تغییر نظرات مذهب‌یون، تناقضی در این استدلال ایجاد می‌کند، اما در واقع، این خود شکستی برای دین محسوب می‌شود. اگر محمد امروز ظهور می‌کرد، شاید از اینکه مسلمانان با همجنس‌گرایان، غیرمسلمانان و به‌ویژه بی‌خدایان روابط دوستانه دارند، زنان در جامعه حضور فعال دارند و دیگر قوانین سخت‌گیرانه گذشته رعایت نمی‌شود، شگفت‌زده می‌شد. این نشان‌دهنده ناتوانی دین در حفظ پیروان خود در چارچوب باورهای قرون گذشته است. باوجود تلاش‌های دین، اخلاق انسانی همواره در حال تکامل است، درحالی‌که اسلام یک چارچوب رفتاری سخت‌گیرانه ارائه داده که نباید نقض شود.

اگر اسلام، مسیحیت و دیگر ادیان برده‌داری را تأیید نمی‌کردند، شاید بشریت قرن‌ها زودتر از آن رهایی می‌یافت، شاید حتی در دوران رنسانس. اگر زنان مسلمان مجبور به تبعیت از مردان نبودند، زنان عربستان تا سال ۲۰۱۷ برای دریافت حق رانندگی انتظار نمی‌کشیدند. اگر همجنس‌گرایی به‌عنوان گناه تلقی نمی‌شد، کشوری پیشرفته مانند استرالیا تا همین چند سال پیش برای قانونی شدن ازدواج همجنس‌گرایان منتظر نمی‌ماند، و کشورهای مسلمان نیز مجبور نبودند تا چندین دهه دیگر برای چنین تغییراتی صبر کنند. این تغییرات در نهایت رخ خواهند داد، اما دین تنها عاملی است که روند این پیشرفت را کند می‌کند. از این رو، کنار گذاشتن دین امری ضروری به نظر می‌رسد.

افسردگی:

چه بی‌خدا باشید، چه مسیحی یا مسلمان، ممکن است با این ادعا مواجه شده یا حتی خود آن را مطرح کرده باشید که بی‌خدایان صرفاً گروهی از افراد افسرده هستند. این ادعا، به‌ویژه در میان مسلمانان و حتی برخی غیرمسلمانان، رواج دارد. استدلال اصلی این دیدگاه معمولاً چنین است: از آنجا که بی‌خدایان در دوران سختی، تکیه‌گاهی ندارند، پس دچار افسردگی می‌شوند.

در ابتدای این فصل، لازم است به‌روشنی بیان کنم که من میان خودکشی و باورهای دینی ارتباطی قائل نیستم؛ در حقیقت، این دو مقوله را از یکدیگر جدا می‌دانم. با این حال، لازم است استدلال‌های مطرح‌شده را به‌طور دقیق بررسی کنیم. بسیاری از مسلمانان، این ادعا را با اشاره غیرمستقیم به آمار خودکشی در کشورهای توسعه‌یافته‌ای مانند ژاپن، کره جنوبی و ایالات متحده، در مقایسه با آمار پایین خودکشی در کشورهای مسلمان همچون پاکستان، عربستان سعودی و ایران، مطرح و تقویت می‌کنند.

بیایید نگاهی دقیق‌تر به وضعیت برخی از این کشورها بیندازیم:

Country	Suicides per 100,000 ¹³²
Kazakhstan*	27.5
South Korea	24.1
Japan	15.4
Nigeria*	15.1
United States	12.6
Sudan*	11.4
Australia	10.4
South Sudan	9.6
Saudi Arabia*	3.9
Iran*	3.6
Pakistan*	2.5

*Countries marked with * indicate majority Muslim population.*

قزاقستان، با جمعیتی عمدتاً مسلمان، پس از سری لانکا، گویان و مغولستان در رتبه چهارم قرار دارد، در حالی که هیچ یک از این سه کشور نخست، عمدتاً بی دین محسوب نمی شوند.

درست است که نرخ خودکشی در کشورهای مسلمان مانند پاکستان، ایران و عربستان سعودی نسبتاً پایین است، به ویژه اینکه دو کشور اخیر دارای حکومت های سرکوبگر هستند. از سوی دیگر، پاکستان جامعه ای نسبتاً فقیر دارد، اما به اندازه آن دو کشور سرکوبگر نیست. حال این پرسش مطرح می شود که چرا این کشورهای مسلمان نرخ خودکشی بسیار پایینی دارند؟ خودکشی در اسلام حرام است و این می تواند یکی از دلایل باشد، اما تنها دلیل آن نیست. به عنوان یک پاکستانی، به خوبی می دانم که موارد خودکشی به طور سیستماتیک از گزارش های رسمی حذف می شوند، زیرا خودکشی در جامعه به عنوان ننگ و رسوایی تلقی می شود. خودکشی و تجاوز، دو معضل بزرگ اجتماعی در پاکستان هستند که به دلیل فشارهای اجتماعی به شدت کمتر از واقعیت گزارش می شوند. همان گونه که گزارش های حقوق بشری منتشر شده از عربستان سعودی و ایران چندان قابل اعتماد نیستند، آمارهای رسمی مربوط به خودکشی در این کشورها نیز قابل اطمینان نیستند.

خودکشی بیشتر به وضعیت روحی و روانی فرد بستگی دارد تا صرفاً باور به خدا یا عدم آن. عوامل بسیاری در این پدیده دخیل اند. اگر ایمان به خدا به تنهایی می توانست مانع خودکشی شود، قزاقستان که کشوری عمدتاً مسلمان است، نباید چنین نرخ بالای خودکشی را تجربه می کرد.

افسردگی، حالتی طولانی مدت از اندوه است که می تواند دلایل متعددی داشته باشد، از جمله مشکلات مالی، دشواری های شغلی، از دست دادن عزیزان و غیره. همچنین، برخی موارد افسردگی ناشی از عدم تعادل های شیمیایی در مغز هستند که کاملاً خارج از کنترل فرد است. از آنجا که در اینجا به افسردگی ناشی از مشکلات مادی یا رفتاری می پردازیم، تنها به بررسی اندوه طولانی مدت خواهیم پرداخت و نه اختلالات شیمیایی مغز. همان گونه که شادی، خشم، عشق، نفرت و حسادت را تجربه می کنیم، اندوه نیز بخشی از تجربه انسانی است. اندوه یکی از پیامدهای زندگی است و باید آن را در کنار تمامی جنبه های مثبت زندگی پذیرفت.

نبیل قریشی، یک مسلمان آمریکایی که به مسیحیت گروید، از سوی برخی مسلمانان به شدت مورد حمله قرار گرفت. این گروه از مسلمانان، هنگامی که او در سی سالگی به سرطان معده مبتلا شد، به نوعی از این اتفاق خرسند شدند. فضای اینترنت مملو از مطالبی بود که بیماری او را به عنوان مجازاتی از سوی خدا برای ترک دین اسلام تفسیر می کردند.

البته، این گونه رفتارها محدود به مسلمانان نیست. زمانی که احمد دیدات، روحانی مسلمان که به شدت از مسیحیت انتقاد می کرد، در سال ۲۰۰۵ درگذشت، برخی از مسیحیان مرگ او را به عنوان «مجازات الهی» تفسیر کردند. او پس از سکته مغزی، به طور کامل فلج شد و تنها با حرکت چشم هایش قادر به برقراری ارتباط بود. او نه سال آخر عمر خود را در بستر بیماری گذراند و ویدیوهایی از او منتشر شد که تنها با چشمانش واکنش نشان می داد. درحالی که ممکن است او تنها فلج شده باشد و مانند هر فرد دیگری که دچار این وضعیت می شود رفتار کرده باشد، برخی مدافعان مسیحیت از وضعیت او سوءاستفاده کرده و آن را به عنوان نشانه ای از مجازات الهی جلوه دادند. این نمونه ای از تأثیر باورهای دینی بر رفتارهای غیرانسانی است. آنچه برای نبیل قریشی یا احمد دیدات رخ داد، ممکن است برای هر فردی، صرف نظر از باورهای مذهبی اش، اتفاق بیفتد. این افراد باید

درک کنند که اگر چنین وقایعی مجازات الهی بودند، پس نباید افراد هم کیش آن‌ها به بیماری‌های مشابه دچار می‌شدند.

من بی‌خدا هستم و انسان. احتمال دارد در طول زندگی به بیماری‌هایی همچون سرطان، سکته مغزی یا حمله قلبی دچار شوم. همچنین، روزی خواهم مرد و شاید این فرآیند دردناک باشد. اما می‌دانم که از نظر زیستی تفاوتی با دیگران ندارم و هیچ امتیاز خاصی برای ادامه زندگی ندارم. همان‌طور که بیماری ممکن است برای هر فردی رخ دهد، افسردگی نیز می‌تواند گریبان‌گیر هر کسی شود.

آنچه حتی نگران‌کننده‌تر است، تلاش مدافعان مذهبی برای استفاده از بدبختی یک فرد در حال مرگ، به‌منظور وادار کردن او به پذیرش دین خودشان است. جملاتی مانند «به مسیح بپیوند تا از عذاب ابدی نجات یابی» یا «الله را به‌عنوان خدای یگانه و محمد را به‌عنوان آخرین پیامبر بپذیر» در لحظات پایانی زندگی افراد مطرح می‌شود. ولید علی، مدافع سرشناس اسلام در استرالیا، در برنامه‌ای تلویزیونی اظهار داشت که پذیرش خدا در لحظات آخر عمر منطقی است، چراکه چیزی برای از دست دادن وجود ندارد. اما آیا چنین رفتاری نشانه‌ای از ریاکاری نیست؟ اگر فردی در طول زندگی خود بر اساس منطق و شواهد عمل کرده باشد، چگونه ممکن است در آخرین لحظات، تمامی اصول خود را کنار بگذارد؟

اگر قرار باشد در لحظات پایانی، خدایی را بپذیریم، کدام خدا باید مورد پذیرش قرار گیرد؟ یهوه یا الله؟ زئوس یا ثور؟ بودا یا کریشنا؟ حتی در چنین لحظاتی، احتمال اینکه فرد، خدای درست را انتخاب کند، بسیار اندک خواهد بود. من از شریک زندگی‌ام خواسته‌ام که در صورت نزدیک شدن به مرگ، اجازه ندهد هیچ کشیش یا امامی برای تغییر باورهای من به من نزدیک شود. همچنین از او خواسته‌ام که از انجام مراسم تدفین مذهبی برای من خودداری کند، زیرا در آن زمان، من دیگر نخواهم توانست مخالفتی نشان دهم.

مدافعان مذهبی همواره ادعا می کنند که در سخت ترین دوران زندگی شان، خدا را یافته اند. اما این ادعا تا چه اندازه منطقی است؟ بله، همه انسان ها دوران های سختی را تجربه می کنند. همگی ممکن است با از دست دادن والدین یا فروپاشی روابط عاطفی مواجه شوند. اما اینکه «خدا مرا نجات داد» ادعایی غیرقابل اثبات است. این افراد ممکن است تصور کنند که ایمانشان به خدا آنان را از افسردگی نجات داده است، اما این به آن معنا نیست که بدون این باور، قادر به غلبه بر مشکلات نبودند. بی خدایان نیز دوران های دشوار را پشت سر می گذارند و بدون پناه بردن به خدایی که وجود ندارد، از افسردگی نجات می یابند.

مدتی پیش، من نیز دوره ای طولانی از افسردگی را پشت سر گذاشتم و آن را به طور مستقیم تجربه کردم. زمانی بود که صحبت با دوستان برایم جذاییتی نداشت، موسیقی دیگر آرامش بخش نبود، کتاب ها خسته کننده به نظر می رسیدند و حتی احساس گرمای نور خورشید بر پوستم هم قادر نبود مرا خوشحال کند. این اندوهی عمیق و پایدار بود که هرگز از میان نمی رفت و هرچه بیشتر با آن مبارزه می کردم، رهایی از آن دشوارتر می شد.

به دلیل روحیه ی جست و جو گرم، تصمیم گرفتم بار دیگر به خدا روی بیاورم و با او سخن بگویم؛ اما زمانی که نتیجه ای نگرفتم، به نامی دیگر از او متوسل شدم. وقتی در حال غرق شدن هستید، سعی می کنید به هر چیزی که ممکن است شما را نجات دهد، چنگ بزنید. به همین ترتیب، زمانی که در شرایط روحی بدی بودم، به هر باوری پناه می بردم، به امید آن که مرا از این احساس تلخ برهانند. اما با وجود تمام تلاش هایم، پاسخی دریافت نکردم. احساس می کردم تنها با خود سخن می گویم و کسی آن سوی این مکالمه وجود ندارد. نمی توان گفت که ایمان کافی نداشتم، زیرا من کاملاً آماده ی تجربه کردن بودم. در آن وضعیت آسیب پذیر، ضعیف و افسرده، به هر فکری که می توانست مرا از آن حال بیرون بیاورد، روی خوش نشان می دادم.

می توانم درک کنم که چرا برخی افراد در شرایط دشوار به باورهای مذهبی پناه می برند. جهان، مکانی بزرگ و هراس آور است؛ تنها در کهکشان ما میلیاردها ستاره وجود دارد و هیچ کس نمی داند در سیارات پیرامون این ستاره ها چه می گذرد. آیا در آن سیارات نیز موجوداتی هستند؟ آیا آن ها هم شادی و اندوه را تجربه می کنند؟ آیا آن ها نیز به خاطر باورهای خود با یکدیگر می جنگند؟ این ها

پرسش‌هایی ساده‌اند، اما پاسخ‌هایی پیچیده دارند. ما هنوز به فناوری لازم برای یافتن پاسخ آن‌ها دست نیافته‌ایم و همین نادانی، آدمی را سرخورده می‌کند. از دل همین درماندگی، انسان‌ها افسانه‌ها و داستان‌هایی می‌سازند که پاسخ‌هایی موقت به ما می‌دهند.

ممکن است روزی یک سیاه‌چاله به کهکشان ما نزدیک شود و تمام سیارات و خورشیدمان را در خود ببلعد و ما را نابود کند. هر تمدنی که در آینده به این نقطه از کیهان برسد، حتی از وجود ما نیز آگاه نخواهد بود. آن‌ها نخواهند دانست که زمانی فردی به نام ژولیوس سزار از رود روبیکن عبور کرد، یا شخصی به نام مارتین لوتر کینگ جونیور، جنبش حقوق مدنی را رهبری کرد. از جنگ‌هایی که بر سر منابع و باورها به راه انداختیم نیز خبری نخواهند داشت. اما اکنون، ما درگیر همین جنگ‌ها و مبارزات هستیم. در مقیاس کیهانی، این اتفاقات ناچیز و بی‌اهمیت به نظر می‌رسند، درست است؟ بله، اما این بدان معنا نیست که باید از تلاش برای عدالت و نیکی دست بکشیم، فقط به این دلیل که در برابر عظمت جهان، کوچک به نظر می‌رسیم. ما برای خودمان اهمیت داریم. همان‌گونه که یک کلونی مورچه‌ها برای ما بی‌اهمیت است، ما نیز برای کیهان همین‌گونه‌ایم؛ اما مورچه‌ها میلیون‌ها سال است که کلونی‌های خود را ساخته و به زندگی ادامه داده‌اند. آن‌ها زندگی را متوقف نکرده‌اند، صرفاً به این دلیل که ما آن‌ها را ناچیز می‌دانیم.

ایمان به وجود نیرویی که همچون پدری مهربان همیشه مراقب ماست و بر اعمالمان نظارت دارد، می‌تواند آسایش‌بخش باشد. چرا از این کیهان عظیم و بی‌انتهایم بترسیم، وقتی "شاه کیهان" از ما محافظت می‌کند؟ اگر سیاه‌چاله‌ای در مسیر ما باشد، نیازی به نگرانی نیست؛ دعا می‌کنیم و او آن را دور خواهد کرد. این باور، حتی اگر نادرست باشد، می‌تواند آرامش‌بخش باشد.

اگر در جنگلی گم شوم، بی‌آنکه غذا، آب یا لباسی برای گرم نگه داشتن خود داشته باشم، طبیعی است که آرزو کنم دوستی کنارم باشد تا کمک کند و از این مخمصه نجاتم دهد. اما نجات من به واقعیت بستگی دارد. اگر دوستی آنجا باشد، کمک خواهد کرد، اما اگر نباشد، تنها امید و آرزوی داشتن دوست، مرا نجات نخواهد داد. باید خودم برای بقا تلاش کنم. درست به همین شکل، من از

دوران سخت افسردگی بیرون آمدم. با خدا سخن گفتم، اما چون وجود نداشت، پاسخی هم دریافت نکردم. خودم جنگیدم و از آن تاریکی گذشتم.

نمی‌توانم توصیه‌ی خاصی برای غلبه بر افسردگی ارائه دهم، چرا که متخصص این حوزه نیستم، اما اگر درگیر آن هستید، حتماً از یک فرد حرفه‌ای کمک بگیرید. همیشه راهی برای خروج از این وضعیت وجود دارد، اما این راه از مسیر تاب‌آوری و دریافت کمک‌های علمی می‌گذرد، نه از مسیر دعا.

پس اگر می‌توانیم با تلاش و کار روی خود، از افسردگی نجات یابیم، چرا باید به باورهای نادرست متوسل شویم؟ حتی اگر گاهی احساس بی‌اهمیتی کنیم، چرا باید در این احساس باقی بمانیم، مسئولیت نپذیریم و دست از تلاش برداریم؟ بی‌خدایی مترادف با افسردگی نیست. ما نیز مانند دیگران، انسانیم؛ بیمار می‌شویم، غمگین می‌شویم و سختی می‌کشیم، اما تفاوت اینجاست که با واقعیت روبه‌رو می‌شویم و برای عبور از مشکلات، به جای دعا به دوستی نامرئی، دست به عمل می‌زنیم.

بگذارید این سخن را با نقل‌قولی از نویسنده‌ی برجسته‌ی فرانسوی، آنتوان فرانس برنده جایزه نوبل، به پایان برسانم:

«وقتی پنجاه میلیون نفر چیزی احمقانه می‌گویند، آن چیز همچنان احمقانه است.»

فصل سوم

بار دین

سوالات مطرح می‌شود: چرا به دین نیاز داریم؟

همان‌طور که در فصل گذشته ذکر شد، دین نمی‌تواند مردم را اخلاقی کند، زیرا نمونه‌های زیادی از افراد بزرگ و اخلاقی در جامعه ما وجود دارند که هیچ دینی ندارند. اگر بخواهیم بگوییم، اصول اخلاقی دین واقعاً منسوخ شده است و مشکلات جوامعی که اخلاقیات خود را از قرآن یا عهد عتیق می‌گیرند، به وضوح قابل مشاهده است. اما در این فصل، من فقط به مشکلات اخلاقیات برخی ادیان بزرگ اشاره نخواهم کرد، بلکه بر روی بار عمومی که با آن همراه است نیز تمرکز خواهم کرد.

من اغلب فکر می‌کنم که جهان ما چگونه بود اگر هیچ نوع خرافاتی وجود نداشت و اگر وقتی نمی‌توانستیم چیزی را درک کنیم، داستان‌های خیالی نمی‌ساختیم. تصور می‌کنم که جهان ما چگونه بود اگر به خاطر داستان‌هایی که به آن‌ها باور داشتیم یکدیگر را نمی‌کشتیم. البته، دین تنها منبع نفاق میان انسان‌ها نیست؛ دلایل دیگری مانند نژاد، جنسیت، ملی‌گرایی، طمع، تیم ورزشی مورد علاقه‌تان و غیره نیز ما را تقسیم می‌کند، اما باید اعتراف کرد که دین خونین‌ترین تفاوت است. من بسیار سخت باور می‌کنم که در یک جامعه بی‌دین، تبعیض‌های سیستماتیک بر اساس جنسیت یا ترجیح/گرایش جنسی وجود داشته باشد. آیا غیرمسلمان می‌تواند رئیس‌جمهور پاکستان باشد؟ البته که نه. قانون اساسی پاکستان به طور علنی بر اساس دین تبعیض قائل می‌شود. اگر پاکستان یک کشور سکولار انسانی بود یا اگر در دنیای ما دینی وجود نداشت، فکر نمی‌کنم دولت‌ها موظف می‌شدند که غیرمسلمان نمی‌تواند رئیس‌جمهور کشور باشد.

در نوامبر ۲۰۱۷، دولت پاکستان تلاش کرد که قسمی برای پارلمان‌نشینان معرفی کند که از آن‌ها نخواهد که به نهایی بودن پیامبری محمد ایمان بیاورند. این تغییر کوچک در قسم تنها به احمدی‌ها، یک فرقه از مسلمانان (اگرچه فرقه‌های دیگر اسلام مانند سنی‌ها و شیعه‌ها آن‌ها را به عنوان مسلمان نمی‌پذیرند)، این امکان را می‌داد که آزادانه در انتخابات شرکت کنند به جای اینکه صندلی‌های ویژه به عنوان اقلیت‌های مذهبی داشته باشند. روحانیون و بنیادگرایان به شدت اعتراض کردند و خواستار برکناری وزیر مسئول این تغییر شدند. اعتراضات سراسری در کشور به راه افتاد که در آن تعداد زیادی از مردم جان باختند و خسارات زیادی به اموال دولتی و خصوصی وارد شد. این اتفاقات اگر دینی وجود نداشت، رخ نمی‌داد.

من دین را نه تنها خطرناک بلکه به طور کلی بی‌فایده می‌دانم. چه سودی می‌تواند از یک انسان مذهبی به دست آید که از یک انسان غیرمذهبی نمی‌تواند حاصل شود؟ آیا این نیکوکاری یا محبت، نوآوری یا وفاداری است؟ من واقعاً نمی‌توانم چیزی را تصور کنم که دین باعث شود مردم انجام دهند که انسان‌ها بدون وابستگی مذهبی نتوانند انجام دهند. ملحدان نیز مانند دیگران نیکوکاری و محبت می‌کنند. آن‌ها اختراعات و نوآوری‌هایی دارند. چیزی که مختص به افراد مذهبی است وجود ندارد (مگر اینکه بخواهند مالکیت بر نرخ‌های بالای قتل، تبعیض نسبت به افرادی با باورهای متفاوت و همجنس‌گرایان و غیره را به عهده بگیرند).

مگر اینکه کسی بتواند شواهد قطعی ارائه دهد که ملحدان انسان‌های بی‌اخلاقی هستند، می‌توانم به صراحت بگویم که ما می‌توانیم زندگی‌های خوبی بدون دین داشته باشیم.

علاوه بر اخلاق، یکی دیگر از توجیهات مدافعان دین این است که چون خداوند همه چیز را خلق کرده، ما باید بر اساس قوانین او عمل کنیم و یکی از این قوانین پرستش و اعتراف به او است. این ادعا به همین‌جا ختم نمی‌شود و صفحات قوانین و دستورالعمل‌ها را برای زندگی به ما ارائه می‌دهد. به یاد داشته باشید، تمام این قوانین و روش‌های زندگی پس از پیش‌فرض بزرگی است که خداوند همه چیز را خلق کرده است، اما برای هدف B این پیش‌فرض را قبول خواهیم کرد. او شرایط سختی را برای رفتار ما در زمینه‌های جنسی، نحوه رفتار با فرزندان و همسران (من به شوهران اشاره نمی‌کنم زیرا زنان قدرت زیادی برای کنترل شوهران خود ندارند)، نحوه اداره کشورها، نحوه دیدن جهان طبیعی اطراف ما و حتی نحوه اداره اقتصاد تعیین می‌کند.

در آینده، من به همه این قوانین، «بار اضافی دین» خواهم گفت، زیرا مدافعان دین اجازه ندارند که آن‌ها را زیر سوال ببرند یا تغییر دهند. از آنجایی که ما روش B (ب) را پذیرفته‌ایم، حالا این «بار اضافی دین» را مورد بررسی قرار خواهیم داد و به جای پرداختن به سوال وجود خدا یا نه، به بررسی این قوانین و قوانین خواهیم پرداخت و خواهیم دید که آیا چیزی در آن‌ها اشتباه است یا نه.

اکنون می‌خواهم این استدلال را به قرن هفدهم بازگردانم، جایی که بلیز پاسکال، ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی، شرطی را مطرح کرد که به شرط پاسکال یا شرط‌بندی پاسکال معروف است. پاسکال پیشنهاد کرد که باور به خدا بهتر از عدم باور به خدا است، زیرا اگر به خدا باور داشته باشید، چه او وجود داشته باشد و چه نداشته باشد، چیزی از دست نمی‌دهید، اما اگر به خدا باور نداشته باشید و در نهایت اشتباه کرده باشید، برای همیشه در جهنم خواهید سوخت. پروفیسور ریچارد داوکینز مشکلات این شرط را در کتاب خود، «توهم خدا»، توضیح داد و گفت که ما نمی‌توانیم به طور آگاهانه انتخاب کنیم که باور داشته باشیم یا باور نداشته باشیم؛ ما تنها می‌توانیم به چیزی باور داشته باشیم که شواهدی پشت آن وجود داشته باشد. به عنوان مثال، من به گرد بودن زمین و نه مسطح بودن آن باور دارم به دلیل شواهد. اگر مسیح بر روی زمین بیاید و به سادگی اظهار کند که باید باور داشته باشید زمین مسطح است یا برای همیشه در جهنم خواهید سوخت، این برای هیچ‌کس کافی نخواهد بود که به آن باور داشته باشد. با اعمال منطق پاسکال، باید باور کنیم که زمین مسطح است زیرا اگر اشتباه کنیم، تفاوت زیادی نخواهد کرد، اما اگر درست باشیم، از لبه زمین نخواهیم افتاد. از طرف دیگر، اگر باور نداشته باشیم که زمین مسطح است، اگر درست باشیم، تفاوتی نخواهد داشت، اما اگر اشتباه کنیم، در معرض خطر افتادن از لبه زمین خواهیم بود. اگر کسانی که به گرد بودن زمین باور داشتند از منطق پاسکال پیروی کرده بودند، ممکن است تا زمانی که نتوانستیم از فضا آن را عکاسی کنیم، متوجه نمی‌شدیم که زمین گرد است. اگرچه مسیح هرگز اظهار نکرد که زمین مسطح است یا گرد، می‌توانید ببینید که اعتماد کورکورانه به هر چیزی فقط ما را از حقیقت دورتر می‌کند.

با گسترش ادعای پاسکال، اکنون می‌خواهم بیشتر در مورد این منطق سوال کنم: پاسکال ادعا می‌کند که اگر به خدا باور داشته باشیم و درست از آب درآید، از عذاب ابدی نجات خواهیم یافت، اما اگر اشتباه از آب درآییم، تفاوتی نخواهد داشت. چگونه پاسکال می‌تواند ادعا کند که اگر با باور به ایدئولوژی دین مورد علاقه‌تان اشتباه کنید، هیچ تفاوتی نخواهد داشت؟ شرط پاسکال واقعاً به ایدئولوژی نپرداخت، اما چه باید گفت درباره افرادی که به خدا باور دارند و انواع جنایات را تحت تأثیر باورهایشان مرتکب می‌شوند؟ من نمی‌گویم که قرآن ایده بمب‌گذاری انتحاری را تشویق کرده است زیرا در زمان محمد امکان بمب‌گذاری انتحاری وجود نداشت، اما می‌گویم که قرآن و انجیل به مرگ برای دفاع از دینتان تشویق می‌کنند. البته، ما قهرمانان شجاعی داریم که برای دفاع از کشورشان می‌میرند، اما نمی‌توان دین را با کشور مقایسه کرد؛ کشور شما واقعی است و از شما دفاع می‌کند و شما را پناه می‌دهد، اما دین این کار را نمی‌کند. ما می‌توانیم به وضوح وحشت‌هایی که با باورهای دینی همراه است، مانند نقض گسترده حقوق بشر تحت تأثیر متون مقدس، را مشاهده کنیم. من فکر می‌کنم تفاوت زیادی ایجاد می‌کند؛ ممکن است پس از مرگ تفاوتی نداشته باشد، اما در زمان حیات شما و اطرافیانتان تفاوت زیادی ایجاد می‌کند.

علاوه بر این، پیشنهاد پاسکال غیرمنطقی است زیرا همچنین فرض می‌کند که خدای او تنها خداوند درست است. بر اساس برخی برآوردها، نزدیک به ده هزار خدا در فرهنگ‌ها و تاریخ توسط انسان‌ها اختراع شده‌اند. این فرض به سادگی که پاسکال مطرح کرده است، نیست. احتمالاً شرط‌بندی بهتری می‌بود اگر تمام جهان تنها به یک خدا و یک دین اعتقاد داشت. اگر به پیشنهاد پاسکال عمل کنیم، او می‌گوید: «به یکی از ده هزار خدا باور داشته باش و امیدوار باش که درست باشد. وگرنه به جهنم خواهی رفت.» باید اعتراف کنم که اگر خدایی وجود داشته باشد، بی‌خدایان هیچ امیدی به اجتناب از جهنم ندارند زیرا یک بی‌خدا شانس صفر در ده هزار برای درست بودن دارد. اگر پیشنهاد پاسکال را بپذیرید و به خدای خود بچسبید و خداوند واقعی زئوس از آب درآید، شما به همراه پاسکال به جهنم خواهید رفت، پس شرط‌بندی او شکست می‌خورد. ما نمی‌توانیم زندگی خود را بر اساس یک شرط وحشیانه بگذرانیم زیرا تنها شانس یک در ده هزار برای درست بودن دارید و باید تمام عمر خود را تحت مجموعه‌ای از قوانین و اصولی که ممکن است حتی درست نباشند، بگذرانید – این نوعی اتلاف است.

بیایید این ادعای «تفاوتی ندارد» را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم و بار دین را درک کنیم. اگر روش B را بپذیریم و فرض کنیم که شرط‌بندی پاسکال صحیح است و باور به خدا برای نجات از عذاب ابدی جهنم لازم است، باید از قوانین این خدا پیروی کنیم. در ادامه، تنها به خدای اسلامی خواهیم پرداخت، اما این خدای اسلامی تفاوت زیادی با خدای یهودی-مسیحی ندارد. با باور به خدای اسلامی، همچنین باید باور کنیم که نباید به موسیقی گوش دهیم، به آموزش‌های علمی قرآن شک نکنیم، اجازه ندهیم زنان خانواده‌ام بدون وجود یک

خویشاوند مرد بیرون بروند، برای همجنس‌گرایان تبعیض قائل شوم، دست دزدان را قطع کنم و غیره. اکثریت علمای مسلمان بر این باورند که موسیقی و تصاویر موجودات زنده اعمال شیطان هستند و الله آنها را دوست ندارد. مسلمانان مدرن با این اجماع موافق نیستند و اکنون این مسلمانان مدرن را ریاکار و طالبان را مسلمانان واقعی می‌نامم. طالبان در واقع اسلام را به شکل واقعی خود اجرا می‌کنند: آنها موسیقی، فیلم‌ها و تصاویر را ممنوع کردند و زناکاران، همجنس‌گرایان و حتی قربانیان تجاوز را کشتند. شما خواهید دید که تعداد زیادی از مسلمانان مدرن طالبان را محکوم کرده و از اسلام دفاع می‌کنند با ادعای اینکه اسلام طالبان اسلام واقعی نیست. برای این مسلمانان گزینشی و ریاکار، تنها از آنها می‌خواهم تا حدیث‌هایی مانند موارد زیر را بخوانند:

از میان پیروان من، کسانی خواهند بود که زنا، پوشیدن لباس‌های ابریشمی، نوشیدن مشروبات الکلی و استفاده از سازه‌های موسیقی را قانونی خواهند دانست. (بخاری، جلد ۷، کتاب ۶۹، شماره ۴۹۴)

اگرچه برخی از علمای مسلمان درباره مسائل مختلفی مانند نوع موسیقی مجاز بحث می‌کنند، اما همه آنها توافق دارند که زنان نمی‌توانند در حضور مردان آواز بخوانند. هیچ‌یک از آهنگ‌هایی که به رومانتیسم غیرمذهبی پرداخته و به زشتی تشویق می‌کنند، مجاز نیستند. در دنیای امروز، هر کسی که به موسیقی‌های نور جهان، خواننده معروف پاکستانی، گوش داده باشد، به جهنم خواهد رفت زیرا او بسیاری از آهنگ‌های عاشقانه را در حضور مردان اجرا کرده است. اما از آنجایی که من ایده پاسکال را درباره اعتقاد به خدا و پیروی از تمام قوانین او پذیرفته‌ام، باید زندگی کنم بدون هیچ موسیقی‌ای که توسط زنان خلق شده یا آهنگ عاشقانه‌ای که توسط مردان خوانده شده است.

با تشکر از شرط پاسکال، اکنون من به الله و تمام قوانین او اعتقاد دارم و می‌دانم که ۹۹۹۹ خداهای دیگر نادرست هستند. من هیچ تصویری، چه متحرک و چه ثابت، که موجود زنده‌ای را به تصویر بکشد، نخواهم دید. به حدیث‌های زیر توجه کنید:

"سخت‌ترین عذاب در روز قیامت به تصویرگران داده خواهد شد." (صحیح مسلم و صحیح بخاری)

یک روح برای هر تصویری که او ساخته است ایجاد خواهد شد و این روح او را در آتش جهنم مجازات خواهد کرد. (صحیح مسلم)

هر تصویرگر در آتش خواهد بود. (صحیح مسلم)

به همین دلیل است که مسلمانان به شدت در مورد کاریکاتور محمد حساس هستند. محمد به شدت از مفهوم تصویرگری نفرت داشت و عذاب جهنم را برای آن وعده داد. شاید محمد چندان عکاس‌پسند نبود. برخی از علمای مسلمان این آموزه‌های مستقیم را با این استدلال که تصویر برداری با دوربین را نمی‌توان در همان دسته‌بندی با نقاشی قرار داد، به دلیل اینکه این تصاویر بازتاب تصویر هستند نه خلق تصویر، تغییر داده‌اند. اما علمای سلفی هر نوع تصویر، چه نقاشی شده یا عکاسی شده، را ممنوع می‌دانند. در هر صورت، این موضوع نیازی به بحث بیشتر ندارد و به وضوح مشخص است که تصویر هر موجود زنده، متحرک یا ثابت، نقاشی شده یا ثبت شده، در اسلام ممنوع است. به عنوان یک مسلمان واقعی و غیرمنافق، من نباید به نقاشی‌های داوینچی نگاه کنم یا فیلم‌های استیون اسپلبرگ هالیوود یا شاهرخ خان بالیوود را تماشا کنم.

اگر روش B را دنبال کنید، می‌توانید سوال کنید که چه چیزی در مورد نقاشی کردن یا حتی نگاه کردن به آنها اشتباه است. خوب، شما آزادید که این کار را انجام دهید، اما از آنجایی که من در اینجا به پیشنهاد پاسکال عمل می‌کنم، روش A را انتخاب می‌کنم و به تفکر انتقادی نمی‌پردازم؛ در غیر این صورت، به جهنم ابدی خواهم رفت.

به عنوان یک مسلمان واقعی، اکنون باید قانون شریعت، قانون الهی را اجرا کنم. نمی‌توانم تصور کنم که زندگی در کشوری که قانون شریعت در آن اجرا می‌شود، چقدر ترسناک خواهد بود، اما از آنجایی که اکنون به الله ایمان دارم، باید ترس‌ها و منافع شخصی‌ام را به الله و قانون او تسلیم کنم. باید در سنگسار زنی که ادعا می‌کند مورد تجاوز قرار گرفته است، شرکت کنم. واضح است که در دنیای امروز و

پیشرفت‌های علم پزشکی قانونی، اثبات وقوع تجاوز تا حدی آسان‌تر است، اما طبق قانون شریعت، قربانی تجاوز نیاز به چهار شاهد مستقل برای اثبات تجاوز دارد. فقط تعجب می‌کنم، چرا الله نمی‌توانست به سادگی بگوید که اگر وضعیت نامشخص است، پس اصلاً کسی را سنگسار می‌کنید؟ اگر چهار شاهد مرد مستقل یا هشت شاهد زن (شهادت زن نصف شهادت مرد است) وجود داشتند، قطعاً آن‌ها تجاوز را متوقف می‌کردند. این الزام به چهار شاهد از زمانی ناشی می‌شود که همسر محمد، عایشه، به خیانت متهم شد. سه شاهد این موضوع را تأیید کردند؛ اما محمد نمی‌خواست باور کند و درخواست چهار شاهد کرد. از آنجا که تنها سه شاهد وجود داشت، او عایشه را سنگسار نکرد.

وقتی محمد در حال تصمیم‌گیری درباره سرنوشت عایشه بر اساس اتهامات خیانت بود، ناگهان در یک روز خشک و سرد زمستانی، محمد شروع به عرق کردن کرد به طوری که وحی الهی به او نازل شد و گفت: «ای عایشه، الله اعلام کرده است که تو بی‌گناه هستی!» (صحیح بخاری، جلد ۵، کتاب ۵۹، شماره ۴۶۲).

و کسانی که زنان عفیف را متهم می‌کنند و سپس چهار شاهد ارائه نمی‌دهند، باید با هشتاد ضربه شلاق زده شوند و شهادتشان هرگز پذیرفته نشود. و آنها کسانی هستند که به طور علنی نافرمانی می‌کنند...

(قرآن ۲۴:۴)

در مورد محمد و همسر محبوبش عایشه، او قانونی جدید ایجاد کرد و در واقع از چهار شاهد به نفع زن خود استفاده کرد زیرا نمی‌خواست او را سنگسار کند. ممکن است فکر کنید که این حادثه به وضوح به نفع یک زن است؛ با این حال، نکته کلیدی این است که از مرد مربوطه خواسته نشد که نقش خود را در این قضیه تأیید یا رد کند.

اگر مردی به تجاوز جنسی اعتراف کند، او مجازات می‌شود، اما اگر زنی مردی را به تجاوز جنسی متهم کند و او ادعا کند که رابطه توافقی بوده است، هر دوی آنها مجازات می‌شوند. حتی اگر تنها سه شاهد به نفع قربانی شهادت دهند، این شواهد کافی نیستند. با اعتراف خود قربانی، تأیید شده است که رابطه جنسی انجام شده است؛ بنابراین، باید مطابق با قانون مجازات شوند. اگر هر دو در زمان وقوع حادثه متأهل بودند، متهم و شاکی هر دو باید تا مرگ سنگسار شوند. از آنجا که من به الله و قوانین او ایمان دارم، نباید به این قوانین اعتراض کنم و باید به طور فعال در سنگسار این افراد گناهکار شرکت کنم.

حتی اگر تجاویز وجود نداشته باشد، چه چیز بدی در مورد رابطه جنسی در خلوت وجود دارد؟ اگر رابطه جنسی چنین عمل بدی بود، چرا الله این فرآیند را خلق کرد و نه تولید مثل غیرجنسی در انسان‌ها؟

من همچنین باید انسان‌های هم‌نوع خود را که به الله ایمان ندارند و این کارها را انجام می‌دهند، بکشیم:

الف. آنها به کشور من حمله کنند.

ب. آنها خطری برای دین من ایجاد کنند با گسترش دیدگاه‌های جامعه‌ای که با جامعه‌ای که الله پسندیده سازگار نیست.

در مورد وضعیت الف، مردن برای کشور در همه جوامع ترویج می‌شود، اما وضعیت ب دارای مشکلات عمده است. به این آیه قرآن توجه کنید:

و با آنها بجنگید تا فتنه‌ای نباشد و دین همه‌اش برای الله باشد. و اگر دست بردارند، پس همانا الله به آنچه انجام می‌دهند بیناست.

(8:39)

این آیه به قدری خطرناک است که حتی گروه‌های تندرو مانند طالبان هم در اجرای آن مشکل دارند. نظرات در میان علمای مسلمان تقسیم شده است، اما از آنجا که من مسلمان متدین هستم، این آیه من را وسوسه می‌کند تا از اسلام را به هر وسیله‌ای که ممکن است دفاع کرده و آن را ترویج کنم.

بجنگید با کسانی که به الله یا به روز آخر (قیامت) ایمان ندارند و آنچه را که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌دانند و دین حق را از کسانی که کتاب به آنها داده شده است، نمی‌پذیرند – [بجنگید] تا وقتی که جزیه را با کمال میل بپردازند و در حالتی خوار و ذلیل باشند. (قرآن ۹:۲۹)

جزیه بیشتر شبیه به مالیات کافران است. اگر شما غیرمسلمان باشید و در یک کشور مسلمان زندگی کنید، باید جزیه بپردازید. فقط تصور کنید اگر استرالیا مالیات غیرمسیحی برای مسلمانان وضع کند.

می‌خواهم داستانی از دوران کودکی‌ام را به اشتراک بگذارم درباره مردی که به خاطر فعالیت‌های تروریستی‌اش شناخته شده است. زمانی که حدود ۱۵ سال داشتم، در آن زمان، اگرچه به مسجد می‌رفتم، ولی شروع به دیدن نقص‌های جدی در ایدئولوژی که مجبور به باور آن بودم، کرده بودم. پدرم مسلمان معتدلی بود و دوستی به نام معصام داشت که او نیز به نظر می‌رسید معتدل است، اما بعدها فهمیدیم که نظراتش تفاوت زیادی با نظرات طالبان ندارد. او پدرم را فریب داد و به آزاد کشمیر در پاکستان برد. ما شنیده بودیم که این مکان بسیار زیباست، بنابراین به سرعت موافقت کردیم که با یکصد مسافر دیگر به آنجا برویم. پدرم به طور ساده‌انگارانه فکر می‌کرد که این یک سفر تفریحی لوکس خواهد بود، اما وقتی سوار اتوبوس شدیم، متوجه شدیم که چیزی درست نیست. هر چه بیشتر پیش می‌رفتیم، متوجه شدیم که این سفر تعطیلات نیست؛ بلکه سفر برای تبلیغ دینی و تلاش برای جذب جهادی‌ها بود.

سرانجام، از طریق زمین‌های خطرناک و دره‌های زیبا به آزاد کشمیر رسیدیم. وقتی به مقصد رسیدیم، همه مسافران در یک تپه بسیار زیبا و تصویری که پر از صدها مرد مسلح بود، رها شدند. بدون GPS یا حتی نقشه، دقیقاً نمی‌دانستیم کجا هستیم اما به ما گفته شد که خیلی نزدیک به «خط کنترل»، مرز بین کشمیر هند و پاکستان هستیم. این اولین و خوشبختانه، آخرین تجربه من با گروه جهادی لشکر طیبه بود. دشمن اصلی این سازمان هند بود و در حالی که من طرفدار بزرگ هند نبودم، همه داستان‌هایی که رسانه‌های هندی در رسانه‌های پاکستانی منتشر کرده بودند، شروع به ظاهر شدن واقعی‌تر از نسخه پاکستان کردند. در این مرحله، پدرم به اهمیت واقعی وضعیت پی برد و به دوستش گفت که می‌خواهد پسرش را به لاهور برگرداند زیرا فکر نمی‌کرد این محیط مناسبی برای یک پسر ۱۵ ساله باشد. معاذم پدرم را مطمئن کرد که همه چیز خوب خواهد بود و او نمی‌تواند برگردد چون اتوبوس بعدی تا روز بعد حرکت نخواهد کرد.

ما برای تابستان لباس پوشیده بودیم، اما دما همچنان نزدیک به صفر درجه سلسیوس افت کرد. باید اعتراف کنم که احساس خوش‌آمدگویی زیادی داشتم و این مردان که با وجود منابع محدود، به من لباس گرم و غذا دادند، با من بسیار خوب برخورد کردند. ما با هم در بشقاب‌های بزرگی به نام پرات غذا می‌خوردیم، جایی که سه تا چهار مرد با دست‌هایشان از همان پرات غذا می‌خوردند. ظاهراً خوردن با هم از یک بشقاب بزرگ برادری را افزایش می‌دهد، اما من این را ناراحت‌کننده یافتم و تا روز بعد هیچ چیزی نخوردم. شب را در اتاقی که برای صد مردی که در آنجا خوابیده بودند، کافی نبود گذراندیم. همه ما با هم روی زمین زیر پتوهایی به نام رضائی خوابیدیم. من هم این تجربه را دوست نداشتم و به پدرم گفتم که دیگر هیچ‌گاه آنجا نمی‌خوابم. پدر بیچاره‌ام می‌دانست که پسرش به زندگی در چنین شرایط ابتدایی عادت ندارد اما نمی‌توانست کاری کند و به من اطمینان داد که قرار است روز بعد حرکت کنیم.

روز بعد، با صدای کمربندهای وحشتناک بیدار شدیم. متوجه شدیم که چند نفر در حال بیدار کردن مردان خوابیده برای نماز اول روز بودند. پدرم سریعاً بلند شد و از من خواست که من هم بلند شوم. چون قد کوچکی داشتم، به پدرم گفتم که فقط زیر رضائی پنهان می‌شوم. پدرم نمی‌خواست با من بحث کند و توجهی جلب کند، بنابراین به سادگی به مسجد رفت.

بعد از بیدار شدن، به ما گفته شد که رهبر بزرگ لشکر طیبه برای ما سخنرانی خواهد کرد و همه سوالات ما پاسخ داده خواهد شد. به دلایل قانونی نمی‌توانم نام او را بگویم، اما می‌توانید حدس خوبی بزنید که او کیست. او با یک هلیکوپتر نظامی آمد و چند مرد بسیار ملایم و محترم از ما استقبال کردند. چون این واقعه مدت‌ها پیش بود، از او نقل قول نمی‌کنم، اما خلاصه‌ای از حرف‌هایش را می‌گویم.

او خطاب به مردان جوان و پیر مسلمان گفت که پاکستان و اسلام به ما نیاز دارند. در همین زمان بود که پدرم فهمید که این تنها یک نمایش برای جمع‌آوری کمک مالی نیست، بلکه لشکر در حال جذب پسران جوان مسلمان نیز هست. او ابتدا به ما گفت که چگونه سربازان کافر هندو در هند به خواهران و برادران مسلمان ما تجاوز کرده و آن‌ها را به قتل می‌رسانند و چگونه وظیفه دینی و ملی ما است که به آنها کمک کنیم. او به ما گفت که جنگجویان مقدس در اسلام چقدر مورد احترام هستند و اگر در جنگ برای الله کشته شویم، به بهشت می‌رویم و با باکره‌های زیبا روبرو می‌شویم. همانطور که قبلاً گفتم، من شروع به شک در دین کرده بودم اما نظر قطعی درباره مفهوم خدا نداشتم. او سپس نحوه شلیک یک نارنجک انداز را نشان داد. به ما دستور داده شد که دهانمان را باز نگه داریم تا صدای RPG گوش‌های ما را نترکاند. سپس به ما یک تمرین زنده از جنگجویان مقدس به نام مجاهدین نشان داده شد. این تمرین نشان داد که چگونه مجاهدین هم‌زمان خود را از اسارت سربازان شیطان هندو هندی نجات می‌دهند. قدرت آتش استفاده شده آنقدر بلند و تهاجمی بود که باید اعتراف کنم جذابیت خاصی در آن دیدم. فکر می‌کنیم که می‌توانیم ایده خوبی درباره جنگ و تیراندازی با تماشای فیلم‌های هالیوودی بدست آوریم، اما این تجربه بسیار متفاوت بود؛ صدای مهمات کافی بود تا هر کسی را میبهوت کند. بعد از این، او برای آخرین بار به ما خطاب کرد و از ما خواست که نام‌نویسی کنیم و در این جنگ مقدس علیه هند شرکت کنیم. تا این زمان، من شستشوی مغزی شده بودم و آماده جنگیدن و مردن برای کشورم و دین تازه یافته‌ام بودم.

وقتی مردی با یک دفترچه ثبت نام به پدرم رسید، پدرم به او گفت که باید فکر کند. وقتی استخدام‌کننده اصرار کرد و سعی کرد بپرسد چرا باید درباره چنین تصمیم ساده‌ای فکر کند، پدرم گفت که ترجیح می‌دهد پسرش را به ارتش پاکستان بفرستد تا با ارتش هند بجنگد. رهبر بزرگ این را شنید و به پدرم توضیح داد که چگونه ارتش پاکستان پر از خائنان، ترسوها و سربازان غیر اسلامی و مشروب‌خوار است. او به ما گفت که چگونه هفتاد هزار سرباز ارتش پاکستان در سال ۱۹۷۱ به هند تسلیم شدند و اکنون بنگلادش تشکیل شد. من این را کمی عجیب یافتم، با توجه به اینکه او با یک هلیکوپتر نظامی آمده بود و به وضوح از حمایت نظامی پاکستان برخوردار بود، اما با این حال به طور علنی آن‌ها را بدنام می‌کرد. او نتیجه‌گیری کرد که اگر پاکستان قرار است کشمیر را از هند بازپس بگیرد، این ارتش پاکستان نیست که این کار را انجام خواهد داد، بلکه مجاهدین هستند. تا این لحظه، من شروع به بحث با پدرم کردم که می‌خواهم ثبت نام کنم و اینجا بمانم. این باعث شد پدرم بسیار عصبانی شود و این اولین باری بود که او شجاعت نشان داد و گفت که طبق قانون پاکستان، من بزرگسال نیستم، بنابراین تحت نظارت او هستم. او رفت و دیگر به من فشار نیاورد، اما متوجه شدم که برخی از استخدام‌کنندگان او مراقب من هستند. پدرم حتی یک لحظه هم از من چشم برنداشت تا وقتی که از آنجا رفتیم.

وقتی به لاهور برگشتم و دوباره به موسیقی و فیلم‌ها معرفی شدم، طولی نکشید تا جادوی این رهبر بزرگ از ذهنم برود، اما هنوز هم تعجب می‌کنم که اگر من استخدام شده بودم، آیا امروز زنده بودم یا نه. هنوز هم برایم جالب است که چطور یک کودک، حتی با ذهنی شکاک و تحصیلات مدرن، می‌تواند در چند دقیقه از یک جنگ مقدس الهام بگیرد. چقدر آسان بود که یک کودک آموزش دیده در مدرسه مذهبی را برای منفجر کردن خود در یک جنگ مقدس آماده کنیم؟ من این را از نزدیک تجربه کردم، بنابراین وقتی اولین بار هواپیماها را که به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی برخورد کردند دیدم، تعجب نکردم. بسیاری از دوستانم در آن زمان می‌پرسیدند که چگونه کسی می‌تواند برای هدفی که احتمالاً نتیجه نهایی آن را نخواهد دید، خودکشی کند، اما برای من درک آن آسان بود. یکی از پسرعموهای دوم من داوطلب شد تا در جنگ مقدس علیه ایالات متحده بجنگد و از خانه فرار کرد. بعداً شنیدیم که او به مادرش در لاهور زنگ زده و گفته بود که از فرارش پشیمان است و می‌خواهد به خانه برگردد. او هرگز برنگشت. رهبر بزرگ لشکر طیب‌ه اکنون تحت تعقیب هند و ایالات متحده است و ده میلیون دلار جایزه برای سرش تعیین شده است. با تجربه‌ای که از او دارم، احساس تأسف عمیقی می‌کنم وقتی می‌بینم که برخی از محترم‌ترین متفکران و روشنفکران در پاکستان این مرد را یک مسلمان بسیار صلح‌طلب می‌نامند. خوشبختانه، من و پدرم چیزی درباره شرط پاسکال نشنیده بودیم؛ در غیر این صورت، در اعتقاد کورکورانه به الله، من احتمالاً استخدام شده بودم و شاید اکنون تقریباً دو دهه بود که مرده بودم. باور به هر چیزی بدون شواهد باعث مشکلات عظیمی می‌شود. وقتی به دینی اعتقاد دارید، خود را در معرض باور به هر چیزی بدون هیچ شواهد واقعی قرار می‌دهید.

در فرهنگ‌های شرقی، باور به «چشم بد» وجود دارد، که نگاه حسادت‌آمیز یا ناپسندی به قربانی است که باعث آسیب (اگر چیز غیر زنده باشد)، [و یا در مواقع وجود موجود زنده] جراحت یا مرگ می‌شود. فرهنگ‌های مختلف راه‌حل‌های متفاوتی برای جلوگیری از چشم بد دارند، مانند دعاها در اسلام و برخی آیین‌ها در فرهنگ هندو.

اعتقاد بر این است که اگر ماشین جدیدی بخريد و بسیار زیبا به نظر برسد، نباید بیش از حد آن را تحسین کنید زیرا افرادی که به شما حسادت می‌کنند یا شما را دوست ندارند، چشم بد به این شیء خواهند داشت و در نهایت آن دزدیده یا خراب خواهد شد. بر اساس این اعتقاد، حتی عزیزان شما نیز می‌توانند به طور ناخودآگاه چشم بد به دارایی جدید شما داشته باشند، بنابراین اگر مسلمان هستید، باید بگویید ماشاالله (به اراده خدا) یا سوره‌های ناس یا فلق را بخوانید. از سوی دیگر، اگر هندو هستید، باید آرتی انجام دهید. دعاها و فعالیت‌های مذهبی مشابهی نیز برای انسان‌ها انجام می‌شود.

در فرهنگ هندو، پیروان این اعتقاد، همچنین چیزی به اصطلاح زشت را در کنار این شیء جدید آویزان می‌کنند. ایده این است که این شیء زشت توجه چشم بد را از هدف اصلی خود (شخص یا شیء زیبا) به خود منحرف می‌کند و از نابودی آن جلوگیری می‌کند. پاکستان بسیاری از سنت‌های خود را از فرهنگ هندو به دلیل زندگی در کنار هندوها برای بیش از هزار سال، به ارث برده است. نمی‌توانم بگویم این چیز بدی است زیرا قطعاً بهتر است بدانیم که فرهنگ پاکستانی بیشتر تحت تأثیر فرهنگ هندو قرار دارد تا فرهنگ عرب. این شاید تنها دلیل باشد که اکثریت مسلمانان پاکستانی نمی‌خواهند قانون شریعت در کشورشان برقرار شود.

من در حال تماشای یک برنامه معروف پاکستانی به نام حسب حال بودم و در یکی از قسمت‌های آن در تاریخ ۳ مه ۲۰۱۲، مجری برنامه شروع به مسخره کردن افرادی کرد که با استفاده از درمان‌های هندو از چشم بد جلوگیری می‌کنند، مانند آویزان کردن یک کفش روی ماشین جدید یا گذاشتن یک لکه سیاه روی صورت خود. سپس او درباره اینکه پاکستانی‌ها مسلمان هستند و باید تنها به الله دعا کنند تا از چشم بد جلوگیری کنند، سخنرانی کرد. **تناقض در این کل داستان این بود که این مردی که به چیزی خرافی اعتقاد دارد، به فرهنگ دیگری که به چیزی خرافی نیز اعتقاد دارد، می‌خندد و فکر می‌کند که او به نوعی باهوش‌تر است.** بیشتر معنا می‌داشت اگر مجری همه افرادی را که به خرافات اعتقاد دارند، مسخره می‌کرد، اما گمان می‌کنم وقتی به چیزی به اندازه دین اعتقاد دارید که خرافی است، خود را در معرض باور به هر چیزی بدون شواهد قرار می‌دهید.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پدران و برادرانتان را به دوستی نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده‌اند. و هر کس از میان شما چنین کند، پس آنان همان ستمکارانند. (قرآن ۹:۲۳)

این آیه به مسلمانان دستور می‌دهد که با کسانی که به الله اعتقاد ندارند، حتی اگر پدر یا برادرشان باشند، دوست نشوند. دین نه تنها باعث تقسیم، بلکه نفرت از کسانی می‌شود که با اعتقادات شخصی شما موافق نیستند. تصور کنید اگر من اعضای خانواده‌ام را تنها به این دلیل که سوسیالیسم را به سرمایه‌داری ترجیح می‌دهند یا بالعکس یا تیم کریکت خاصی را که من دوست ندارم دنبال می‌کنند، طرد کنم. بیشتر مردم به پریان اعتقاد ندارند، اما به شیاطین باور دارند. من تعجب کردم که چرا پریان به اندازه موجودات دیگری که به همان اندازه بی‌اساس هستند، باورپذیر نیستند. تنها دلیلی که به ذهنم می‌رسد، ترس است. شما می‌توانید این آزمایش را خودتان امتحان کنید و از آن پول زیادی به دست آورید. به یک فرد ناشناس بگویید که یک ایمیل را به هر تعداد که ممکن است، برای افراد دیگر ارسال کند، زیرا این کار به هر دلیلی که دارید کمک خواهد کرد و خداوند آنها را برکت خواهد داد. شانس زیادی برای گسترش پیام خود نخواهید داشت. از سوی دیگر، یک جمله در انتهای ایمیل خود اضافه کنید؛ چیزی مانند «اگر این را حداقل به بیست دوست ارسال نکنید، کسی که به شما نزدیک است در درد و رنج زیادی خواهد مرد» یا چیزی مشابه. پیام شما به افراد بیشتری خواهد رسید. چه چیزی را تغییر دادیم؟ صرف نظر از اینکه مردم به چه دینی اعتقاد دارند، آنها بیشتر به خشم خدا اهمیت می‌دهند تا برکت او. **این تاکتیک شماره یک دین است: مردم را از طریق ترس و تهدید به باور وادار می‌کند.** انسان‌ها زندگی‌های راحتی برای خود ساخته‌اند که دیگر از شکارچیان طبیعی

نمی‌ترسند، اما هنوز نیاز به ترس از چیزی دارند. برای سوءاستفاده از این ضعف، برخی افراد حيله‌گر، ایدئولوژی‌های دینی را اختراع کردند. من تعجب می‌کنم که چقدر موفق می‌شدند ادیان بزرگ اگر مفهومی به نام جهنم وجود نداشت.

در نتیجه، از آنجایی که عاقلانه‌تر است که به خدا و قوانین او اعتقاد داشته باشید، من هرگز مادونا یا نور جهان را نشنیده بودم، تام هنکس یا شاهرخ خان را نمی‌دیدم، و در عوض، بسیاری از مردان و زنان را سنگسار می‌کردم، احتمالاً برای طمع سیاسی یا اقتصادی کسی بر روی دیگر انسان‌ها جنگ می‌کردم و احتمالاً زودتر می‌مردم، از اعضای خانواده‌ام جدا و متنفر می‌شدم به دلیل عدم اعتقاد آنها. پاسکال پیشنهاد می‌دهد که اگر در اعتقاد به خدا اشتباه کنید، تفاوتی ندارد. البته که تفاوت زیادی ایجاد می‌کند اگر اعتقاد به خدای اشتباه باشد. صفحات آخر ثابت نمی‌کنند که خدا وجود ندارد، اما قطعاً ثابت می‌کنند که بهایی که برای اعتقاد به خدایی غیرموجود یا اشتباه (مسیحی) اگر مسلمان باشید یا هندو اگر یهودی باشید و غیره) می‌پردازیم، به طرز غیرقابل اندازه‌گیری زیاد است. آیا انتظار می‌رود که زندگی خود را با این همه بار اضافی غیرضروری بر اساس کتاب‌هایی که هزاران سال پیش توسط مردانی در غارها نوشته شده‌اند و هیچ شواهدی ندارند، زندگی کنیم؟

اسلام می‌تواند برای همه مشکلات ذکر شده در بالا مقصر باشد، اما درباره دیگر باورهایی که منحصر به اسلام نیستند چه؟ درباره باورهایی مثل جادو یا ارواح و شیاطین؟ خواهر شریک زندگی‌ام کاتولیک است و همیشه به بقیه ما می‌گوید که با «ارواح» ارتباط برقرار می‌کند. من سعی کردم یک گفتگوی منطقی با او درباره ارواحش داشته باشم، اما به جایی نرسیدم. مادرش یک مسیحی دوباره متولد شده بود و فرد بسیار دوست‌داشتنی که به عنوان یک انسان بسیار منطقی ظاهر می‌شد. در ۱۹ ژوئن ۲۰۱۲، حدود ساعت ۸:۰۰ بعد از ظهر، ما در ملبورن زلزله‌ای داشتیم. بلافاصله پس از پایان آن، شریک زندگی‌ام تماسی از مادرش دریافت کرد که به او گفت کل خانه در حال لرزیدن بود و او بیش از حد ترسیده بود که به اتاق دخترش برود. وقتی شریک زندگی‌ام از او پرسید که آیا زلزله او را ترسانده است، پاسخ داد: «نه، فکر کردم ارواح به اتاق دخترم حمله کرده‌اند.» البته، وقتی خود منطقی‌اش بازگشت، فهمید که فقط زلزله بود. خوشبختانه، آموزش و فرهنگ غربی به او کمک کرد تا به سرعت از آن بیرون بیاید، اما خرافات را متوقف نمی‌کند.

مطمئناً دلیلی وجود دارد که چرا غربی‌ها نسبت به هم‌تایان شرقی خود کمتر خرافاتی هستند. عمه‌ام در پاکستان بسیار مذهبی است؛ یک بار که با او از طریق اسکایپ صحبت می‌کردم، از من پرسید آیا شنیده‌ام زنی که به پیامبر محمد توهین کرده بود، به مار تبدیل شده است. گفتم نشنیده‌ام اما تحقیق خواهم کرد. ویدئو هنوز در یوتیوب موجود است و می‌توانید با جستجوی 'زن در حج به مار تبدیل می‌شود' آن را پیدا کنید. قبل از این که آن را جستجو کنم، از عمه‌ام پرسیدم نظرش درباره آن چیست و او بلافاصله پاسخ داد احتمال وقوع چیزی شبیه به آن وجود دارد وقتی که به پیامبر بزرگ توهین کنید. پرسیدم از کجا شنیده و او پاسخ داد که از یک معلم دیگر در مدرسه شنیده است (عمه‌ام معلم دبیرستان است). او گفت معلم آنقدر ترسیده بودند که به او هشدار دادند حتی به آن نگاه نکنند. به او گفتم اگر چیزی شبیه به این اتفاق افتاده بود، رسانه‌های جهانی به دنبال این داستان بودند. آن را جستجو کردم و لینک آن را برای عمه‌ام فرستادم و به او گفتم که جعلی است، اما او همچنان پنجاه پنجاه در مورد آن بود. خوشبختانه، امروزه می‌توانید تحقیقات خود را انجام دهید به جای این که به هر چیزی که به شما گفته می‌شود، باور کنید.

فقط دیروز، مادرم فریب یک حقه به نام 'چاه به جهنم' را خورد که توسط برخی مسیحیان روسی برای بدنام کردن بی‌خدایان در اوایل دهه نود اختراع شده بود. این حقه می‌گفت که ظاهراً یک 'پروژه علمی' در سیبری در حال انجام است که در آن یک حفره به عمق حدود چهارده کیلومتر حفر شده و وقتی به انتهای آن رسیدند، صدای جیغ‌های میلیون‌ها نفر در درد و عذاب را شنیدند. این پروژه توسط یک آقای آزاچوف رهبری می‌شد که سپس با انداختن میکروفون‌های حساس به حرارت به بررسی بیشتر پرداخت تا صدای این ارواح معذب را ضبط کند. البته، آزاچوف که بی‌خدا بود، بلافاصله تبدیل به یک مسیحی معتقد به جهنم شد. **این به وضوح یک حقه بود زیرا هیچ**

آقای آزاچوف شناخته‌شده‌ای وجود ندارد و هیچ حفره چهارده کیلومتری در سیبری وجود ندارد و در نهایت، صدای جیغ‌های ضبط شده عمدتاً از فیلم بارون بلود با چند افزودنی جزئی بود. البته، مادرم ویدئو را از منظر اسلامی به من نشان داد و از من خواست به اسلام برگردم زیرا قطعاً جهنمی وجود دارد. قبل از این که مادرم را درباره این حقه آگاه کنم، از او پرسیدم آیا باید مسیحی شوم چون آقای آزاچوف مسیحی شد. به تعجبم، او گفت: «حتماً. حداقل به خدایی ایمان خواهی داشت.» از او پرسیدم آیا او هم مسیحی

می‌شود و همانطور که انتظار داشتیم، او رد کرد. باید به او می‌گفتم که این یک حقه است و صداهای جیغ‌ها از فیلم بارون بلود است. او فهمید که این یک حقه است و آن را پذیرفت، اما ایمانش به بهشت و جهنم همچنان قوی است.

حتی این افراد خرافاتی امروز خنده‌شان می‌گیرد اگر مردی ادعا کند که سوار بر یک اسب بالدار از مکه به بیت‌المقدس پرواز کرده یا مردی که آب را به شراب تبدیل کرده و مردگان را زنده کرده است، اما آنها مایلند به چیزی که هزاران سال پیش ادعا شده بدون فکر کردن درباره شواهد، آن را باور کنند. همانطور که می‌توانید ناسازگاری، استدلال‌های متضاد و نظریه‌های همیشه در حال تغییر را با علم مرتبط کنید، می‌توانید خرافات، نبود آزادی و نبود لذت را با دین مرتبط کنید. بار علم ما را به اختراعات جدید و زندگی بهتر می‌رساند، اما من هیچ چیز خوبی که از بار دین بیاید نمی‌بینم.

کلیت استدلال پاسکال پیرامون ادعای مرکزی ترس از جهنم می‌چرخد. بله، منطقی است که با دکتربین خدا موافقت کنیم زمانی که ثابت شده باشد خدا برای کسانی که با او موافق نیستند جهنم در نظر دارد؛ با این حال، هیچ مدرکی برای وجود این خدا وجود ندارد. هر تصمیمی که بر اساس ترس درک شده اتخاذ شود، ارزش گرفتن ندارد، و تصمیم به باور به خدا فقط به خاطر ترس درک شده از شکنجه شدن در جهنم برای ابد، تصمیمی نیست که ارزش در نظر گرفتن داشته باشد. ما به دلیل ترس درک شده از کشته شدن در یک تصادف رانندگی در خانه نمی‌مانیم و یک جلسه یا امتحان مهم را از دست نمی‌دهیم، اما استدلال پاسکال به ما می‌گوید که تمام زندگی خود را بر اساس افسانه‌های هزاران ساله زندگی کنیم، فقط در صورتی که در جهنم بسوزید.

فصل چہارم

فرضیہ ی خدا

"یا خدا نمی‌تواند هیچ اقدامی برای جلوگیری از فاجعه‌هایی مانند این انجام دهد، یا او اهمیتی نمی‌دهد، یا او وجود ندارد. بنابراین، خدا یا ناتوان است، یا شرور، یا خیالی. انتخاب با شماست و باید به درستی انتخاب کنید".

— سم هریس

میلیاردها نفر به خدایان مختلفی ایمان دارند که معتقدند جهان را خلق کرده‌اند. یکی از رایج‌ترین استدلال‌هایی که مومنان استفاده می‌کنند این است که "خوب، تو این و آن را نمی‌دانی، پس خدا آن را انجام داده است." این استدلال به نام «خدای شکاف‌ها» شناخته می‌شود. یونانیان باستان نمی‌دانستند طوفان‌های دریا چگونه کار می‌کنند، بنابراین خدایی به نام پوسایدون برای آب و هوای دریا ساختند؛ سپس رومیان آمدند، که آن‌ها هم نمی‌فهمیدند دریا چگونه کار می‌کند، بنابراین خدایی به نام نپتون اختراع کردند. امروزه ما می‌دانیم طوفان‌های دریا چگونه کار می‌کنند، بنابراین به پوسایدون و نپتون دیگر نیازی نداریم؛ آن‌ها خدایی مرده‌اند مانند پیشینیانشان.

یکی از بزرگ‌ترین ذهن‌های علم مدرن، سر آیزاک نیوتن، به خدا اعتقاد داشت. او نابغه‌ای بود که حساب دیفرانسیل و انتگرال را اختراع کرد زیرا می‌خواست حرکت سیارات را محاسبه کند و موفق شد. اما وقتی محاسبات پیچیده شد و نتوانست مدارها را به دلیل جاذبه سیارات ناشناخته محاسبه کند، تسلیم شد و به سادگی گفت خدا آن را انجام داد. امروز ما فیزیکدانان و ریاضیدانان پیچیده‌ای داریم و می‌توانیم اثرات جاذبه تمام سیارات دخیل را محاسبه کنیم، بنابراین دیگر به خدای نیوتن نیازی نداریم. **من دوست دارم بدانم که آیا نیوتن می‌توانست مشکل را حل کند اگر به نتیجه نمی‌رسید که خدا آن را انجام داده است.**

در دنیای امروز، مومنان می‌گویند که نمی‌توانید منشأ زندگی را توضیح دهید، پس خدا آن را انجام داده است. تاریخ نشان می‌دهد که نبوغ برخی انسان‌های درخشان در نهایت پاسخ به سوالات دشوار را می‌دهد، بنابراین در یکی دو قرن آینده (یا شاید خیلی زودتر)، یک دانشمند منشأ زندگی را توضیح خواهد داد — و بعد چه؟ دیگر نیازی به خدای شما نخواهد بود.

باور به خدا شما را از پیدا کردن پاسخ‌ها باز می‌دارد؛ بعد از همه، اگر نتوانید چیزی را بفهمید، می‌توانید به سادگی بگویید که خدا آن را انجام داده است به جای تلاش برای یافتن پاسخ‌های واقعی. باید تعجب کنید چرا یک و نیم میلیارد مسلمان نمی‌توانند هیچ دانشمند برنده جایزه نوبل را معرفی کنند. عبدالسلام تنها فیزیکدان مسلمان است که جایزه نوبل را برده است. بقیه کجا هستند؟ **جالب است که او احمدی بود و فرقه‌های غالب اسلام مانند سنی‌ها و شیعه‌ها احمدی‌ها را مسلمان نمی‌دانند. می‌توانم بگویم که آن‌ها جایزه نوبل در پزشکی نخواهند برد زیرا اگر فکر کنید داستان آدم و حوا صحیح است و نظریه تکامل نادرست است، به زودی هیچ کشف بزرگی نخواهید کرد.**

حالا بیایید ذهن یک مومن را تحلیل کنیم. آن‌ها معتقدند که همه چیز توسط خدا خلق شده است — البته به صورت جادویی. ما می‌دانیم که جهان با انفجار بزرگ ۱۳٫۸ میلیارد سال پیش آغاز شد. قرآن می‌گوید:

"اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش استقرار یافت." (۵۷:۴)

بیایید از فرضیه شش روزه گذر کنیم و برای یک لحظه فرض کنیم که روز Allah همانطور که برخی مسلمانان اکنون ادعا می‌کنند، یعنی یک و نیم میلیارد سال است (اگرچه در هیچ جایی چنین چیزی گفته نشده است). پس Allah تقریباً نه میلیارد سال دیگر صبر می‌کند تا زمین ظاهر شود. من تعجب می‌کنم Allah در این نه میلیارد سال چه کار می‌کرد. او باید خیلی خسته شده باشد که ستاره‌ها

را می‌بیند که متولد شده و می‌میرند، سیارات با یکدیگر برخورد می‌کنند، سیاه‌چاله‌ها دیگر ستاره‌ها را می‌بلعند و کهکشان‌ها با یکدیگر برخورد می‌کنند. او وقت کافی برای دیدن همه این‌ها داشته است.

سپس ما زمین را داریم که حدود ۴٫۶ میلیارد سال پیش یا حدوداً نه میلیارد سال بعد از خلق جهان به وجود می‌آید؛ زندگی میکروبی ساده اولین بار بعد از هشتصد میلیون سال ظاهر می‌شود. این زندگی میکروبی برای ۱٫۸ میلیارد سال دیگر تغییر زیادی نمی‌کند تا اولین یوکاریوت‌های چندسلولی ظاهر شوند. آن‌ها بسیار هیجان‌انگیزتر از موجودات تک‌سلولی ساده هستند. خدا باید هنوز در این ۱٫۸ میلیارد سال بی‌عمل بسیار خسته شده باشد. او احتمالاً فکر می‌کند، "بیایید کمی هیجان ایجاد کنیم!" او یک میلیارد سال دیگر صبر می‌کند و موجودات ساده‌ای که با تولید مثل جنسی تولید می‌شوند، ظاهر می‌شوند. او برای نیم میلیارد سال دیگر به تماشای پورن موجودات ساده می‌پردازد تا اینکه از آن خسته می‌شود و تصمیم می‌گیرد حیوانات پیچیده‌ای خلق کند. سپس پانصد میلیون سال دیگر صبر می‌کند تا بندهای تکامل یابند. برخی مسلمانان و مسیحیان ممکن است فکر کنند، "همه این‌ها دروغ است".

حال ما به پانصد میلیون سال پیش رسیده‌ایم و انسان‌ها (برنامه‌نهایی این خدای مهربان) هنوز در هیچ کجا یافت نمی‌شوند. اکنون خدا به تماشای تولد، خوردن یکدیگر و مرگ این حیوانات برای پانصد میلیون سال دیگر ادامه می‌دهد. دایناسورها می‌آیند و می‌روند، تی‌رکس‌ها بارها و بارها تراپسراپتورها را ترسانده و سپس یک شهاب‌سنگ به زمین برخورد می‌کند و همه دایناسورها را می‌کشد. این یک نسخه بسیار طولانی از پارک ژوراسیک است که حدوداً برای پانصد میلیون سال ادامه یافته است.

مانند هر چیز دیگری که تاکنون انجام داده است، او در نهایت از همه آن‌ها خسته می‌شود و برای شصت و پنج میلیون سال دیگر فکر می‌کند تا چیزی جالب پیدا کند. حدوداً دو تا سه صد هزار سال پیش، *Homo sapiens* (انسان‌های خردمند) در قاره آفریقا ظاهر شدند. انسان‌های بی‌شماری متولد شده و می‌میرند؛ آن‌ها شکار می‌کنند و گاهی شکار می‌شوند. انسان‌های بی‌شماری در حین زایمان می‌میرند؛ مردان بی‌شماری در هنگام شکار شکار بزرگ می‌میرند. میانگین عمر سی سال است. سپس دویست و نود و پنج هزار سال می‌گذرد و به طور ناگهانی، افرادی مانند نوح و ابراهیم و سپس موسی و مسیح و سپس محمد شروع به ظاهر شدن می‌کنند. و به وضوح، مسلمانان ادعا می‌کنند که هزاران پیامبر دیگر در بین پیامبران اصلی وجود دارند، اما ما هیچ مدرکی از هیچ‌کدام از آن‌ها نداریم. اما برای کوتاه کردن یک داستان چهارده میلیارد ساله، اکنون به طور ناگهانی، این خدا شروع به توجه به آنچه که می‌خوریم، چه می‌نوشیم، با چه کسی رابطه جنسی داریم، چگونه رابطه جنسی داریم و چگونه پس از دفع زباله‌های بدن خود، قسمت‌های خصوصی خود را پاک کنیم، می‌کند.

این خداوند بزرگ، خالق میلیاردها کهکشان، حاکم بر همه موجودات زنده روی زمین، پادشاه دریاها و آسمان‌ها، آنقدر حقیر است که وقتی به بزرگی او اعتراف نمی‌کنید یا از وجود او غافل هستید، آنقدر عصبانی می‌شود که توهین‌های انسانی و بی‌حاصل می‌فرستد و از آن‌ها شکایت می‌کند. او کتاب‌هایی ارسال می‌کند که کتاب‌هایی مانند *Mein Kampf* را به خجالت می‌اندازد؛ بیایید فقط نگاهی به نظر او درباره غیرمؤمنان فقط در کتاب محبوب‌مان، قرآن، بیندازیم.

طبق نظر الله، غیرمؤمنان موجودات وحشی هستند که مانند حیوانات می‌خورند.

آن‌ها عملاً میمون هستند.

فقط میمون‌ها نیستند – بیایید آن‌ها را خوک هم بنامیم.

بله، آن‌ها خر هستند.

او حالا از مثال‌ها کم آورده، بنابراین ما را به بدترین نوع حیوانات توهین می‌کند.

مثل یک بچه مدرسه‌ای؛ وقتی نمی‌تواند چیزی را به خواسته خود بیاورد، مخالفانش را بازنده می‌نامد.

غیرمؤمنان همچنین این بیماری شیرانه را در دل‌های خود دارند.

آن‌ها بی‌رحم و سنگدل هستند.

دل‌هایشان ناپاک است.

آن‌ها کر و کور هستند.

آن‌ها فقط احمق و نادان هستند.

آن‌ها کثیف و ناپاک هستند.

فقط این نیست، بلکه آن‌ها واقعاً کثافت هستند.

آن‌ها همچنین بی‌رحم و ناعادل هستند.

آن‌ها به‌طور کلی بدترین مردان از بدترین‌ها هستند.

آن‌ها پست‌ترین افراد هستند.

آن‌ها دروغ‌گویان گناهکار هستند که همیشه دروغ می‌گویند.

آن‌ها هر چیزی را که در جهان دروغ است دنبال می‌کنند.

خداوند مهربان از آن‌ها محبت نمی‌کند.

در واقع، او آن‌ها را ترک می‌کند.

خداوند مهربان بر آن‌ها نابودی نازل می‌کند.

بر آن‌ها نفرین می‌کند.

و از آن‌ها متنفر است.

اگر هر فردی با این نگرش نسبت به دشمن، شریک سابق، دوست سابق یا هر فرد دیگری که از آن متنفر است عمل کند، شما او را هر چیزی جز خوب خواهید نامید، مهم نیست چه بر سرش آمده باشد. غیرمؤمنان با این خدا هیچ کاری نکرده‌اند؛ نه او را مورد تجاوز قرار داده‌اند و نه او یا فرزندانش را کشته‌اند یا چیزی مشابه این، با این حال او پر از نفرت است و مصمم به نابود کردن آنهاست، چه با نفرین و چه با مجازات عملی. چه نوع شخصیتی است این خدایی که یک و نیم میلیارد نفر آن را پرستش می‌کنند؟ من درک می‌کنم که اکثر مسلمانان غیر عرب زبان نمی‌فهمند و بنابراین پیام این خدا که پر از تناقضات و نفرت است را درک نمی‌کنند، **اما درباره مسلمانان عرب چه؟** شاید آنها این آیات را جداگانه می‌خوانند و وقتی خوبی با بدی مخلوط می‌شود، بدی را نادیده می‌گیرند. به همین دلیل است که انتخاب گزینشی بدی‌های دین برای فهمیدن اینکه چقدر بد است، مهم است. ما تنها نیاز داریم به بدی‌های هر دکتین نگاه کنیم تا بفهمیم چقدر می‌تواند بد باشد. اگر قرآن کلام خداست، نباید هیچ بدی در آن پیدا کنیم، اما ما شاهد موارد زیادی از بدی‌ها هستیم.

شخصیت (کاراکتر) خدا

خدای توصیف شده در قرآن و بنیان‌گذار اسلام، محمد، تفاوت زیادی با خدای یهودی-مسیحی ندارد. همان‌طور که خدای دو دین ابراهیمی دیگر نیز به راحتی عصبانی می‌شود و آزادی زنان را نمی‌پذیرد (و مرد را به عنوان سرور او قرار می‌دهد)، که منجر به سوءاستفاده‌های شدید از زنان در جوامع مسلمان کم‌سواد می‌شود. او تنبیه‌کننده‌ای افراطی و بسیار غیر دموکراتیک است. ممکن است استدلال‌های من شما را آزرده کند، اما لطفاً با ذهنی باز به خواندن ادامه دهید و روش B را با مطالعه پیش‌فرض استدلال و رسیدن به نتیجه‌گیری خود اتخاذ کنید. اکنون بیایید یکی یکی به برخی از ویژگی‌های خدای ابراهیمی مورد علاقه‌مان بپردازیم.***

عصبانی

آیا خدای من خدای عصبانی نیست؟ آیا خدای شما وقتی کسی آنچه را که از او از طریق متون مقدس خواسته انجام ندهد، عصبانی نمی‌شود؟ من در مورد اینکه آیا داشتن رابطه جنسی خارج از ازدواج درست است یا غلط، بحث نخواهم کرد، اما بحث من این است که آیا درست است که خدایی که خالق کل جهان با میلیاردها ستاره و صدها میلیارد کهکشان است، از یک فرد کوچک به خاطر داشتن رابطه جنسی خارج از ازدواج عصبانی شود؟ خدایی که آنقدر عصبانی است که مجازات‌هایی مانند سنگسار، یکی از وحشیانه‌ترین و خشن‌ترین مجازات‌های روی زمین، و آتش جهنم در زندگی پس از مرگ را انتخاب می‌کند. چگونه می‌توان گفت که خدا عصبانی نیست؟ به هر حال، چه چیزی در رابطه جنسی خارج از ازدواج وجود دارد که سزاوار چنین مجازات وحشیانه‌ای است؟ چه تفاوتی یک تکه کاغذ می‌تواند ایجاد کند که اینقدر خدا را عصبانی یا ناراحت کند؟ به وضوح، وقتی دو نفر رابطه جنسی خارج از ازدواج دارند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ نه آتش‌فشان‌ها فوران می‌کنند، نه زلزله‌ها ساختمان‌ها را به خاک می‌سایند، و نه آسمان شروع به افتادن می‌کند. این رویدادهای زمین‌شناختی یا کیهانی پیش از ویران کردن، به مدرک ازدواج نگاه نمی‌کنند. علاوه بر این، در قرآن آیه‌ای معروف وجود دارد که می‌گوید:***

***آیا به شما اطلاع دهم که [چه چیزی] از آن به عنوان مجازات از سوی خدا بدتر است؟ [این است] کسانی که خدا آنها را لعن کرده و بر آنها خشمگین شده و آنها را به میمون‌ها و خوک‌ها و بردگان طاغوت تبدیل کرده است. آنها از نظر موقعیت بدترند و از راه راست بیشتر گمراه شده‌اند. (۵:۶۰)

حالا واضح است که الله از اینکه یهودیان محمد را به عنوان پیامبر نپذیرفته‌اند، عصبانی است. چرا الله به چند میلیون یهودی (که ممکن است تنها چند صد هزار نفر در زمانی که این آیه توسط محمد قرائت شد، بوده‌اند) اینقدر اهمیت می‌دهد که عصبانی می‌شود و آنها را با خشم خود تهدید می‌کند، درست مثل اینکه نسل‌های پیشین معترض را به خوک‌ها و میمون‌ها تبدیل کرده است؟ چه کاری این یهودیان کرده‌اند که اینقدر بد بوده است؟ یهودیان به محمد در مدینه پناه دادند وقتی که او مجبور به فرار از مکه بود. تفاوت اصلی بین یهودیت و اسلام این است که یهودیان محمد را پیامبر نمی‌دانند. من از خوانندگان می‌خواهم که سوال کنند اگر یهودیان محمد را پیامبر نمی‌دانند، چه کسی تحت تاثیر این موضوع قرار می‌گیرد؟ واضح است که این موضوع بر محمد و ایدئولوژی او تاثیر می‌گذارد زیرا او پیروان کمتری خواهد داشت و با مخالفت بیشتری روبرو خواهد شد. آیا نمی‌توان نتیجه گرفت که محمد ممکن است این آیه را برای تبلیغ ایدئولوژی خود نوشته باشد؟ حتی اگر محمد این آیه را جعل نکرده باشد، چه چیزی در عدم ایمان به اینکه محمد آخرین پیامبر است، اینقدر وحشتناک است؟ آیا ما شروع به محکوم کردن مردم می‌کنیم وقتی که آنها از یک رهبر سیاسی که ما از آن پیروی نمی‌کنیم، پیروی می‌کنند؟ تصور کنید جهانی که حامیان هیلاری کلینتون شروع به کشتن حامیان ترامپ کنند یا جهانی که تمامی حامیان عمران خان تهدید به کشتن هر کسی کنند که به او رای ندهد. واضح است که این یک فکر وحشتناک و ترسناک است و هیچ‌یک از ما (غیر از طالبان و داعش) نمی‌خواهیم در چنین جامعه‌ای زندگی کنیم، با این حال تقریباً تمام مسلمانان مدرن و معتدل انتظار دارند که یهودیان و مسیحیان از ۱۴۰۰ سال پیش در آن جهان غیردموکراتیک زندگی کنند و آنها را به جهنم محکوم کنند. برخی مسلمانان می‌گویند که

محمد کسانی را که به او ایمان نیاورده بودند، نکشت یا دستور به قتل آنها نداد. من به این موضوع بعداً زمانی که در مورد محمد بحث می‌کنیم پاسخ خواهیم داد، زیرا در حال حاضر تنها به بررسی شخصیت الله می‌پردازیم.

تنفر برای زنان (نفرت از زنان)

****در سنت اسلامی، معروف‌ترین بلاغت این است که «اسلام تنها دینی است که به زنان برابری می‌دهد». مسلمانان معتقدند که وقتی مرد خوبی از دنیا می‌رود، به بهشت می‌رود و هفتاد و دو حوری می‌گیرد، اما وقتی زن خوبی از دنیا می‌رود، به بهشت می‌رود و شوهر خودش را دریافت می‌کند. شریک زندگی من یک بار شوخی کرد (یا حداقل امیدوارم شوخی کرده باشد) که خوشحال است که مسلمان نیست زیرا نمی‌تواند من را در این زندگی تحمل کند، چه برسد به تمام ابدیت. هر کسی که بتواند به‌طور مستقل فکر کند، باید سوال کند چرا حتی در بهشت، مردان مزیت خاصی دریافت می‌کنند – و نه فقط کمی بلکه هفتاد و دو برابر. از آنجایی که حتی مردان هم هفتاد و دو حوری دریافت نخواهند کرد، به این موضوع نمی‌پردازم، اما مسائل بسیار جدی‌تری در مورد حقوق زنان در اسلام وجود دارد که عواقب واقعی دارد. در اسلام، مردان به‌عنوان سرپرستان زنان شناخته شده‌اند. مسیحیت و یهودیت نیز به همان اندازه تبعیض‌آمیز هستند، اما مردم در غرب راهی برای دور زدن آن ارزش‌های ابتدایی پیدا کرده‌اند. ما فقط باید از انسان‌های سکولار مدرن در غرب که برای حقوق زنان جنگیدند و پیروز شدند، تشکر کنیم. در نتیجه، زنان در کنار مردان کار می‌کنند، جایی که به‌عنوان انسان‌های مهم (حداقل بیشتر از قبل) شناخته می‌شوند و نیازی به تکیه بر مردان برای تامین نیازهای خود ندارند. متأسفانه، در کشورهای مسلمان به اندازه غرب، انسان‌های سکولار وجود نداشته‌اند و در نتیجه، زنان همچنان بردگان مردان خود باقی می‌مانند. اگرچه وضعیت زنان در کشورهای مسلمان بسیار بدتر از زنان در غرب است، من مطمئنم که این وضعیت در حال تغییر است و بهبود خواهد یافت زیرا آموزش، جایگزین خرافات دینی و دگماتیسم می‌شود.**

من می‌توانم درک کنم که چرا یک مرد از مسلمان بودن لذت می‌برد؛ می‌توانم چهار همسر داشته باشم که از من اطاعت کنند، شامم بدون هیچ اعتراضی سرو می‌شود و مانند یک شاه مورد احترام قرار می‌گیرم. از طرف دیگر، زنان باید از شوهرانشان اطاعت کنند و مطمئن شوند که او هرگز آزرده نمی‌شود؛ همچنین آنها کمتر از مردان باهوش در نظر گرفته می‌شوند و اگر خطایی کنند، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. بودن یک زن که می‌خواهد به اسلام بپیوندد یا از آن حمایت کند، مانند بودن یک مرد سیاه‌پوست است که می‌خواهد به گروهی از سفیدپوست‌های برتری طلب بپیوندد یا از آن حمایت کند. دلیل اینکه مردان سیاه‌پوست به گروه‌های برتری طلب سفیدپوست نمی‌پیوندند این است که آن ایدئولوژی بر حقوق انسانی آنها تأثیر منفی می‌گذارد و زنان نباید از اسلام حمایت کنند یا به آن بپیوندند زیرا این امر بر حقوق انسانی اساسی آنها تأثیر می‌گذارد.

بیایید با چند آیه از قرآن شروع کنیم:

مردان سرپرست و نگهدارنده زنانند، زیرا الله یکی از آنها را بر دیگری برتری داده و به خاطر اینکه از مال خود برای حمایت از آنها هزینه می‌کنند. بنابراین، زنان صالح از الله و شوهرانشان اطاعت می‌کنند و در غیاب شوهر آنچه را که الله دستور داده است محافظت می‌کنند [مانند عفت و اموال شوهر]. اما درباره زنانی که از آنها رفتار بدی مشاهده می‌کنید، ابتدا به آنها نصیحت کنید، سپس از به اشتراک گذاشتن بستر آنها خودداری کنید و در نهایت آنها را بزنید، اما اگر به اطاعت برگشتند، برای آنها راهی از اذیت جستجو نکنید. به یقین، الله همیشه برتر و بزرگ است. — سوره نساء (۴:۳۴)

همسران شما مانند زمین زراعی برای شما هستند؛ پس هر وقت و به هر شیوه‌ای که بخواهید به زمین زراعی خود نزدیک [وارد] شوید ... (۲:۲۲۳)

****مسلمانان می‌گویند اسلام برای همیشه است، تا زمانی که جهان به پایان برسد. زنان در دنیای ما نشان داده‌اند که می‌توانند به‌طور مستقل بدون هیچ‌گونه حمایت مردانه زندگی کنند، پس یا الله در آیه‌اش دروغ گفته است، یا زنان در ۱۴۰۰ سال گذشته به‌طور قابل توجهی هوشمندتر شده‌اند که الله نتوانسته پیش‌بینی کند.** توجه کنید که بخش دوم آیه بر «اطاعت» از الله و شوهران تأکید می‌کند؛ کجا است آیه‌ای که اطاعت از زنان را بیان کند؟ من نتوانستم پیدا کنم، احتمالاً به این دلیل که الله فکر نمی‌کرد زنان ممکن است در قرن بیست و یکم خواستار برابری شوند. به‌طور سخاوتمندانه، این آیه به مرد می‌گوید که اگر همسرش از او اطاعت نمی‌کند، می‌تواند اول او را به وظایفش یادآوری کند، مانند تمیز کردن، آشپزی و برآورده کردن خواسته‌های جنسی او. اگر او از این کارها امتناع کند، به هر دلیلی، او می‌تواند از به اشتراک گذاشتن بستر خود با او خودداری کند، که برای برخی زنان ممکن است بیشتر شبیه یک نعمت باشد تا یک مجازات. اما اگر او قبلاً از داشتن رابطه جنسی با او امتناع کرده و مرد قادر به تجاوز به او نباشد، می‌توانیم به آخرین مرحله برویم: **زدن او.** برخی مسلمانان می‌گویند که مرد فقط موظف به زدن ملایم او است. **زدن ملایم چیست؟** آیا یک سیلی به جای یک مشت است، یا یک لگد به جای خفه کردن؟ برخی از علمای اسلامی می‌گویند که این زدن با مسواک است، که مانند یک شاخه کوچک است که عرب‌های باستان از آن به‌عنوان مسواک استفاده می‌کردند. دلایل زیادی برای باور به این موضوع وجود ندارد، اما حتی اگر هم باور کنیم، **زدن همسر با یک شاخه کوچک همچنان تحقیرآمیز و خفت‌آور است و شایسته احترام نیست.**

این کلمات در قرآن به‌قدری واضح است که برخی زنان در اسلام واقعاً معتقدند که زدن توسط سرپرستان صحیح است. یک بار با دختری مسلمان به نام حدی از پاکستان که دانشجوی دانشگاه بود، صحبت کردم. او به من گفت الله پدر یا شوهرش را مسئول او قرار داده است، بنابراین او حق دارد او را تنبیه کند اگر از خط عبور کند و به طریقی که شوهرش مناسب می‌داند رفتار نکند. **تعلیمات دینی عزت نفس و کرامت را از بین می‌برد. این به وضوح نوعی سندرم استکهلم است.**

آیه دوم کاملاً واضح است و من در مورد آن به اندازه زیادی استدلال نخواهم کرد؛ اکثر مسلمانان از آن آگاهند و سعی می‌کنند آن را زیر سیلی پنهان کنند. این آیه پیشنهاد می‌کند که شما می‌توانید هر وقت و به هر طریقی که می‌خواهید از همسران استفاده کنید، بدون توجه به سبک، موقعیت یا زمان روز. کلمه «زمین زراعی» لفظی به معنای کشاورزی است. اساساً، زنان مانند زمین‌های زراعی هستند که می‌توانید از آنها به‌عنوان ماشین‌های تولید نوزاد استفاده کنید، درست مانند اینکه از زمین برای تولید محصولات استفاده می‌کنیم. چطور این کار را انجام دهید؟ خوب، کاملاً به شما بستگی دارد. به زبان ساده، شما می‌توانید او را در صورتی که تمایل به رابطه جنسی با شما ندارد، مورد تجاوز قرار دهید؛ شما موظفید از همسران برای برآورده کردن خواسته‌های خود هر وقت که بخواهید استفاده کنید.

من نمی‌توانم تصور کنم که یک روز به‌عنوان زن در دنیایی زندگی کنم که همه این دستورالعمل‌ها را دنبال می‌کنند. خوشبختانه، اکثر مسلمانان بدی هستند، که آنها را انسان‌های بهتری می‌کند و این آیات را به‌طور جدی نمی‌گیرند. اکثر مسلمانانی که من می‌شناسم، همسرانشان را مورد تجاوز قرار نمی‌دهند و زنان را به‌عنوان زمین‌های زراعی برای تولید نوزاد نمی‌بینند. ما یک قاضی یا نخست‌وزیر از میان صدها نامزد انتخاب می‌کنیم. این افراد از فرآیندهای سختگیرانه آموزش و انتخاب می‌گذرند قبل از اینکه به مقام خود برسند، اما چگونه الله به‌راحتی یک مرد عادی را به‌عنوان سرپرست انسانی دیگر تعیین کرده است. مهم نیست که این زن چقدر باهوش است، او هرگز نخواهد توانست سرپرست مرد یا برابری او باشد، و مهم نیست که مرد چقدر احمق باشد، او همیشه سرپرست زنان در خانه‌اش است.

چه اتفاقی می‌افتد اگر بدترین قاضی را از میان صدها نامزد انتخاب کنیم؟ بدیهی است که این افراد ناتوان نمی‌توانند نقش خود را به‌خوبی ایفا کنند. اکنون این فلسفه را در سناریویی بررسی می‌کنم که زن با یک مرد روانی ازدواج می‌کند. طبق دکترین اسلامی، مرد سرپرست او است؛ مهم نیست که زن چقدر درست باشد، زن نمی‌تواند بر مرد برنده شود و تقریباً در هر مسأله‌ای که با مرد مخالف است، مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرد. برخی مسلمانان خواهند گفت که او می‌تواند درخواست طلاق کند. این بیان به خودی خود احمقانه است زیرا او باید درخواست طلاق کند. بله، اما به‌عنوان یک زن، شما نمی‌توانید مردی را طلاق دهید؛ در واقع باید درخواست کنید و به عبارت دیگر، برای آن التماس کنید. اگر او تصمیم بگیرد به یک حزب سیاسی نژادپرست بپیوندد، زن باید با او موافقت کند؛ در غیر این صورت، او به‌عنوان

همسر نافرمان در نظر گرفته می‌شود و خود را در معرض ضرب و شتم قرار می‌دهد. اکنون برخی مسلمانان ممکن است فکر کنند که من بسیار متعصب هستم زیرا یک زن هرگز نباید با مردی که به دستورات الله اطاعت نمی‌کند، کنار بیاید. اگرچه برخی دستورات مانند اجازه به تجاوز به همسر برای مرد کافی است که به او لقب بدی داده شود، سیستم‌هایی که زن را از شر شوهر قاتلش رها کند، کجاست؟ نمی‌توانم تصور کنم که چقدر سخت خواهد بود برای یک زن که به نزد قاضی برود و بگوید شوهرش نیت‌های کشنده‌ای نسبت به شخص دیگری دارد. از آنجا که شهادت او فقط برابر با نیمی از شهادت مردان است، او باید به خانه برود و با شوهر بسیار عصبانی و خشونت‌آمیز روبرو شود. این به این معنا نیست که این وضعیت چگونه است؛ همان‌طور که قبلاً گفتم، اکثر مسلمانان مسلمانان بدی هستند، بنابراین آنها این آیات وحشتناک را به‌طور کامل پیاده نمی‌کنند، بلکه عمداً این آیات را نادیده می‌گیرند و وانمود می‌کنند که وجود ندارند. اگر هر مسلمان این آیات را به‌طور واقعی در زندگی شخصی خود اعمال کند، سناریوی فوق هر روز در هر خانه مسلمان رخ خواهد داد.

یک مرد که سرپرست زن می‌شود، مشکلات زیادی ایجاد می‌کند، مانند اینکه زن در مورد کسی که با او ازدواج می‌کند نظری ندارد زیرا قبل از ازدواج، پدر او سرپرست او است؛ اگر او تصمیم بگیرد دخترش را به یک روانی بدهد، او باید به طرز مطیعانه‌ای موافقت کند یا تا زمانی که موافقت کند، مورد ضرب و شتم قرار گیرد. درست است که حدیث‌ها نشان داده‌اند که دختر باید قبل از ازدواج موافقت کند، اما این به‌وضوح با سرپرست بودن مرد مغایرت دارد و از آنجایی که قرآن بر حدیث‌ها تقدم دارد، به‌عنوان یک مسلمان واقعی، می‌توانید به این آیه اعتماد کنید. اگر مردی به جرم محکوم شود، او نمی‌تواند یا نباید برخی موقعیت‌ها را داشته باشد - مانند قاضی، افسر پلیس، معلم - اما موقعیت سرپرست زنان او هرگز از او گرفته نمی‌شود. مهم نیست که او چند نفر را کشته است، او همچنان این موقعیت را در اختیار دارد. البته، اسلام اجازه نمی‌دهد که قاتلان زنده بمانند زیرا مجازات قتل، گردن زدن است، اما در مورد جرم‌های خفیف‌تر مانند رشوه‌گیری یا دزدی چیست؟ حتی بعد از گذراندن مجازات و پس از از دست دادن یک دست (مجازات دزدی در اسلام)، او به همسرش برمی‌گردد و موقعیت خود را به‌عنوان سرپرست همسرش از سر می‌گیرد.

من نمی‌فهمم چرا محمد نتوانست چیزی مانند این بنویسد :

خدا مردان و زنان را به طور مساوی خلق کرده است و هر دو باید اختلافات خود را از طریق گفت‌وگو حل کنند. هنگامی که اختلافات غیرقابل تحمل شد، باید از یکدیگر جدا شوند. بدون شک، الله عادل و بسیار رحیم است .

تبعیض علیه زنان به اینجا پایان نمی‌یابد. در اسلام، مردان مجاز به داشتن چهار همسر به طور همزمان هستند، اما زنان اجازه ندارند بیش از یک شوهر داشته باشند. توضیحات زیادی در مورد این منطق وجود دارد، اما جالب‌ترین توضیحی که به آن برخورد از سوی دکتر ذاکر نایک از هند بود. دکتر نایک از حمایت مسلمانان هم‌میهن خود بهره‌مند است که به تقریباً هر چیزی که او در سخنرانی‌هایش می‌گوید با هیجان و کف زدن پاسخ می‌دهند. در یکی از ویدیوهای یوتیوب او، دختری هندو از دکتر نایک پرسید چرا مردان مجاز به داشتن چهار همسر هستند. من تازه نام دکتر نایک را شنیده بودم و مشتاق بودم تا پاسخ او را بشنوم، هرچند انتظار منطق زیادی نداشتم. نایک ادعا کرد که الله می‌دانست که زنان در جهان بیشتر از مردان هستند. او ادامه داد که این «زنان اضافی» چه باید بکنند و پرسید آیا باید به اموال عمومی تبدیل شوند، که منظور او از آن‌ها فاحشه‌ها بود. من از این بسیار بدم آمد زیرا او زنان متأهل را به‌عنوان «اموال خصوصی» شوهرانشان توصیف می‌کرد. آیا او نمی‌توانست واژه‌ای بهتر برای توهین به زنان در سراسر جهان پیدا کند؟ عمومی یا خصوصی، زنان در نظر دکتر نایک به سادگی اموال هستند که در واقع با دیدگاه اسلامی هم‌خوانی دارد. او واقعاً مراجعی هم برای پشتیبانی از ادعای خود ارائه کرد و گفت که جمعیت زنان در کشورهایمانی مانند آلمان، فرانسه و بریتانیا بیشتر از جمعیت مردان است. کل جمعیت تماشاگران با تشویق و کف زدن منفجر شد و دختر هندو بیچاره خاموش شد و نشسته باقی ماند. برخی شایعات حاکی از آن است که او بعداً به دلیل درخشش دکتر نایک به اسلام تغییر دین داده است، اما من به آن شک دارم .

از آنجا که من تازه نام او را شنیده بودم، فکر نمی‌کردم که مراجع او واقعاً دروغ‌های آشکار باشند، اما به دلیل تردید، تصمیم گرفتم آن‌ها را بررسی کنم. طبق اطلاعات کتابخانه جهانی سی‌آی‌ای، در آلمان، به ازای هر یک زن، ۱,۰۶ مرد در هنگام تولد وجود دارد. در سن ۶۴ سالگی، به ازای هر یک زن، ۱,۰۲ مرد وجود دارد. در فرانسه، به ازای هر زن، ۱,۰۵ مرد در هنگام تولد و ۱ مرد به ازای هر زن در سن ۶۴ سالگی وجود دارد. در بریتانیا، به ازای هر زن، ۱,۰۵ مرد در هنگام تولد و ۱,۰۲ مرد به ازای هر زن در سن ۶۴ سالگی وجود دارد. تنها بعد

از سن ۶۴ سالگی است که نسبت زنان افزایش می‌یابد و این صرفاً به دلیل آن است که مردان عمر کوتاه‌تری دارند. هرچند فکر نمی‌کردم که دکتر نایک این را به‌طور علنی در مقابل صدها نفر بگوید، به تعجب من، او به‌طور علنی این ادعا را کرد که به وضوح نادرست است. مسلمانانی که از این استدلال برای اجازه دادن به چهار همسر استفاده می‌کنند، به‌طور اساسی مدعی هستند که در آن زمان‌ها که مردان در جنگ‌ها به تعداد زیاد می‌مردند، زنان همیشه بیشتر از مردان بودند .

نخستین نکته: هیچ داده‌ای وجود ندارد که نشان دهد در هر مقطعی از تاریخ، تعداد زنان چهار برابر مردان بوده است.
بررسی این موضوع بسیار آسان بود زیرا ما در شهرهای باستانی بسیاری از مکان‌های باستان‌شناسی را پیدا کرده‌ایم و هرگز مشاهده نکرده‌ایم که زنان به‌طور قابل توجهی بیشتر از مردان بوده باشند .

دومین نکته: حتی اگر این ایده را بپذیریم که در زمان‌های باستان زنان بیشتر از مردان بوده‌اند (به یاد داشته باشید که ما از روش B استفاده می‌کنیم)، این امر در دنیای امروزی واضحاً صادق نیست. این به معنای آن است که قانون چهار همسر تنها در عربستان باستان کاربرد دارد و نه در دنیای مدرن. آیا علما مسلمان جرأت خواهند کرد این سنت و مجوز چندهمسری را لغو کنند با توجه به اینکه زنان به اندازه‌ای که در گذشته فرض می‌شدند، در حال حاضر کمتر نیستند؟ من شک دارم. این همچنین نشان می‌دهد که الله آنقدر دوراندیش نبوده است که به وضوح نمی‌دانست زمانی خواهد رسید که زنان به اندازه مردان نباشند، که نشان‌دهنده این است که این کلمات از یک مرد عرب قرن هفتمی بوده است و نه خالق میلیاردها کهکشان.

****من شک دارم که آن‌ها تغییر خواهند کرد، زیرا دلیل چندهمسری این نیست که زنان همیشه بیشتر از مردان بودند، بلکه برای خوشحال نگه‌داشتن مردان است.** چه چیزی بهتر از فروش پاداش‌های خیالی مانند بهشت و حوری‌ها پس از مرگ؟ **زنان واقعی در دنیای واقعی.** تحمیل چیزی به زن به آن بدی که شنیدن این که شوهرش با زن دیگری در اتاق مجاور رابطه جنسی دارد، جایی در جامعه مدرن ندارد. هرچه زودتر مسلمانان این را درک کنند، زودتر می‌توانند به دنیای مدرن به ما بپیوندند. اگر شایعه درست باشد، من تعجب می‌کنم که آیا آن دختر هندو قبل از اینکه فریب درخشش دکتر نایک را بخورد، دو دقیقه تحقیق در اینترنت انجام داد یا آیا هیچ‌یک از کسانی که در حال تشویق بودند واقعاً به فکر یافتن پاسخ برای خودشان افتادند. امیدوارم که آن‌ها تحقیق کرده و تفکر انتقادی را به کار برده باشند، اما فکر می‌کنم بیش از حد خوش‌بین هستم .

دلیل دیگری که مدافعان مسلمان برای دفاع از داشتن چهار همسر می‌آورند این است که مردان باردار نمی‌شوند و زنان باردار می‌شوند. اگر زنی چندین شوهر داشته باشد، چگونه فرزند خواهد دانست که پدر او کیست؟ بله، این واقعاً مضحک است. چرا یک شوهر و یک همسر نداشته باشیم و این معضل نابودکننده زمین را برطرف نکنیم؟ علاوه بر این، امروزه می‌توانیم آزمایش دی‌ان‌ای انجام دهیم و بفهمیم که پدر کیست. باز هم، این نشان می‌دهد که این خدا هیچ تصویری نداشت که روزی ما فناوری‌ای به معتبر بودن آزمایش دی‌ان‌ای خواهیم داشت. آیا این نشان‌دهنده ویژگی خالق میلیاردها کهکشان است؟ این نیز نمونه‌ای از این است که اسلام برای تمام مردم در تمام زمان‌ها مناسب نیست .

قانون پاکستان اعلام می‌کند که مرد باید قبل از ازدواج با همسر دوم، سوم یا چهارم خود، مجوز کتبی از همسر اول خود دریافت کند. از آنجا که پاکستان با مشکلات فساد زیادی مواجه است، شک دارم که این قانون به‌طور جدی اجرا شود. وضعیت در کشورهای اسلامی دیگر، مانند عربستان سعودی و ایران، بسیار بدتر است، جایی که مرد نیازی به مجوز از همسر خود برای ازدواج با زنان دیگر ندارد. او به سادگی زنان دیگر را به خانه می‌آورد و همه آن‌ها در «هماهنگی» با هم زندگی می‌کنند.

مسلمانان استدلال می‌کنند که هرچند الله این رفاه را به مردان داده است، اما با شرایط سختی همراه است. یکی از این شرایط این است که با همه همسران باید به‌طور مساوی رفتار کند، به این معنی که اگر برای یکی از همسران میوه بخرید، باید برای دیگر همسران نیز بخرید و نباید با یکی از همسران بیشتر از دیگران رابطه جنسی داشته باشید. این استدلال حتی با این که محمد از خوابیدن با سوده، همسر آفریقایی بلند و چاقش که او را به اندازه کافی جذاب نمی‌دانست، امتناع کرد، نادیده گرفته شده است. سوال من این است که آیا رفتار مساوی به این معنی است که اگر یک همسر را به دلیل نافرمانی بزنید، باید سه همسر دیگر را نیز بزنید.

طبق گزارش بنیاد آورت در اسلام‌آباد، در سال ۲۰۰۹، تنها در پاکستان، ۸۰۴۵۸ مورد خشونت خانگی ثبت شده است که در آن ۱۰۳۸۴ نفر کشته شده‌اند، ۹۲۸ نفر مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، ۶۸۳ نفر خودکشی کرده‌اند و ۶۰۴ زن قربانی قتل‌های ناموسی شده‌اند. ممکن است فکر کنید، «این برای کشوری با جمعیت ۱۸۰ میلیون نفر چندان بد نیست.» کارشناسان بر این باورند که این عدد احتمالاً بیست برابر بیشتر است زیرا بیشتر موارد به دلیل انگ اجتماعی گزارش نمی‌شوند.

البته، در قرآن هیچ جایی نوشته نشده است که زنان را مورد تجاوز قرار دهید (مگر اینکه همسر یا کنیز شما باشند) یا آن‌ها را بکشید، اما آیا ساده‌لوحی است که فرض کنیم ذهنیت قتل‌های ناموسی از فلسفه پدرسالارانه عمومی اسلام نشأت می‌گیرد؟ اگر زنان مجبور به بودن تحت سلطه مردان نمی‌شدند، آیا هنوز هم قتل‌های ناموسی وجود داشت؟ فکر نمی‌کنم، زیرا در جامعه‌های غربی (جایی که انتخاب شوهر توسط زن‌ها عیب شمرده نمی‌شود) هیچ‌گونه قتل‌های ناموسی وجود ندارد. بله، زنان در غرب کشته می‌شوند، اما آیا این قاتلان توسط دولت یا ایدئولوژی آن‌ها حمایت می‌شوند؟ واضح است که نه.

مدافعان مسلمان به انزوای زنان با استناد به نرخ تجاوز در کشورهایمانند ایالات متحده و مقایسه آن با عربستان سعودی دفاع می‌کنند. من این استدلال را با یادآوری این نکته که قانون شریعت نیاز به چهار شاهد مرد برای محکومیت کسی به تجاوز دارد؛ در غیر این صورت، تنها رابطه جنسی خارج از ازدواج محسوب می‌شود، رد می‌کنم. به راحتی می‌توان تصور کرد که اکثر قربانیان جرم را گزارش نمی‌کنند؛ در غیر این صورت، علاوه بر تجاوز، ممکن است به سنگسار نیز محکوم شوند.

در نهایت، می‌خواهم به پوشاندن زنان در اسلام بپردازم. مدافعان اسلامی می‌گویند که اگر زنان مجبور به پوشاندن موهای خود (یا تمام صورتشان در وهابیسیم) نباشند، کنترل خود برای مردان سخت خواهد بود و این منجر به افزایش آمار تجاوز می‌شود. واضح است که تمام ادیان ابراهیمی رابطه جنسی را عمل زشت و شنیع می‌دانند؛ بنابراین، بهتر است که زنان را بپوشانیم و آن‌ها را از دید مردان دیگر پنهان کنیم تا احتمال رابطه جنسی کاهش یابد. این روش زندگی بسیار وحشتناک است.

تصور کنید که شما یک ماشین می‌خرید و آن را زیر یک پوشش می‌رانید زیرا نمی‌خواهید دزدان بدانند که این یک مرسدس است و نه یک کیا. ما اطمینان حاصل می‌کنیم که قوانینی برای محافظت از اموالمان وجود دارد و از ضدسرقت‌ها و زنگ‌های ماشین استفاده می‌کنیم تا خطر دزدی کاهش یابد، اما ما ماشین‌هایمان را زیر پوشش نمی‌رانیم. با این منطق اسلامی، کسی نباید هیچ پولی کسب کند زیرا دیگران درباره آن مطلع خواهند شد و می‌خواهند آن را دزدیده و ببرند. ترس نباید هیچ‌گاه مانع کسی شود؛ تمام پیشرفت‌های انسانی با غلبه بر ترس‌ها به دست آمده است. پس چرا مسلمانان اجازه می‌دهند که زنان از رویای آزادی از تجاوز با گذاشتن کیسه‌های روی آن‌ها کشته شوند؟ بله، متأسفانه تجاوز اتفاق می‌افتد، اما پوشاندن زن هیچ تضمینی برای جلوگیری از آن نیست؛ بلکه مجازات تجاوزگران تضمین آن است. آیا نباید قوانینی وضع کنند که حقوق زنان را محافظت کرده و مجازات‌های سختی برای کسانی که زنان را مورد تجاوز قرار می‌دهند تعیین کنند، درست مانند آنچه که برای دزدان خودروهایمان انجام داده‌ایم؟ به جای آن، اسلام در واقع برای مردان امنیت فراهم کرده است که زن را مورد تجاوز قرار دهند و از آن رهایی یابند.

شواهد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد همجنس‌گرایان همیشه در میان ما بوده‌اند، پس چرا تمام مردان را نیز پوشانیم تا در صورت تحریک شدن یک مرد همجنس‌گرا به دیدن مردی زیبا و پایان دادن به تجاوز، مطمئن شویم؟ استدلال اینکه مرد بهتر از زن قادر به مقابله با تجاوزگر خود است اشتباه است زیرا همه مردان به یک اندازه قوی نیستند. ممکن است یک همجنس‌گرا از مردی که قصد دارد او را مورد تجاوز قرار دهد قوی‌تر باشد. به طور طعنه‌آمیز، اخیراً روحانی مسلمان مراد بایارال گفت که مردان باید ریش بگذارند زیرا اگر ریش نداشته باشند، مردان هوس‌باز بیشتری می‌خواهند این مردان بی‌ریش را مورد تجاوز قرار دهند.

چرا خدا این قدر از رابطه جنسی متنفر است – یا حداقل از رابطه جنسی خارج از ازدواج؟ هیچ‌گونه مدرکی در هیچ یک از کتاب‌های دینی وجود ندارد که آدم و حوا ازدواج کرده باشند. اگر خدا این قدر از رابطه جنسی متنفر است، پس چرا تولید مثل از طریق رابطه جنسی را در اکثر گونه‌های حیوانی ایجاد کرد؟ چگونه آنچه که دو نفر یا حتی گروه‌هایی از افراد در خلوت انجام می‌دهند، به کسی مربوط می‌شود؟

در پاکستان، آزادی جنسی زنان به دلیل از دست دادن کنترل مردان بر زیر دستانشان حمایت نمی‌شود. اگر زنی آزاد باشد، مردی را ملاقات کند و با او رابطه جنسی داشته باشد، پدرش ناراضی‌تری خواهد کرد زیرا این عمل به چالش کشیدن اختیارات او در انتخاب شوهر برای اوست. یادم می‌آید زمانی که حدود ۱۵ سال داشتم از دوستم پرسیدم چرا ما می‌خواهیم با زنان رابطه جنسی داشته باشیم اما نمی‌خواهیم دیگران با خواهران ما رابطه داشته باشند. او به سادگی گفت که این فقط به همین شکل است. ما مردان را با این ذهنیت «بی‌غیرت» (بی‌شرم) برچسب زده‌ایم، که به معنای این است که داشتن رابطه جنسی با دیگران اشکالی ندارد، اما نمی‌توانیم اجازه دهیم آن‌ها با خواهران یا دختران ما رابطه جنسی داشته باشند. به جای اینکه آن‌ها را ریاکار بنامیم، آن‌ها را «غیرت‌مند» (مردم با غیرت) می‌نامیم. با بزرگ‌تر شدن و درک بهتر از واژه ریاکار، به این نتیجه رسیدم که هم داشتن رابطه جنسی خارج از ازدواج برای من و هم برای خواهرم با هر کسی که بخواهد، به هر نحوی که بخواهد، چه ازدواج کرده باشد یا نه، کاملاً درست است.

رفتار ناعادلانه نسبت به زنان در مقابل مردان به همین جا ختم نمی‌شود؛ صبر کنید، هنوز بیشتر هم هست! این فقط درباره آزادی جنسی زنان در اسلام بود. حقوق دیگر زنان مسلمان چیست؟ بیایید نگاهی به برخی آیات قرآن بیندازیم که جنسیت‌زده هستند.

برای مرد، سهمی برابر با سهم دو زن است. (۴:۱۱)

پس اگر شما یک پسر و یک دختر داشته باشید، وقتی پدر بمیرد، پسر دو سهم دریافت می‌کند و دختر تنها یک سهم. این آیه ناعادلانه در سناریوهای دیگر نیز ادامه می‌یابد که در آن‌ها زنان همیشه در وضعیتی بسیار نابرابر هستند. توضیحات مختلفی توسط مدافعان مسلمان برای دفاع از این رفتار ناعادلانه ارائه می‌شود. یکی از معمول‌ترین آن‌ها این است که مرد (پسر) رهبر خانواده است و باید از خانواده‌اش مراقبت کند، بنابراین سهم بیشتری می‌برد. از سوی دیگر، زن (دختر) مسئولیت شوهرش است و او می‌تواند سهم بیشتری از ارث را داشته باشد. من این را به شما واگذار می‌کنم که تصمیم بگیرید آیا این توجیه ناعادلانه و تایید شده توسط اسلام است یا خیر. حقوق زنان در مورد هوششان چیست؟ بیایید به این آیه نگاه کنیم:

و اگر دو مرد [در دسترس] نباشند، آنگاه یک مرد و دو زن از کسانی که شما به عنوان شاهد قبول دارید – تا اگر یکی از زنان خطا کرد، دیگری بتواند او را یادآوری کند. (۲:۲۸۲)

این آیه کاملاً مطابق با گفته پیامبر است:

پیامبر گفت، «آیا شهادت زن برابر با نیمی از یک مرد است؟»

زنان گفتند، «بله.»

پیامبر گفت، «این به دلیل نقص عقل زن است.» (کتاب صحیح بخاری، جلد ۳، کتاب ۴۸، شماره ۸۲۶)

در اصل، این می‌گوید شهادت دو زن برابر با شهادت یک مرد هستند. این آیه برای نشان دادن این است که زنان از نظر ذهنی از مردان پایین‌تر هستند. شگفت‌انگیز است که خالق میلیاردها کهکشان می‌گوید اگر یک زن خطا کند یا فراموش کند، دیگری می‌تواند او را یادآوری کند. اگر یک مرد خطا کند یا فراموش کند، چه کسی او را یادآوری می‌کند؟ برخی از مدافعان مسلمان می‌گویند که زنان بیشتر مستعد زوال عقل هستند تا مردان؛ با این حال، مردان نیز هنوز دچار زوال عقل می‌شوند. علاوه بر این، مردان و زنان در مراحل بعدی زندگی خود از زوال عقل رنج می‌برند. بنابراین اگر درصد کمی از جمعیت زنان در مراحل بعدی زندگی دچار زوال عقل می‌شوند و زنان در این بیماری تنها نیستند، پس چرا فقط زنان باید هزینه ی بی‌ارزشی گفته‌هایشان نسبت به مردان را بپردازند؟ واضح است که الله این واقعیت‌ها را زمانی که این آیه را صادر کرد نمی‌دانست، اما اگر می‌دانست، آیا نظرات خود را تغییر می‌داد؟ علاوه بر این، چرا باید قانونی کلی وضع کرد و تمام زنان را مشمول آن کرد وقتی که می‌دانیم همه زنان دچار زوال عقل نمی‌شوند؟ این مانند گفتن این است که برخی از زنان شکلات را دوست دارند و در نتیجه چاق می‌شوند، بنابراین بیایید شکلات را برای همه زنان ممنوع کنیم!

****** تا جایی که ما می‌دانیم، میانگین IQ زنان با مردان برابر است. در برخی حوزه‌ها، مردان IQ بهتری دارند و در برخی دیگر زنان، اما به طور کلی تفاوت چندانی وجود ندارد. تفاوت بیشتر در میان نژادهای مختلف مشاهده می‌شود تا بین جنسیت‌ها. مطالعات مدرن نشان

داده‌اند که مردان و زنان از نظر سطح هوش برابرند، بنابراین الله دوباره اشتباه کرده است. این‌ها فقط چهار آیه قرآنی بودند؛ آیات و حدیث‌های دیگری نیز وجود دارد که به طور سیستماتیک زن‌ستیزانه هستند و حتی بدتر از این آیات هستند. بدون اینکه به جزئیات صدها حدیث زن‌ستیزانه برویم، به یکی از آن‌ها نگاه کنیم :

چیزهایی که نماز را باطل می‌کنند، پیش از من ذکر شد. گفتند، 'نماز توسط یک سگ، یک الاغ و یک زن اگر از مقابل نمازگزاران عبور کنند' باطل می‌شود. 'گفتم، 'شما ما [یعنی زنان] را به سگ‌ها تبدیل کرده‌اید. دیدم که پیامبر در حال نماز بود در حالی که من در بستر خواب او میان او و قبله بودم. هر وقت به چیزی نیاز داشتم، به آرامی از کنار او می‌رفتم، زیرا نمی‌خواستیم با او رو به رو شوم.' (صحیح بخاری، جلد ۹، شماره ۴۹۰)

نیازی به توضیح بیشتر نیست زیرا همسر کودک پیامبر، عایشه، خود اعتراض را به این دیدگاه پیامبر نشان داده است.

بنابراین ما سه حق اساسی برای زنان در این دین باشکوه تعیین کرده‌ایم :

۱. می‌توانید همسران را کتک بزنید.

۲. می‌توانید به نفع برادران مرد او در مورد ارث، تبعیض قائل شوید.

۳. زنان از نظر ذهنی پایین‌تر و نادان‌تر از مردان هستند.

بنابراین دفعه بعد که کسی به شما گفت که الله حقوق زنان را می‌دهد، فقط به آن‌ها این سه واقعیت اساسی را آموزش دهید. شما انواع توجیهات و تناقضات ذهنی از مدافعان خواهید شنید، اما هیچ‌کدام از آن‌ها به هیچ وجه قانع‌کننده نخواهد بود.

انتقام جو

این خدا به قدری به مدح و ثنا اهمیت می‌دهد که هرکسی که او را در دنیا نپذیرد، او را تهدید به سوزاندن در جهنم برای ابدیت می‌کند. در مورد اسلام، او می‌خواهد که پنج بار در روز به درگاه او دعا شود (نماز خوانده شود) و از پیروانش می‌خواهد که برای او روزه بگیرند و حداقل یک‌بار در زندگی به مکه بروند. حتی بدتر، اگر به وجود او ایمان نداشته باشید، او شما را عذاب می‌دهد و در جهنم برای ابد می‌سوزاند. فقط کافی است به برخی از آیات محبت آمیز قرآن درباره این خداوند نگاهی بیندازید:

- «کسانی که کتاب و آنچه را که با آن فرستادیم انکار کردند، به زودی خواهند دانست. وقتی که دستبندها به گردن‌هایشان بسته می‌شود و زنجیرها، آن‌ها را در آب جوشان کشانده و سپس در آتش، پر از شعله خواهند شد.» (۷۰:۴۰-۷۲)

- «این‌ها دو گروه هستند که در مورد پروردگارشان با هم نزاع کرده‌اند. اما کسانی که کافر شدند، برایشان لباس‌هایی از آتش دوخته می‌شود. آب داغ بر سرهایشان ریخته خواهد شد. که با آن درون‌هایشان و پوست‌هایشان ذوب خواهد شد.» (۱۹:۲۲-۲۰)

او نه تنها آن‌ها را برای ابد می‌سوزاند و عذاب می‌دهد، بلکه واقعاً از تماشای آن لذت می‌برد و در حالی که آن‌ها عذاب می‌بینند، نظرات تمسخرآمیز می‌دهد:

– «هر بار که بخواهند از عذاب جهنم فرار کنند، به آن بازگردانده می‌شوند و گفته می‌شود: 'عذاب آتش سوزان را بچشید!'» (۲۲:۲۲)

تنها چیزی که در آیه بالا کم است، خنده شیطانی «ها ها ها!» در انتهایست. هیتلر یا استالین احتمالاً هرگز به قربانیان خود نمی‌گفتند: «ها! حالا از این عذاب لذت می‌برید؟» با این حال، میلیاردها مسلمان فکر می‌کنند که برای خالق همه چیز هیچ مشکلی در انجام چنین کاری وجود ندارد. همان‌طور که مایکل شرمر گفت، آیا شما به یک لانه مورچه می‌روید و اگر آن‌ها به نزد شما نیایند و شما را تحسین نکنند، کل لانه شان را می‌سوزانید؟ حتی بدترین انسان‌ها نیز این کار را نمی‌کنند، با این حال، خداوند کاملاً رحیم و مهربان هیچ مشکلی با این کار نمی‌بیند. نزدیک به پانصد آیه به‌طور خاص در مورد آتش جهنم برای کافران وجود دارد. نزدیک به سی و شش آیه نیز از مردان خدا می‌خواهند که علیه غیرمسلمانان بجنگند تا دین حق و واحد که اسلام باشد را گسترش دهند، با این حال مردم تعجب می‌کنند که طالبان و داعش از کجا آمده‌اند.

متماایل به نسل کشی (نسل کش)

این خدا نه تنها مردم را تهدید به عذاب در جهنم می‌کند (که به وضوح خیالی است)، بلکه در مورد اختلافات نیز تردیدی ندارد که تمدن‌ها را بر روی زمین نابود کند. داستان قوم لوط بسیار مشهور است و قرآن نیز از این داستان که در کتاب مقدس آمده استفاده کرده تا ماهیت این خدا را نشان دهد. داستان به این صورت است که در شهر سدوم مردانی بودند که عاشق رابطه جنسی با مردان بودند. خدا سه فرشته را به خانه لوط (لوت در اسلام) فرستاد. مردان سدوم قصد داشتند این سه فرشته زیبا را مورد تجاوز قرار دهند. لوط به مردم سدوم گفت که مهمانانش را مورد تجاوز قرار ندهند و در عوض، دختران زیبای خود را به آنها پیشنهاد داد. از آنجا که آنها همجنس‌گرا بودند، پیشنهاد لوط را رد کردند (اینطور که در کتاب مقدس آمده است). این واقعاً نشان می‌دهد که داستان کتاب مقدس چقدر بد است؛ آیا شما دختران خود را برای محافظت از موجوداتی که از آتش ساخته شده‌اند، به تجاوز می‌دادید؟ خوب، این دقیقاً همان چیزی است که لوط "شریف" انجام داد: «اینجا، دختران من را برای تجاوز بپذیرید، اما دوستان فرشته‌ام را تنها بگذارید.» داستان قرآن از لوط کمی متفاوت است. ابتدا ادعا می‌کند که مردم سدوم اولین کسانی بودند که همجنس‌گرایی را انجام می‌دادند:

<> «و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: "آیا عملی را انجام می‌دهید که هیچ‌کس از جهان‌ها قبل از شما انجام نداده است؟ حقیقتاً شما به مردان با میل نزدیک می‌شوید به جای زنان. شما مردمی متجاوز هستید.» (سوره ۷: ۸۰-۸۱)

پس مردم سدوم اولین همجنس‌گراهای زمین بودند. این ادعا به وضوح نادرست است، زیرا شواهدی از همجنس‌گرایی در آمریکای لاتین و شمالی قبل از فتح آنها وجود دارد. شواهدی از اولین زوج همجنس‌گرا در غاری که امروز در پراگ، جمهوری چک است، یافت شده است که به پنج هزار سال پیش برمی‌گردد. به وضوح این تمدن‌ها هیچ اطلاعی از مردم سدوم نداشتند، حداقل تا زمانی که در قرن پانزدهم فتح شدند و بعداً.

بیشتر از آن، به نظر می‌رسد که Allah از این تمدن‌ها بی‌خبر بود، زیرا هیچ اشاره‌ای به جهان ناشناخته در قرآن یا انجیل وجود ندارد. برخی تاریخ‌نگاران پیشنهاد می‌کنند که سدوم و عموره در اطراف دریای مرده همراه با ادمه، زبوییم، و بلا شکوفا شده بودند. ما شواهدی از سدوم و عموره نداریم، اما بلا قطعاً یک شهر بود. اگر سدوم و عموره وجود داشته‌اند، احتمالاً در حدود ۲۱۰۰ پیش از میلاد وجود داشتند. اگر به روایت قرآن اعتبار دهیم، پس همجنس‌گرایی اولین بار در ۲۱۰۰ پیش از میلاد یا حدود ۴۲۰۰ سال پیش به وقوع پیوسته است، که به وضوح نادرست است.

سوالی جالب این است که اگر در سدوم همجنس‌گراهایی وجود داشت، آیا لازم بود که کل شهر نابود شود؟ ما می‌دانیم که درصد همجنس‌گراها همیشه اقلیت است نسبت به هم‌تایان هتروسکشوال (دگرجنس‌گرای) آنها. با این حال، این خداوند مهربان کل شهر را نابود کرد:

«و بارانی از سنگ بر آنها باریدیم. سپس ببینید که عاقبت مجرمان چگونه بود.» (سوره ۷:۸۴)

البته، ما شواهدی از این داستان نداریم. تاریخ‌نگاران حدس می‌زنند که شهرهای باستانی سدوم و عموره در مکان‌هایی که امروز در اردن و اسرائیل هستند، قرار داشته‌اند. اگر این شهرها وجود داشته‌اند، این مکان احتمالاً بهترین محل است؛ با این حال، در این منطقه آتشفشان‌های فعال وجود ندارد. تنها آتشفشانی که می‌تواند این تخریب را ایجاد کرده باشد، کوه بنتال است. متأسفانه برای مدافعان مسلمان و مسیحی، این آتشفشان یک آتشفشان خفته است و برای صدها هزار سال چنین بوده است.

بعد از وقوع رویدادها، ادعا کردن آسان‌تر است؛ برای مثال، من می‌توانم انواع ادعاها را در مورد تخریب پمپئی مطرح کنم و بگویم خدای خیالی‌ام یاهورو پمپئی را دو هزار سال پیش نابود کرد زیرا مردم پمپئی بیشتر لباس‌های قرمز به تن می‌کردند تا سبز و یاهورو رنگ قرمز را نمی‌پسندد. حتی اگر داستان لوط صحیح بود، ساختن داستان بعد از وقوع رویدادها کار جالبی نیست.

مانند داستان لوط، قرآن نیز داستان نوح را با چند تفاوت جزئی به عاریت گرفته است. در قرآن، گفته شده است که ده نسل بین آدم و نوح وجود داشته است، طبق این حدیث پذیرفته شده:

«آیا آدم پیامبر بود؟»

محمد پاسخ داد، «بله.»

مرد پرسید، «چه مدت بین او و نوح فاصله بود؟»

محمد پاسخ داد، «ده قرن [نسل].»

(صحیح ابن حبان، حدیث ۶۱۹۰)

قرآن می‌گوید نوح تا سن ۹۵۰ سالگی زندگی کرد، بنابراین می‌توان به‌طور منطقی فرض کرد که کل مدت زمان بین آدم و نوح حدود ده هزار سال بوده است. ادعای اسلامی این است که از آنجا که زمان بسیار طولانی بود، مردم دنیا قوانین و قواعدی که توسط آدم تعیین شده بود را فراموش کردند و شیطان در این مدت مردم را گمراه کرد. از آنجا که خدا نتوانست مردمش را تحت کنترل داشته باشد و نمی‌توانست به‌طور مستقیم با مردم ارتباط برقرار کند، نوح را برای نجات فرستاد:

«و به یقین، نوح را به سوی قومش فرستادیم، [گفتن]، 'من برای شما هشداردهنده‌ای آشکارم. که جز از الله نپرستید. به

یقین، از عذاب روزی دردناک بر شما می‌ترسم.'» (سوره ۱۱:۲۵-۲۶)

اگر کسی امروز چنین ادعایی کند، به‌طور واضح با شک و تردید مواجه خواهد شد، و مردم نوح نیز همین‌طور بودند:

«پس از میان کسانی که به او کفر ورزیدند گفتند، 'ما جز تو را مردی مانند خود نمی‌بینیم، و نمی‌بینیم که هیچ‌کس غیر از پایین‌ترین ما را پیروی کند و در ابتدا پیشنهاد. و در تو هیچ برتری نسبت به ما نمی‌بینیم. بلکه فکر می‌کنیم تو دروغ‌گو هستی.'» (سوره ۱۱:۲۷)

پرسیدن این سوالات از نوح اشتباهی ندارد. به جای ارائه شواهد به این مردم، الله تصمیم به نابودی آنها گرفت و به نوح دستور داد کشتی بسازد:

«و کشتی را تحت نظر و الهام ما بساز و به کسانی که ظلم کرده‌اند چیزی مگو. به یقین، آنها غرق خواهند شد.» (سوره ۱۱:۳۷)

خدا تا حدی انتقامجو است که به نوح دستور می‌دهد از او درخواست نکند که این مردم را ببخشد، کسانی که تنها به دنبال شواهد بیشتری از وجود او هستند در برابر ادعاهای عجیبی از یک پیرمرد. اما نه، چه کسی می‌تواند با این خداوند مستبد و نسل‌کش منطقی باشد؟ نه تنها این خداوند به خاطر این ادعاهای عجیب شما را مجازات می‌کند، بلکه در تخریب یک دنیای کامل از حیوانات که هیچ ارتباطی با این نزاع انسان-خدا ندارند، هیچ مشکلی نمی‌بیند.

«گفتیم، 'بر روی کشتی از هر [موجود] دو جفت و خانواده‌ات را بار کن، به جز کسانی که به آنها گفته شده است، و [شامل کن] هر کسی که ایمان آورده است.'» (سوره ۱۱:۴۰)

خداوند نه تنها یک جفت از هر حیوان را نجات داد، بلکه سوالی که پیش می‌آید این است که میلیون‌ها حیوانی که از کشتی نوح جا مانده بودند، چه شدند؟ و چرا اصلاً این حیوانات را نجات داد؟ آیا نمی‌توانست با جادو کردن (معجزه کردن)، این حیوانات را دوباره خلق کند؟ او احتمالاً بیشتر مشغول نابودی حیوانات بود تا خلق آنها.

برخلاف سنت‌های کتاب مقدس، مسلمانان خوشبخت هستند که محمد آن را سیل جهانی ننامید، که واضح است که امکان‌پذیر نیست زیرا در کل کره زمین آب کافی برای غرق کردن تمام سیاره وجود ندارد.

مسلمانان و مسیحیان ادعا می‌کنند که این داستان‌ها به ما می‌آموزند که چگونه زندگی کنیم. اگر به این داستان‌ها به‌طور خنثی نگاه کنید، خواهید دید که اگر چیزی را یاد می‌دهند، این است که چگونه این خداوند نسبت به مسائل ظاهراً جزئی مانند همجنس‌گرایی و بی‌باوری بسیار بی‌رحم، ناعادلانه و مستبد است. اگر در شهر شما همجنس‌گرایی وجود داشته باشد، او کل شهر را نابود خواهد کرد. اگر در شهر شما بی‌خدایانی وجود داشته باشد، او تمام شهر را با سیل ویران می‌کند، و نه تنها بی‌باوران را خواهد کشت، بلکه تمام حیوانات در آن منطقه را نیز نابود خواهد کرد. با نگاه به آیه زیر، به نظر می‌رسد این خداوند بدتر از استالین و هیتلر با استروئیدها است:

«و چه بسیار از نسل‌های بعد از نوح را نابود کردیم. و پروردگارت، نسبت به گناه‌کاران، به اندازه‌ای آگاه و بینا است.» (سوره

صرفاً شرور

در تاریخ ۱۰ ژانویه ۲۰۱۸، پاکستانی‌ها با خبر وحشتناک یک دختر ۷ ساله به نام زینب بیدار شدند که ربوده شده و سپس مورد تجاوز، قتل و در کنار خیابان مانند زباله رها شده بود. کل کشور در شوک فرو رفت و تظاهراتی در سطح ملی برپا شد. همه شروع به سرزنش دولت کردند که اجازه داده بود یک سیستم فاسد وجود داشته باشد که در آن کودکان و زنان ما ایمن نیستند. بدتر از همه، این دختر بی‌گناه در راه مدرسه‌ای بود که قرآن یاد می‌گرفت. والدینش نیز در مکه در حال انجام مناسک حج بودند. بنابراین، این دختر به نوعی از آنهایی که به طور خاص وقت خود را برای این خدا اختصاص داده بودند، بهتر بود.

بدیهی است که ما باید همگی شوکه شویم و دولت‌هایمان را مجبور کنیم که جامعه بهتری برای شهروندان خود بسازند. اما آیا اکثریت پاکستانی‌ها به خدایی معتقد نیستند که قادر مطلق است و می‌تواند هر چیزی را انجام دهد؟ ما تنها دولت را برای فساد سرزنش می‌کنیم، اما حداقل دولت نمی‌دانست که جرم در حال وقوع است. **این خدا که قادر مطلق است، در آسمان‌ها نشسته و کل ماجرا را تماشا می‌کرد و هیچ کاری نکرد.** بدیهی است که به عنوان بی‌خدایان نمی‌توانیم خدا را سرزنش کنیم، اما چرا کسانی که به خدا ایمان دارند این را زیر سوال نمی‌برند؟ کسانی که سوال می‌پرسند با انتقادات شدید از «علما» مواجه می‌شوند یا با بیانیه‌های مبهم فلسفی مانند «خدا به شما اراده آزاد داده است» روبرو می‌شوند. این توضیح «اراده آزاد» مشکلات زیادی ایجاد می‌کند، اما بیشتر مسلمانان زحمت نمی‌کشند که آن را زیر سوال ببرند. چرا باید این خدا که قادر مطلق و رحیم است، اراده آزاد یک جنایتکار کودک‌آزار و قاتل را بر اراده آزاد یک دختر بی‌گناه ۷ ساله برای زنده ماندن ترجیح دهد؟

علاوه بر این، این اراده آزاد زمانی به هم می‌ریزد که خدا واقعاً اراده «بد» انسان‌ها را نقض می‌کند، زمانی که او گهگاه مداخله کرده و معجزات انجام می‌دهد. ما همه از این معجزات شنیده‌ایم که یک قربانی قتل به طور معجزه‌آسا با برخی مداخله‌های الهی نجات پیدا می‌کند. پس در آنجا چه اتفاقی برای عدم نقض اراده آزاد قاتل می‌افتد؟ این مثال واضحی از منطق دایره‌ای است که مسلمانان و سایر مومن‌ها از آن استفاده می‌کنند. زمانی که خدا تصمیم به مداخله در برخی موارد می‌گیرد، سوال این است که چگونه او تصمیم به مداخله می‌گیرد. گاهی او اراده یک قاتل را محافظت می‌کند، گاهی یک فرد از نظر اخلاقی فاسد را از کشته شدن نجات می‌دهد و گاهی هیچ کاری برای نجات یک کودک بی‌گناه و کاملاً اخلاقی از تجاوز و قتل انجام نمی‌دهد. برخی مسلمانان نیز ادعا می‌کنند که این ممکن است مجازات از سوی خدا باشد، که شاید والدین او بد بودند و خدا آنها را با اجازه دادن به قتل دخترشان تنبیه کرده است. حتی اگر اینطور باشد، چرا باید یک دختر بی‌گناه را به خاطر گناهان والدینش مجازات کرد؟ این به سادگی منطقی نیست، اما دویست میلیون مسلمان پاکستانی هیچ مشکلی با این موضوع نمی‌بینند.

مشکلات دیگر خدا یا شاید هم مشکلات دیگر با ایده ی خدا

این ایده که خداوند قادر مطلق است مشکلات زیادی به وجود می‌آورد. خداوند ما را بیمار (اشتباه‌پذیر و غیر اخلاقی) خلق کرده، اما می‌خواهد که ما سالم باشیم؟ این مانند این است که من کسی را با یک دست بسازم و کارهایی را به او محول کنم که فقط افراد با دو دست قادر به انجام آن هستند. خداوند عمداً انسان‌ها را اشتباه‌پذیر ساخته است اما می‌خواهد ما بدون خطا باشیم.

این خداوند بیماری‌هایی را در انسان‌ها قرار می‌دهد و سپس از مردم می‌خواهد که به او دعا کنند تا او آن‌ها را شفا دهد، بدون هیچ مدرکی از اینکه کسی واقعاً درمان شده باشد. وقتی مردم به پزشکان می‌روند تا درمان شوند، تعجب می‌کنم که آیا این افراد در حال

مخالفت با اراده خداوند هستند؟ اگر خداوند به شما سرطان داده است، باید آن را به عنوان اراده او بپذیرید؛ چرا باید در برابر خواسته‌ها و آرزوهای او شورش کنید؟

این خداوند به قدری می‌خواهد که پرستش شود که اگر ما ۲۴ ساعته و ۷ روز هفته او را تحسین نکنیم، ما را برای ابد در آتش جهنم می‌سوزاند و شکنجه می‌کند. خوب، شاید خالق من موجودی خودشیفته است، اما حتی نمی‌خواهد هیچ مدرکی از وجودش ارائه دهد. بهترین راه برای اطلاع‌رسانی در مورد وجودش، «وحی» به مردانی بود که برده و کنیز و عروس بچه داشتند. خوب، شاید نتوانست افراد بهتری پیدا کند، اما چرا ۱۴۰۰ سال پیش متوقف شد و انتظار داشت که تمام نسل‌های بعدی به آن ایمان بیاورند؟ شاید او خواست که در همان زمان متوقف شود، اما چرا نمی‌توانست زبانی بهتر از عربی (در مورد قرآن) برای ارتباط با بقیه بشریت پیدا کند، زبانی که به راحتی تحریف و اشتباه تفسیر می‌شود؟ او به خوبی در زندگی جنسی محمد دخالت می‌کند و وحی به وحی ارسال می‌کند که با چه کسی باید بخوابد و با چه کسی نباید بخوابد، اما به نیک‌ترین افراد امروزی که در حال شک در مورد وجودش هستند، که شک‌هایشان آن‌ها را برای ابد به جهنم خواهند برد، ظهور نمی‌کند.

فصل پنجم

شخصیت (کاراکتر) محمد

درک این موضوع نسبتاً آسان است، اما توضیح اینکه چرا اکثر مسلمانان واقعاً معتقدند که محمد بهترین الگوی بشریت است، دشوار است. تنها پاسخی که می‌توانم به ذهنم برسد، «جهل» است. بیایید زندگی محمد را کمی دقیق‌تر بررسی کنیم.

خشن

زمانی که من پسرچپ‌ای بودم که تحت تأثیر اسلام بزرگ می‌شدم، به من گفته شد که محمد آن‌قدر مهربان و دلسوز بود که روزی به زن بیمارِ کهنه‌ای که زباله‌ها را به سمت او می‌انداخت، رسیدگی کرد. البته، این داستان زیباست و آدم به چنین فردی دل می‌بازد؛ اما حقیقت کاملاً متفاوت است. این داستان از زنی بدطینت که هر روز زباله‌ها را به سمت محمد می‌انداخت و به طور ناگهانی بیمار می‌شود، در هیچ‌یک از متون اسلامی حتی در بی‌طرفانه‌ترین آنها یافت نمی‌شود. داستان‌هایی از افرادی که زباله‌ها را به درب محمد پرتاب می‌کردند وجود دارد، اما محمد هرگز به دیدار آنها نرفت. من آن‌قدر از حقیقت شوکه شدم که وقتی برای اولین بار با این نتایج در تحقیق خود روبرو شدم، تقریباً دچار بحران عصبی شدم. زمانی که فهمیدم محمد جنگ‌هایی به راه انداخته و مسئول مرگ‌های زیادی از انسان‌ها بوده است، احساس توهین، فریب و دروغ‌گویی کردم؛ این داستان‌ها به سادگی در مدارس پاکستانی به ما آموزش داده نمی‌شد.

اولین قربانیان سیاسی محمد شاعران بودند. وقتی محمد در اوایل کار خود و در حال گسترش پیام «خدا» بود، با انتقادات و مخالفت‌های شدیدی روبرو شد. به جای ستاره‌های راک و بازیگران، افراد تأثیرگذار آن زمان نویسندگان و شاعران بودند که می‌توانستند دیدگاه‌های مردم را تغییر دهند. اگر به آن فکر کنید، محمد نیز نویسنده بزرگی بود که یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌های جامعه بشری را با نوشتن کتابی به طول حدود پانصد صفحه‌ای، یعنی قرآن، آغاز کرد. اکنون درباره برخی از منتقدانی که به‌خاطر ابراز نظرات خود علیه حزب سیاسی جدیدی به نام اسلام سرشان بریده شد، می‌نویسم.

بر اساس کتاب «زندگی محمد» ابن‌اسحاق، قبل از هجرت محمد (هجرت از مکه به مدینه)، النضر بن الحارث به انتقاد از محمد می‌پرداخت و یک‌بار گفت: «به خدا، محمد نمی‌تواند داستانی بهتر از من بگوید و سخنان او فقط افسانه‌های قدیمی است که او نیز کپی کرده است.» نضر همان کاری را انجام می‌دهد که همه سیاستمداران امروز انجام می‌دهند – انتقاد از مخالفان خود. او ادعا می‌کند که مهارت‌های داستان‌گویی‌اش از محمد برتر است و چون او داستان‌های تخیلی نوشته است، پیشنهاد می‌کند که داستان‌هایی که محمد تعریف می‌کند نه تنها تخیلی است بلکه در واقع از نویسندگان دیگر است. **نضر به خاطر توهین به محمد به شدت مجازات شد؛ در جنگ بدر در سال ۶۶۲ میلادی، نضر به اسارت درآمد و به فرمان محمد به اعدام محکوم شد.** در آن زمان معمول بود که برای جان‌های اسیران باج تعیین شود، اما هیچ باجی برای جان نضر تعیین نشد و او اعدام شد. واضح است که محمد واقعاً از این شاعر بیزار بود. منتقد دیگری از محمد، عقبه بن ابی معیط، نیز پس از جنگ بدر به اسارت درآمد و سرش بریده شد.

قتل النضر زنجیره‌ای از وقایع را آغاز کرد که در آن محمد به‌طور سیستماتیک همه مخالفان و منتقدان خود را از طریق خشونت خاموش کرد. از قتل النضر، ابوافک شعری در انتقاد از محمد نوشت، پس محمد چه کرد؟ او دستور داد تا او را ترور کنند و او کشته شد.

ناخشنود از قتل ابوافک، اسماء بنت مروان شعری علیه محمد نوشت. ابن‌اسحاق با افتخار درباره خرد محمد می‌گوید و شرح می‌دهد که چگونه قتل این شاعر زن به نفع اسلام بود و اینکه قبیله‌ی اسماء پس از قتل او به اسلام گرویدند. اسماء شعری نوشت که مکیان را به خاطر باور به پیام فردی غریبه (محمد) و عدم مجازات او مورد انتقاد قرار داد. وقتی محمد درباره این موضوع اطلاع پیدا کرد، پرسید: «کیست که مرا از دختر مروان رهایی بخشد؟» یکی از اعضای قبیله‌ی اسماء برای انجام این کار داوطلب شد. او به خانه‌ی اسماء نفوذ کرد و او را در حال خواب با کودکی کوچک روی شکمش یافت. او به آرامی کودک را کنار زد و زن را در خواب [وحشیانه] کشت. من از این که نویسنده نوشته است که این مجری اراده‌ی خدا «به آرامی» کودک را کنار زد، خوشم آمد، انگار می‌خواهد به ما بگوید که تصمیم به کشتن زن آخرین چاره بوده است. اگر این مرد یک قاتل بی‌رحم و شرور بود، احتمالاً کودک را همراه با مادرش می‌کشت. **چقدر از او**

بخشنده است. وقتی قاتل امیه آمد و به محمد گفت که چه کرده است، پرسید که آیا مجازات بدی از جانب خداوند خواهد دید. محمد پاسخ داد: «دو بز با سرهایشان به هم نمی‌زنند.» (یعنی خیر)

اسماء پنج پسر داشت و قبیله‌اش پس از مرگ او به اسلام گرویدند. چه کسی می‌گوید مسلمانان اسلام را از طریق ترور گسترش نمی‌دهند؟

داستان جالب دیگری از خشونت‌های محمد، داستان کعب بن الاشرف است. کعب یکی از رهبران یهودی در مکه بود که پس از نابودی قریش، ناامید شد و اشعاری علیه محمد و مسلمانان نوشت. اگر به اشعار نگاه کنید، نسبتاً ملایم است؛ اما محمد هیچ انتقادی یا مخالفتی را نمی‌پذیرفت. او گروهی از پنج قاتل را گردآوری کرد، یکی از آنها برادر ناتنی کعب، ابی‌نایله بود. با توجه به پیچیدگی‌های عملیات، ابی‌نایله گفت: «ای پیامبر خدا، ما در این موضوع باید دروغ بگوییم.» پیامبر پاسخ داد: «هر چه می‌خواهید بگویید. در این موضوع آزادید.»

همانطور که می‌بینید، محمد در پی‌گیری اهداف خود از دروغ گفتن ابایی نداشت. به نظر او، دروغ گفتن کاملاً صحیح است به شرطی که به نفع شما باشد. این ابزار طلایی برای سیاستمداران است چون آنها عاشق دروغ گفتن هستند، پس چرا آن را با الهام الهی توجیه نکنند؟ مسلمانان ممکن است بگویند که ما همه دروغ می‌گوییم و دولت‌های ما هم همیشه دروغ می‌گویند؛ اما دولت‌ها ادعای الگو بودن الهی برای همه بشریت ندارند.

ابی‌نایله به خانه‌ی کعب رفت و با ابراز ناراضی از تاکتیک‌های محمد دروغ گفت، به وضوح برای کسب اعتماد کعب. این باعث شد کعب به تغییر عقیده ابی‌نایله ایمان بیاورد. ابی‌نایله پیشنهاد داد که مقداری اسلحه به عنوان هدیه به خانه‌ی کعب بیاورد، که او پذیرفت. وقتی شب فرا رسید، ابی‌نایله به همراه دوستش به سه قاتل دیگر پیوست و با مقداری اسلحه به خانه‌ی کعب برگشت و او را کشتند. ابی‌نایله سر کعب را برای محمد به عنوان مدرک آورد. این دین چیزی جز دین صلح نیست. وقتی می‌بینیم که داعش و طالبان مخالفان خود را سر می‌برند، فکر می‌کنید از کجا الهام می‌گیرند؟ اسلام داعش و طالبان واقعاً همان اسلام محمد است. اسلام به ظاهر معتدل که در کشورهای مدرن مانند ترکیه و پاکستان مشاهده می‌کنیم، محصول قرن بیست و یکم است.

بر اساس دستورات محمد، امیر بن امیه به شدت در تعقیب ابو سفیان بود تا او را بکشد. وقتی او شکست خورد و به دنبال او افتاد، به غاری پناه برد که در آنجا با یک چوپان بدوی یک‌چشمی روبرو شد. امیه خود را معرفی کرد و چوپان به او پاسخ داد که در حالی که می‌خواند: «تا زمانی که زنده‌ام، مسلمان نخواهم شد / و به ایمان مسلمانان ایمان نخواهم آورد.» آن مرد بدبخت نمی‌دانست که این مسلمانان اولیه چقدر می‌توانند خشن باشند. امیه منتظر شد تا چوپان بخوابد و وقتی خوابش برد، گفت: «به سمت او رفتم و او را به بدترین نحوی که کسی تاکنون کشته شده است، کشتم. به سمت او خم شدم، انتهای کمانم را در چشم خویش فرو کردم و آن را به پایین فشار دادم تا از پشت گردنش بیرون آمد.» وقتی امیه برگشت و داستان را به محمد گفت، به جای اینکه آیه‌ای از «در دین هیچ اجباری نیست» را برای امیه بازگو کند، محمد گفت: «خوب انجام دادی.»

آسان است که بفهمیم چرا مسلمانان مدرن به اسلام به عنوان دین صلح و محمد به عنوان بهترین انسان‌ها باور دارند؛ این فقط جهل است. در حین تحقیق در این فصل، از اعضای خانواده و برخی دوستان نزدیکم پرسیدم که آیا چیزی درباره‌ی انصر یا اسماء بنت مروان می‌دانند یا اینکه داستان چوپان یک‌چشمی را شنیده‌اند. هیچ‌کدام از آنها چیزی درباره‌ی آنها نمی‌دانستند، اما همه درباره‌ی داستان زنی که زباله‌ها را به سمت محمد پرتاب می‌کرد، اطلاع داشتند. مسلمانان به طور سیستماتیک دروغ می‌شنوند و تا زمانی که قادر به یافتن پاسخ‌های خود می‌شوند، علاقه خود را از دست می‌دهند.

زن بارگی

در طول تاریخ بشر، مردان سه چیز را بیش از هر چیز دیگری می‌خواسته‌اند: قدرت، زنان، و میراث. ما قبلاً دیده‌ایم که محمد برای به دست آوردن قدرت چه میزان خشونت را به کار برد؛ حالا ببایید به دیگر فتح محمد، یعنی زنان، نگاه کنیم. اگر محمد شخص دیگری در تاریخ بود، مثلاً یک پادشاه یا یک دانشمند، احتمالاً ما به زندگی جنسی او توجه زیادی نمی‌کردیم، اما محمد به عنوان الگوی

تمام بشریت شناخته می‌شود، بنابراین مهم است که به زندگی شخصی او نه تنها از جنبه عمومی بلکه از جنبه خصوصی نیز نگاهی بیندازیم. محمد تنها همسر نداشت بلکه کنیزانی نیز داشت، بنابراین به تمام آنها به عنوان زنان در زندگی محمد اشاره می‌کنم.

زن اول

بیابید به زندگی محمد از نظر زنان نگاه کنیم. پیش از ادعای نبوت، محمد با زن قریشی ثروتمند و مستقل به نام خدیجه ازدواج کرد. خدیجه یک تاجر موفق بود که در سن ۴۰ سالگی از محمد که آن زمان تنها ۲۵ ساله بود، خواستگاری کرد. آنها در سال ۵۹۴ میلادی ازدواج کردند. نگاهی به موفقیت و زندگی خدیجه تصویری خوب از او به ما می‌دهد، هرچند اطلاعات درباره او از منابع اسلامی به دست آمده است. خدیجه به وضوح فردی قوی، ثروتمند، بزرگتر و احتمالاً در رابطه‌شان مسلط بود.

محمد تا زمان مرگ خدیجه در حدود ۲۵ سال بعد در سال ۶۱۹ میلادی به او وفادار ماند. در آن زمان محمد پنجاه ساله بود. من اغلب به این فکر می‌کردم که چرا محمد، که بعد از مرگ خدیجه چندین بار ازدواج کرد، در زمان حیات خدیجه با کسی ازدواج نکرد یا رابطه‌ای (یا حداقل چیزی که ما نمی‌دانیم) نداشت. احتمالاً خدیجه او را طلاق می‌داد اگر او به دنبال داشتن رابطه یا ازدواج دوم بود.

تا جایی که می‌دانیم، محمد به خدیجه وفادار ماند و پس از مرگش نیز ابراز محبت به او می‌کرد، به حدی که روزی به عایشه گفت:

«شنیدم پیامبر گفت: مریم دختر عمران بهترین زنان [در دوران خودش] بود و خدیجه بهترین زنان [در این امت] است.» (بخاری، جلد ۴، کتاب ۵۵، شماره ۶۴۲)

خدیجه اولین فردی بود که به اسلام گروید. ممکن است محمد او را دوست داشت، بنابراین احساس نیاز به ازدواج با زنان دیگر نداشت، که این سوال دیگری را مطرح می‌کند: آیا او زنان دیگرش را که تا زمان مرگش به ازدواج با آنها ادامه داد، دوست نداشت؟ احتمال دوم این است که او نمی‌توانست خطر ناراحت کردن خدیجه را بپذیرد و احتمالاً وسایل یا نفوذی برای ازدواج با زنان دیگر نداشت. این مشکل به وضوح پس از مرگ خدیجه حل شد و او به ناگاه خود را در موقعیتی بسیار تأثیرگذار دینی یافت. هیچ‌یک از این دو احتمال برای پیامبر خدا خوب نیست زیرا نشان می‌دهد او خواسته‌های خود را زمانی که فرصتی پیش می‌آید، برآورده می‌کند.

زن دوم

درباره سوداء بنت زمعه نوشته‌های زیادی وجود ندارد؛ با این حال، بر اساس نقل‌های آل‌طبری، او دومین همسر محمد بود. برخی مورخان درباره ترتیب ازدواج‌های محمد اختلاف نظر دارند و برخی بر این باورند که عایشه دومین همسر محمد بود. به هر حال، همه مورخان موافقت می‌کنند که محمد قبل از عایشه با سوداء رابطه زناشویی برقرار کرد، زیرا عایشه برای ازدواج هنوز بسیار جوان بود. سوداء زنی قد بلند و سیاه‌پوست بود که محمد از او خواستگاری کرد. سوداء موافقت کرد و آنها در ماه‌های آوریل یا مه سال ۶۲۰ میلادی ازدواج کردند. علت واقعی ازدواج محمد با سوداء مشخص نیست، چرا که او نه جوان بود و نه زیبا به گفته بخاری. احتمالاً محمد تحت تأثیر سختی‌هایی که سوداء در پذیرش اسلام تحمل کرده بود، قرار گرفت و خواست تا او را «پاداش» دهد. به هر حال، به وضوح ازدواج با زن دیگر پس از بیوه شدن مشکلی ندارد. نکته ناراحت‌کننده این است که بعداً محمد از سوداء بی‌علاقه شد و او به نفع عایشه نادیده گرفته شد.

زن سوم

پس از مرگ خدیجه، به نظر می‌رسد که مأموریت محمد این بود که تا جایی که ممکن است با زنان زیادی ازدواج کند. پس از ازدواج با سوداء در سال ۶۲۰ میلادی، او به طور همزمان در همان سال با عایشه بنت ابی‌بکر (ابوبکر) ازدواج کرد (عایشه در آن زمان ۶ ساله بود)، اما ازدواج تا سال ۶۲۳ میلادی و زمانی که عایشه ۹ ساله شد، با او رابطه‌ی جنسی نداشت. عایشه دختر نزدیک‌ترین دوست محمد، ابی‌بکر بود که او اغلب او را برادر خود می‌نامید. برخی از علمای اسلامی از این واقعیت آنقدر خجالت‌زده هستند که منکر می‌شوند که عایشه در زمان برقراری رابطه جنسی با محمد، ۹ ساله بوده است. احادیث معتبری وجود دارد که مسلمانان آن‌ها را قبول دارند، مانند موارد زیر:

«خدیجه سه سال پیش از هجرت پیامبر به مدینه درگذشت. او دو سال در آنجا ماند و سپس با عایشه در حالی که دختر بچه‌ای ۶ ساله بود، ازدواج کرد و این ازدواج را زمانی که او ۹ ساله بود، با رابطه‌ی جنسی همراه کرد.» (بخاری)

«[عایشه روایت کرده است] پیامبر در حالی که او ۶ ساله بود با او ازدواج کرد و وقتی او ۹ ساله بود، ازدواج خود را با سکس همراه کرد و سپس او به مدت نه سال [یعنی تا مرگ پیامبر] با او بود.» (بخاری)

«[عایشه روایت کرده است] من با عروسک‌ها در حضور پیامبر بازی می‌کردم و دوستان دخترم نیز با من بازی می‌کردند. وقتی پیامبر خدا وارد [محل سکونت من] می‌شد، آنها پنهان می‌شدند، اما پیامبر آنها را صدا می‌کرد تا به من بپیوندند و با من بازی کنند. [بازی با عروسک‌ها و تصاویر مشابه ممنوع است، اما برای عایشه در آن زمان که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، مجاز بود.]» (بخاری)

چگونگی این ازدواج به طور مفصل‌تری در تفسیر طبری توصیف شده است:

«مادرم به نزد من آمد در حالی که در حال نوسان در نوسان‌گر بین دو شاخه بودم و مرا پایین آورد. جمیه، پرستار من، مسئولیت را بر عهده گرفت و صورتم را با آب شست و شروع به هدایت من کرد. وقتی به در رسیدیم، توقف کرد تا بتوانم نفس بکشم. سپس من را به درون بردند در حالی که پیامبر خدا بر روی تختی در خانه ما نشسته بود. [مادرم] مرا بر روی پای او نشانده و گفت: "اینها خویشتانان تو هستند. خداوند آنها را با تو و تو را با آنها برکت دهد!" سپس مردان و زنان برخاستند و رفتند. پیامبر خدا ازدواج خود را با من در خانه ما هنگامی که ۹ ساله بودم، consummate (با سکس همراه کرد) کرد.» (طبری)

من نمی‌توانم تصور کنم که آن دختر بچه باشم؛ آیا کسی می‌تواند تصور کند که اجازه دهد مردی ۵۳ ساله به خانه‌شان بیاید و با دختر ۹ ساله‌شان رابطه جنسی برقرار کند؟ برخی مسلمانان این احادیث و بسیاری از احادیث مشابه از منابع معتبر مانند صحیح بخاری، صحیح مسلم، ابوداود، نسائی و غیره را مورد مناقشه قرار می‌دهند. با این حال، زمانی که به موضوعات غیرمنزاع می‌رسد، آنها با این منابع کلا مشکلی ندارند. من معتقدم که این برخورد مسلمانان و علمای مسلمان بسیار ریاکارانه است؛ هیچ شکی نباید وجود داشته باشد که عایشه در زمان ازدواج با محمد ۶ ساله بود و در زمان رابطه جنسی ۹ ساله بود. در دنیای امروز، این عمل به هیچ وجه کمتر از جرم وحشتناک و مستحق حبس نمی‌باشد. عایشه تا زمان مرگ محمد همسر او بود، زمانی که ۱۸ ساله بود.

زن چهارم

دو سال پس از ازدواج با عایشه، محمد به ازدواج با دختر دومین دوست نزدیکش، عمر، به نام حفصه بنت عمر، در ژانویه یا فوریه ۶۲۵ میلادی پرداخت. حفصه به خاطر حفظ قرآن شناخته شده است، که بعدها در زمان خلافت عثمان به کتابی تبدیل شد. حفصه در نوامبر ۶۶۵ میلادی درگذشت.

زن پنجم

پنجمین همسر محمد زینب بنت خزیمه بود که به عنوان «مادر فقرا» نیز شناخته می‌شود. محمد در فوریه ۶۲۵ میلادی با او ازدواج کرد، پس از آنکه شوهرش در جنگ بدر در سال ۶۲۴ میلادی درگذشت. اطلاعات زیادی درباره زینب وجود ندارد، زیرا او بلافاصله پس از ازدواج با محمد درگذشت. او روزی آخرین مقدار آرد خود را به یک گدا داد و خود شب بدون غذا ماند، به همین دلیل به «مادر فقرا» معروف شد. محمد از سخاوت او تحت تأثیر قرار گرفت و بلافاصله پس از آن با او ازدواج کرد. زینب در سال ۶۲۵ میلادی یا ۶۲۷ میلادی درگذشت.

زن ششم

پس از ازدواج با زینب، محمد در آوریل ۶۲۶ میلادی با هند بنت ابی‌امیه ازدواج کرد. با وجود فوت زینب، محمد هیچ نشانه‌ای از کاهش فعالیت نشان نداد. هند، بیوه‌ای زیبا با چهار فرزند کوچک بود. شوهرش در جنگ احد در مارس ۶۲۵ میلادی درگذشته بود. پس از فوت شوهرش، هر دو عمر و ابی‌بکر به او پیشنهاد ازدواج دادند، اما او نپذیرفت، که نشان‌دهنده احترام و خواستگاری او بود. وقتی محمد به او پیشنهاد ازدواج داد، او تردید کرد و گفت که ممکن است نسبت به داشتن همسران دیگر از او حسادت کند. محمد موفق شد او را قانع کند که با او ازدواج کند و آنها در سال ۶۲۶ میلادی ازدواج کردند. در باور شیعه، هند به عنوان مهم‌ترین همسر محمد پس از خدیجه شناخته می‌شود. تاریخ دقیق فوت هند مورد اختلاف است؛ با این حال، نزدیک‌ترین تخمین این است که او در حدود سال ۶۸۶ میلادی در سن ۸۵ سالگی درگذشت. او یکی از آخرین همسران زنده محمد بود.

زن هفتم

هفتمین زن در زندگی محمد غزیه بنت جابر بود. غزیه بیوه‌ای بود و پسری به نام شارق داشت. او به محمد پیشنهاد ازدواج داد و محمد در اوایل سال ۶۲۶ میلادی پذیرفت؛ اما وقتی او را دید، فکر کرد که او پیر است و بلافاصله او را طلاق داد. غزیه هرگز دوباره ازدواج نکرد.

زن هشتم

این ازدواج از نظر تاریخی، یکی از جنجالی‌ترین ازدواج‌های محمد تا این نقطه است. زینب بنت جحش با پسرخوانده محمد، زید بن حارثه، ازدواج کرده بود. به نقل از آل‌طبری، این واقعه چنین است:

روزی پیامبر خدا به جستجوی زید رفت. در آن زمان، پرده‌ای از پارچه بر روی در ورودی آویزان بود، اما باد آن پرده را بلند کرده بود به طوری که در ورودی آشکار شده بود. زینب در اتاق خود و بدون پوشش بود و پیامبر به او توجه کرد. پس از آن، او از نظر زید جذابیت خود را از دست داد.

پس از دیدن زینب نیمه برهنه، محمد از او شنیده شد که به خود می‌گفت:

«پاک است الله که دل‌ها را تغییر می‌دهد.»

این به وضوح نشان می‌دهد که محمد زینب را پس از دیدن او به صورت نیمه برهنه در غیاب شوهرش بسیار جذاب یافته است. به عنوان یک پسر خوب، زید با محمد مواجه شد و گفت اگر او زینب را دوست دارد، او را طلاق خواهد داد. محمد به او گفت: «زن خود را نگه‌دار.» واضح است که محمد به سادگی گفته بود که او زن زید را دوست دارد - «اما نگران نباشید که او را به من بدهید». مانند بسیاری از موارد دیگر، یک آیه به راحتی نازل شد:

«پس هنگامی که زید از او بی‌نیاز شد، ما او را به تو شوهر دادیم تا برای مؤمنان در مورد زنان پسرخوانده‌هایشان در زمانی که دیگر نیازی به آنها ندارند، سختی نباشد. و فرمان خدا باید انجام شود.» (قرآن ۳۳:۳۷)

شگفت‌آور است که زنان به طور مداوم به عنوان اشیاء مورد استفاده قرار می‌گیرند. این آیه می‌گوید که اگر پسرخوانده نیازی به همسرانش نداشته باشد، می‌تواند آنها را به پدرخوانده‌اش منتقل کند. این مانند این است که بگویید: «من دیگر به این کفش نیاز ندارم. اینجا، تو می‌توانی آن را داشته باشی!»

در آیه مشابه دیگری (قرآن ۳۳:۵۱) که الله به محمد می‌گوید می‌تواند با هر کسی که می‌خواهد بخوابد، عایشه یک بار اظهار کرد:

«من احساس می‌کنم که پروردگار شما در برآورده کردن آرزوها و خواسته‌های شما شتاب می‌کند.»

پس از آن که اجازه الهی برای برآوردن هوس‌های محمد آمد، محمد در مارس ۶۲۶ میلادی با زینب ازدواج کرد.

تحلیل انتقادی از کل این ماجرا به شرح زیر است:

۱. محمد عروس خود را می‌بیند و او را جذاب می‌یابد.

۲. او می‌داند که مردم این موضوع را نمی‌پذیرند، بنابراین آیه‌ای می‌سازد تا ازدواج با عروسی را قانونی کند و نهاد مهمی به نام «پسرخواندگی» را که برای هزاران سال به بشریت کمک کرده، زیر سوال ببرد.

کل این ماجرا برای مسلمانان شرم‌آور است. اکثر مسلمانان از این داستان مطلع نیستند، اما علما که از آن آگاه هستند، بهانه‌های مختلفی می‌آورند. یکی از رایج‌ترین بهانه‌ها این است که محمد باید نشان می‌داد که پسرخوانده‌ها مانند پسران واقعی نیستند، بنابراین همسرانشان عروس شما نیستند. اگر می‌خواهید این نکته را بیان کنید، به سادگی آن را بیان کنید؛ چرا باید خود را پاداش دهید و با آنها رابطه جنسی داشته باشید؟ چرا محمد نتوانست فقط بگوید: «پسرخوانده‌های شما پسران واقعی شما نیستند»؟

زن نهم

بعد از ازدواج محمد با زینب، اوضاع تغییر کرد و او جسورتر شد. شاید بعد از این که متوجه شد می‌تواند با ساختن یک آیه از هر چیزی فرار کند، تقریباً بدون هیچ مقاومتی به کار خود ادامه داد. فقط دو ماه بعد از ازدواج با زینب، او زن دیگری به نام ریحانه بنت زید ابن عمرو را وارد زندگی خود کرد. داستان ریحانه بسیار غم‌انگیز است. محمد تمام قبیله او، بنی قریظه، را قتل عام کرد و بعد از تصرف آن‌ها، بین ششصد تا نهصد مرد را از سن ۱۴ سال به بالا سر برید. معیار سر بردن هر مرد آن بود که موهای عانه داشته باشد، زیرا آن‌ها به عنوان مرد شناخته می‌شدند و بنابراین سر بریده می‌شدند. بدون توجه به دلیل حمله به قریظه، ما بر بی‌رحمی محمد و حمایت او از برده‌داری جنسی تمرکز خواهیم کرد.

اینجا اتفاقی که افتاد را شرح می‌دهیم:

۱. محمد یک قبیله را تسخیر می‌کند.

۲. محمد زنان را به عنوان برده‌های جنسی برای خود و دوستانش می‌گیرد.

تا به حال، بسیار شبیه به داعش. بعد از سر بردن شوهر ریحانه، محمد با رحمت از او خواستگاری کرد که او به دلیل احترام به شوهر کشته‌شده‌اش رد کرد. در عوض، محمد او را به عنوان برده نگه داشت. ریحانه جوان و زیبا بود و محمد در تلاش خود برای ازدواج با قربانی‌اش کوتاه نیامد. ریحانه در نهایت از زندگی به عنوان برده دست کشید، زیرا قطعاً سخت‌تر از یکی از همسران محمد بودن بود. مشخص نیست که آیا آن‌ها هرگز ازدواج کردند؛ اما مشخص است که پس از تسخیر قریظه، محمد ریحانه را به عنوان برده خود نگه داشت. از آنجایی که خداوند رابطه جنسی با برده‌های دختر را قانونی کرده بود، می‌توان فرض کرد که محمد او را به عنوان برده جنسی نگه داشت بر اساس این آیه:

"و [همچنین ممنوع است] زنان شوهردار، مگر آن‌هایی که دست راست شما مالک شده‌اند. [این] حکم خداوند بر شما است. و به شما حلال است [همه‌ی دیگران] به غیر از این‌ها، [به شرطی] که آن‌ها را [در ازدواج] با [هدایا از] اموال خود طلب کنید، خواستار عفت، نه رابطه جنسی نامشروع." (قرآن ۴:۲۴)

با توجه به آیه فوق، حدیث زیر را در نظر بگیرید:

ابوسعید الخدری (خدا از او راضی باشد-رضی الله عنهم) گزارش داد، "ما زنان اسیر گرفتیم و می‌خواستیم با آن‌ها 'عزل' کنیم [خروج آلت قبل از انزال درون واژن]. سپس از پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) درباره آن پرسیدیم و او به ما گفت، 'به راستی شما این کار را می‌کنید، به راستی شما این کار را می‌کنید، اما روحی که باید تا روز قیامت متولد شود باید متولد شود'."

از این حدیث مشخص است که رابطه جنسی با برده‌ها در نظر این پیامبر مهربان مشکلی نداشت. نه تنها نشان می‌دهد که رابطه جنسی با برده‌ها اشکالی ندارد، بلکه محمد به نظر می‌رسد هیچ مشکلی با فرزندان نامشروع ندارد.

از سلمان [بن الاکوع] روایت شده که گفت: "ما با فزاره جنگیدیم و ابوبکر فرمانده ما بود. او توسط پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) منصوب شده بود. وقتی که تنها یک ساعت با آب دشمن فاصله داشتیم، ابوبکر به ما دستور حمله داد. ما در آخر شب توقف کردیم تا استراحت کنیم، سپس از همه طرف‌ها حمله کردیم و به محل آب آن‌ها رسیدیم، جایی که نبردی رخ داد. برخی از دشمنان کشته شدند و برخی اسیر شدند. من گروهی از زنان و کودکان را دیدم. از ترس اینکه به کوه برسند قبل از من، یک تیر بین آن‌ها و کوه پرتاب کردم. وقتی تیر را دیدند، ایستادند. بنابراین من آن‌ها را آوردم، آن‌ها را همراهی کردم. در میان آن‌ها زنی از بنی فزاره بود. او یک کت چرمی پوشیده بود. همراه او دخترش بود که یکی از زیباترین دختران عرب بود. آن‌ها را تا ابوبکر بردم که آن دختر را به عنوان جایزه به من داد. بنابراین به مدینه رسیدیم. هنوز او را خلع نکرده بودم که پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) در خیابان به من رسید و گفت، 'آن دختر را به من بده، ای سلمان.' گفتم، 'ای پیامبر خدا، او مرا مجذوب کرده است. هنوز او را خلع نکرده‌ام.' روز بعد، پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) دوباره در خیابان به من رسید و گفت، 'ای سلمان، آن دختر را به من بده. خداوند پدرت را برکت دهد.' گفتم، 'او برای تو است، ای پیامبر خدا! به خدا قسم، هنوز او را خلع نکرده‌ام.' پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) او را به مردم مکه فرستاد و او را به عنوان فدیة برای تعدادی از مسلمانانی که در مکه اسیر شده بودند، تسلیم کرد."

هیچ اشاره دیگری به این دختر جوان وجود ندارد. این نشان می‌دهد که چگونه دختران برده در اسلام و توسط محمد رحیم رفتار می‌شدند، که می‌توانستید زنان را به عنوان کالا بدهید و بگیرید.

زن دهم

دهمین زن در زندگی محمد، جویریة بنت الحارث بود. جویریة نیز اسیر جنگی بود و تنها ۲۰ سال داشت که محمد قبیله او، بنی مطلق، را تسخیر کرد. دویست خانواده به اسارت گرفته شدند، به همراه دویست شتر، پنج هزار گوسفند و بز، و مقدار زیادی از اموال خانگی که به عنوان غنیمت گرفته شدند. اموال خانگی در یک حراج به بالاترین پیشنهاد دهنده فروخته شد. مانند همیشه، محمد از اسیران خواست که اسلام را بپذیرند یا برده او شوند. جویریة، که محمد به او علاقه ویژه‌ای داشت، موافقت کرد که در ازای آزادی صد زندانی، با محمد ازدواج کند؛ محمد موافقت کرد و آن‌ها در سال ۶۲۸ میلادی ازدواج کردند.

زن یازدهم

این یک فتح بزرگ برای محمد بود، زیرا رمله بنت ابوسفیان دختر دشمن سرسخت محمد، ابوسفیان، بود. او تحت تأثیر محمد قرار گرفت و می‌خواست با او ازدواج کند. آن‌ها در ژوئیه ۶۲۸ میلادی ازدواج کردند. ازدواج با دختر دشمنش یک حرکت سیاسی بزرگ بود. او تا زمان مرگ محمد به او وفادار ماند. رمله در سال ۶۶۴ میلادی درگذشت.

زن دوازدهم

صفیه بنت حبیب دوازدهمین زن در زندگی محمد بود و داستان او نیز یکی دیگر از داستان‌های غم‌انگیز است. صفیه از آخرین قبیله یهودی در عربستان و دختر رئیس قبیله حبیب بن اخطب بود. پس از شکست قبیله او در خیبر در سال ۶۲۸ میلادی، محمد دستور شکنجه شوهرش کنانه را صادر کرد تا اطلاعاتی درباره گنجینه بنی‌نضیر استخراج کند. وقتی که کنانه دیگر مفید نبود، محمد او را به محمد بن مسلمة داد که به تلافی برادرش سر کنانه را برید. محمد نه تنها شوهر صفیه را کشت، بلکه پدر و برادرش را نیز کشت. من در مورد درستی یا نادرستی محمد در کشتن کنانه سوال نمی‌کنم، زیرا مطمئنم کنانه نیز همین کار را با محمد می‌کرد؛ آنچه مهم است درک وضعیت صفیه است. حتی نگهبانان محمد می‌دانستند که این وضعیت غیرقابل قبول است و این زن ممکن است سعی کند به محمد آسیب برساند. هنگامی که پیامبر با صفیه خوابیده بود، ابایوب شب را در درگاه او گذراند. وقتی صبح پیامبر را دید، گفت: "خدا بزرگ

است." او یک شمشیر همراه خود داشت. به پیامبر گفت: "ای رسول خدا، این زن جوان تازه ازدواج کرده بود و تو پدر، شوهر و برادرش را کشتی، بنابراین به او اعتماد نداشتیم [که به تو آسیب نرساند]." پیامبر خندید و گفت: "خوب".

امروزه تصور اینکه زنی بتواند با مردی که تمام خانواده او را کشته و شهر او را تسخیر کرده ازدواج کند، تقریباً غیرممکن است، اما به هر حال، محمد در ژوئیه ۶۲۸ میلادی با او ازدواج کرد، شاید به اجبار. این اتفاق در مناطق تحت کنترل داعش رخ می‌دهد: پدران و شوهران را صبح بکشند، زنان تسخیر شده را شب ازدواج یا به بردگی بگیرند - و مسلمانان می‌گویند داعش اسلام نیست!

زن سیزدهم

سیزدهمین زن در زندگی محمد، میمونه بنت حارث الهلالية بود و در حالی که محمد در تسخیر زنان متوقف نشده بود، این ازدواج چندان جنجالی نبود. آن‌ها در سال ۶۲۹ میلادی ازدواج کردند و میمونه در سال ۶۸۰ یا ۶۸۱ میلادی درگذشت.

زن چهاردهم

ماریا بنت شمعون، معروف به ماریا القبطیه، یک برده قبطی بود که توسط مقوقس، حاکم مسیحی مصر، به محمد در سال ۶۲۸ میلادی همراه با خواهرش سیرین و هزار قطعه طلا هدیه داده شد. محمد او را به عنوان یک کنیز برای چندین سال نگه داشت، علیرغم اعتراضات همسرانش. او حداقل دومین برده جنسی محمد بعد از ریحانه (زن نهم) بود. محمد از پوست روشن و زیبایی ماریا خوشش آمد و به او دستور داد که خود را بپوشاند، اما با او رابطه جنسی داشت زیرا او ملک محمد بود. مشخص نیست چرا محمد بلافاصله با او ازدواج نکرد یا اصلاً ازدواج کرد. کسانی که استدلال می‌کنند که محمد احتمالاً در سال‌های بعد با ماریا ازدواج کرده نمی‌توانند توضیح دهند که چرا، برخلاف دیگر همسران محمد، ماریا به عنوان "ام المؤمنین" شناخته نمی‌شد؛ بلکه تنها به عنوان "ام ابراهیم" شناخته می‌شد. این نشان می‌دهد که محمد با او ازدواج نکرده و او را به عنوان برده جنسی خود نگه داشته بود. ماریا پنج سال بعد از مرگ محمد در سال ۶۳۷ میلادی درگذشت.

با این حال، منابع دیگر نشان می‌دهند که ماجرای ماریا رسوایی‌آمیز بوده است. بر اساس تفسیر جلالین، محمد به دیدار حفصه رفت، اما سپس برده‌اش ماریا القبطیه را دید. محمد به زیبایی او علاقه‌مند شد و به حفصه گفت که پدرش عمر او را فراخوانده است. وقتی حفصه به دیدار پدرش رفت، فهمید که او فراخوانده نشده است، بنابراین به خانه‌اش برگشت و محمد را در بستر با ماریا یافت. حفصه به شدت ناراحت شد و محمد به او دستور داد که سکوت کند. متأسفانه برای محمد، حفصه این ماجرا را به عایشه گفت، و این محمد را بسیار عصبانی کرد که گفت به مدت یک ماه به دیدار همسرانش نخواهد رفت. مانند همیشه، الله به کمک محمد آمد و به طور مناسب این آیه را به محمد نازل کرد:

"ای پیامبر، چرا آنچه را که خداوند بر تو حلال کرده، برای خوشنودی همسرانت بر خود حرام می‌کنی؟ و خدا آمرزنده و مهربان است." (قرآن ۶۶:۱)

برخی از علمای مسلمان ادعا می‌کنند که این آیه درباره ماریا نبوده، بلکه درباره عادت محمد به خوردن عسلی بود که بوی دهانش را بد می‌کرد. این بهانه بسیار بعید به نظر می‌رسد زیرا بوی بد دهان مسأله‌ای بسیار جزئی برای مداخله الله است. علاوه بر این، برای عسل از کلمه حلال استفاده نمی‌کنید. محمد از این آیه برای توجیه رابطه جنسی با ماریا استفاده کرد. برای اینکه حفصه و عایشه را تحت کنترل نگه دارد، آیه بعدی آن‌ها را بیشتر تهدید کرد:

"اگر شما دو [زن] به سوی الله توبه کنید، [بهتر است] زیرا دل‌هایتان منحرف شده است. اما اگر علیه او همکاری کنید، پس بدانید که الله حامی اوست، و جبرئیل و صالحان از مؤمنان و فرشتگان نیز کمک کنندگان او هستند." (قرآن ۶۶:۳)

می‌توان دید که چگونه الله به سرعت در زندگی جنسی محمد دخالت می‌کند. قطعاً مردم در آفریقا، استرالیا، و آمریکای شمالی و جنوبی در حال مرگ و رنج بودند، اما خالق میلیاردها کهکشان به توضیح رفتار جنسی محمد به همسرانش علاقه‌مند است.

منابع بیشتری ماریا را به عنوان کنیز محمد تأیید می‌کنند تا آن‌هایی که ادعا می‌کنند او همسرش بوده است، اما به هر حال، این رفتار حتی با استانداردهای اخلاقی امروز نیز مناسب نیست. سه ازدواج بعدی در دوره‌ای بین سال‌های ۶۲۷ تا ۶۲۹ میلادی اتفاق افتادند، زیرا تاریخ‌ها واضح نیستند.

زن پانزدهم

پانزدهمین زن در زندگی محمد، خوله بنت حذافه بود و آن‌ها در سال ۶۲۷ یا ۶۲۹ میلادی ازدواج کردند؛ با این حال، خوله پیش از اینکه ازدواج به مرحله آمیزش برسد، درگذشت.

زن شانزدهم

شانزدهمین زن در زندگی محمد، شرف بنت خلیفه بود؛ او نیز پیش از اینکه ازدواج به مرحله آمیزش برسد، درگذشت.

زن هفدهم

زن بعدی، سنا النشات بنت رفاعه (اسما)، بود که او نیز پیش از اینکه ازدواج به مرحله آمیزش برسد، درگذشت.

زن هجدهم

اطلاعات زیادی در مورد بنت جندب ابن دمره از جندع وجود ندارد به جز اینکه محمد با او ازدواج کرد، اما به زودی او را طلاق داد. نمی‌دانیم آیا این ازدواج به مرحله آمیزش رسید یا نه.

زن نوزدهم

زن بعدی در زندگی محمد، ملیکه بنت کاعب بود. آن‌ها در سال ۶۳۰ میلادی ازدواج کردند و ملیکه تا زمان مرگش به ازدواج با محمد ادامه داد.

زن بیستم

محمد در مارس ۶۳۰ میلادی با فاطمه العلیا ازدواج کرد. همسران محمد به او گفتند که او در مسجد به مردان نگاه می‌کرد. محمد در ابتدا به گفته‌های همسرانش باور نداشت، اما زمانی که آن‌ها او را به محمد نشان دادند، او فوراً او را طلاق داد.

زن بیست و یکم

زن بعدی در زندگی محمد، اسماء بنت النعمان بود و آن‌ها در ژوئن یا ژوئیه ۶۳۰ میلادی ازدواج کردند. محمد بعد از اینکه زنی اسماء را فریب داد و او گفت، «از تو به خدا پناه می‌برم»، او را طلاق داد.

زن بیست و دوم

بیست و دومین زن در زندگی محمد، عمره بنت یزید بود که در سال ۶۳۱ میلادی با او ازدواج کرد اما بدون اینکه ازدواج به مرحله آمیزش برسد، او را طلاق داد، زیرا متوجه شد که او علائم بیماری جذام را نشان می‌دهد. **جالب است که محمد از "خط ویژه" خود به الله برای درمان او استفاده نکرد.**

زن بیست و سوم

زن بعدی که با محمد ازدواج کرد، شَبَاء بنت عمرو بود و این ازدواج در سال ۶۳۲ میلادی انجام شد. وقتی که پسر محمد، ابراهیم، در هنگام ورود او به خانه درگذشت، شَبَاء گفت: «اگر او پیامبر بود، شخصی که برای او عزیزترین است نمی‌مرد.» محمد به خاطر این گفته او را طلاق داد. اگر به این موضوع فکر کنید، این یک نظر نسبتاً عادلانه بود.

زن بیست و چهارم

محمد در مه ۶۳۲ میلادی با قتیلَه (حبلَه) بنت قیس ازدواج کرد، اما محمد پیش از آنکه او به مدینه برسد درگذشت. او با شنیدن این خبر فوراً اسلام را ترک کرد و با یک رئیس عرب ازدواج کرد.

گزارش‌هایی از دو کنیز دیگر نیز وجود دارد که محمد به احتمال زیاد داشته است، اما به دلیل نبود شواهد معتبر، از بررسی آن‌ها صرف‌نظر می‌کنم.

می‌توان روند تدریجی افزایش زن‌دوستی محمد را مشاهده کرد که با افزایش نفوذ او همراه بود. زمانی که او یک مرد عادی بود، تنها توانست یک زن بگیرد، اما به تدریج با افزایش تعداد پیروانش، تعداد همسرانش نیز افزایش یافت. این موضوع به وضوح نشان می‌دهد که محمد انگیزه‌های شخصی پشت ادعای پیامبری خود داشته است. پس از سال ۶۲۶ میلادی، او موفق شد تا زمان مرگش در سال ۶۳۲ میلادی، به تعداد ۱۷ زن دیگر ازدواج کند که به طور متوسط ۲٫۸۳ زن جدید در هر سال می‌شود. این آمار حتی هیو هفتر را شرمند می‌کند.

خودکامه(مستبد)

محمد مانند یک فرمانده نظامی و پادشاه رفتار کرد؛ هر کسی که دیگر به او ایمان نداشت، باید می‌مرد. اگرچه هیچ آیه مستقیمی در قرآن وجود ندارد که مرگ برای ارتداد را تجویز کند، اما احادیث مختلفی وجود دارد که نشان می‌دهد محمد می‌خواست هر کسی که اسلام را ترک کند، کشته شود.

برخی از زنداقه (کافران) به نزد علی آورده شدند و او آن‌ها را سوزاند. خبر این حادثه به ابن عباس رسید و او گفت: «اگر من به جای او بودم، آن‌ها را نمی‌سوزاندم زیرا پیامبر خدا این کار را ممنوع کرده و گفته است: "کسی را با مجازات خدا [آتش] مجازات نکنید." من آن‌ها را طبق گفته پیامبر خدا می‌کُشتم، "هر کس دین اسلامی خود را تغییر دهد، او را بکشید".»

ما هیچ مدرکی از این که محمد کسی را به خاطر ارتداد به قتل رسانده باشد نداریم؛ با این حال، این روایت توسط رهبران مسلمان امروزی برای توجیه کشتار مرتدان استفاده شده است.

رهبر فرقه^۲

تمام ادیان اساساً فرقه‌ها هستند؛ تنها تعداد پیروان ایدئولوژی است که وضعیت آن را به عنوان فرقه یا دین تعیین می‌کند. محمد مانند یک رهبر فرقه رفتار کرد؛ همانطور که در بالا نشان داده شده است، او خواستار وفاداری صد درصدی بود، از همراهی با زنان متعدد لذت می‌برد و به دنبال قدرت بود. این سه ویژگی نه تنها نقاط عطف زندگی محمد بودند، بلکه او همچنین از ستایش شدید لذت می‌برد، همانطور که از حدیث زیر مشخص است:

² Cult Leader

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) یک کاسه چوبی داشت که در آن ادرار می‌کرد و این کاسه زیر تختش قرار داشت. یک شب او به دنبال آن گشت اما پیدا نکرد و پرسید، «کاسه کجاست؟» اعضای خانه پاسخ دادند، «بره، کنیز ام سلمه، آن را نوشیده است.» پیامبر [صلی الله علیه وسلم] پاسخ داد، «قطعا او با دیوار بزرگی از آتش محافظت کرده است.»

در این مورد، درست است که محمد کنترلی بر اعمال کنیز نداشت، اما آنچه که او کنترل می‌کرد، واکنش خود بود. او به مردم باوراند که ادرار او آن قدر قوی است که نوشیدن آن دردهای معده آینده را برای همیشه درمان می‌کند. این دقیقاً همان چیزی است که بیشتر رهبران فرقه‌ها انجام می‌دهند؛ آن‌ها یک کیش شخصیت ایجاد می‌کنند که در آن هر چیزی درباره آن‌ها خاص است.

برخی از علما مسلمانان معتقدند که صحت این حدیث مورد تردید است، بنابراین آن را به عهده خوانندگان می‌گذارم که آن را به عنوان واقعیت یا خیال بپذیرند. اما هنوز نظر خود را تغییر ندهید، زیرا احادیث مشابهی وجود دارد که نشان‌دهنده الگوی رفتاری مشابه است:

پیامبر (صلی الله علیه وسلم) در خانه‌اش نماز می‌خواند و آن را طولانی می‌کرد. روزی، او در چاه خانه‌اش ادرار کرد. انس گفت، «در مدینه هیچ چاهی که طعم آن خنک تر و شیرین تر باشد وجود نداشت.» او گفت، «وقتی اصحاب به خانه من می‌آیند، من آن‌ها را با آب شیرین آن چاه پذیرایی می‌کنم.» در دوران جاهلیت، آن چاه به نام «البرود»، چاه خنک، شناخته می‌شد.

برخی از مسلمانان ادعا می‌کنند که محمد از نوشیدن ادرار خود بی‌خبر بود؛ در این صورت، آیا نمی‌توانست الله وحی‌ای به محمد بفرستد؟ به هر حال، او وحی‌هایی در مورد مسائل بسیار جزئی فرستاده است.

چه محمد از قدرت‌های جادویی ادرار خود اطلاع داشت یا نداشت، او به وضوح از «قدرت‌های خاص» بزاق خود آگاه بود. به احادیث زیر از بخاری توجه کنید که به درستی پذیرفته شده‌اند:

- «به خدا قسم، اگر او تف کرد، تف در دست یکی از آن‌ها [یعنی اصحاب پیامبر] می‌افتاد که آن را بر روی صورت و پوست خود مالش می‌داد.»

- «سپس پیامبر درخواست کرد که کاسه‌ای آب بیاورند و دست‌ها و صورت خود را در آن شست و سپس مقداری آب را به دهان گرفت و آن را در کاسه انداخت و به ما گفت، "بخشی از آن را بنوشید و بخشی را بر صورت و سینه‌های خود بریزید و از بشارت‌ها خوشحال باشید."»

- «پیامبر به [قبر] عبدالله بن ابی پس از دفن بدن او رفت. بدن را بیرون آوردند و سپس پیامبر بزاق خود را بر بدن مالید و آن را با پیراهن خود پوشاند.»

- «پس از وضو گرفتن، آب باقی‌مانده توسط مردم گرفته شد و آن‌ها شروع به مالش بدن‌های خود با آن [به عنوان چیزی با برکت] کردند.»

در تمام این احادیث، واضح است که محمد در حال ایجاد کیش شخصیت بود. او ادعا کرد که انسانی منحصر به فرد است که ادرار و بزاق او دارای قدرت‌های ویژه و مخفی است که به وضوح غیرقابل آزمایش است.

مرگ محمد

پس از پیروزی خیبر در سال ۶۲۹ میلادی، زن یهودی به نام زینب بنت الحارث، بره‌ای مسموم شده را به محمد داد. بشیر بن البراء در آن زمان با محمد بود، اما او آن را بلعید در حالی که محمد آن را تف کرد و گفت: «این استخوان به من می‌گوید که مسموم است.» باید به زیرکی او در بیان این قبیل نقل قول‌های جالب احترام گذاشت.

چرا محمد [همان اول آن را] نبلعید، مشخص نیست زیرا به نظر می‌رسد استخوان‌ها نمی‌توانند صحبت کنند. شاید او تفاوت طعم را متوجه شد، یا ممکن است نسبت به زینب شک کرده باشد. به هر حال، محمد زینب را خواست و او اعتراف کرد. وقتی محمد پرسید: «چه چیزی تو را به انجام این کار واداشت؟» او گفت: «چگونه با قوم من رفتار کرده‌ای از تو پنهان نیست. پس گفتم: اگر او پیامبر است، به او اطلاع داده خواهد شد، اما اگر او پادشاه است، من از او خلاص می‌شوم.»

سه سال بعد، در تاریخ ۸ ژوئن ۶۳۲ میلادی، محمد درگذشت. علت مرگ محمد مشخص نیست. احتمالاً مسمومیت علت مرگ او نبوده است، زیرا عجیب است که مسمومیت سه سال طول بکشد تا تأثیر خود را بگذارد؛ با این حال، برخی مورخان می‌گویند که سم ممکن است سیستم ایمنی او را تضعیف کرده و باعث مرگ نهایی او شده باشد. محمد ۶۲ ساله بود.

من آماده‌ام که این را از مسلمانان بپذیرم که محمد محصول زمان خود بود و هر جنگجویی در آن زمان چنین اقداماتی را انجام می‌داد: «دنبال کن یا گردنت را از دست بده!» با این حال، اگر امروز مردی ادعای وحی الهی کند و پیام خود را پخش کند، احتمالاً او را دیوانه یا دروغگو می‌نامید. علاوه بر این، اگر بشنوید که او شهرها و مناطق همسایه را فتح کرده و مردم را گردن می‌زند، او را یک دیکتاتور ظالم خواهید نامید. اگر بشنوید که او ابتدا مردان را می‌کشد و سپس زنان آنها را می‌گرفت، او را یک متجاوز روانی خواهید نامید. هیچ فرد عاقل نمی‌تواند این مرد را خوب بنامد، به هیچ وجه. بسیاری از مسلمانان داعش را وحشی و شرور می‌نامند؛ با این حال، آنها دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهند که محمد انجام داد، گرفتن برده‌ها و برده‌های جنسی، قطع دست‌ها و سنگسار زناکاران. اگر محمد در زمان خلافت چهار خلیفه ی اول زنده بود، او قطعاً افراد بیشتری را می‌کشد و گردن می‌زد، زمانی که فتوحات اسلامی به مراتب بیشتر از دوران او بود. محمد به هیچ وجه مطابق با استانداردهای امروزی «خوب» نبود، چه برسد به اینکه «انسان کاملی» باشد که مسلمانان ادعا می‌کنند.

فصل ششم

اخلاق

آیا واقعاً منظورت این است که تنها دلیلی که سعی می‌کنی خوب باشی، کسب رضایت و پاداش خداست؟ این اخلاق نیست. این فقط نان به نرخ روز خوردن است.

—ریچارد داوکینز

یکی از سوالات محبوب مدافعان دین این است: اگر خدا را حذف کنید، پس از کجا باید اخلاقیات خود را بگیرید؟ پاسخ بسیار ساده است: اخلاقیات شما از هیچ خدایی نمی‌آید؛ بلکه از ذهن انسانی ناشی می‌شود و در طول زمان تکامل می‌یابد. ما حتی یک اصطلاح برای آن داریم؛ این اصطلاح "روح زمان" یا به تعبیر پروفیسور ریچارد داوکینز، "روح زمان در حال تغییر" است. روح زمان، اصطلاحی است که نخستین بار توسط فیلسوف آلمانی، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، معرفی شد. بر اساس دیکشنری آکسفورد، "روح زمان" روح یا حالت تعریفی از تاریخ است که توسط ایده‌ها و باورهای زمان نشان داده می‌شود. به عنوان مثال، در طول بیشتر تاریخ ثبت‌شده بشر، برده‌داری بخشی از روح زمان برای اکثر تمدن‌های جهان بود. با این حال، بر اساس نظریه "روح زمان در حال تغییر" پروفیسور داوکینز، می‌توانیم ببینیم که چگونه تقریباً همه به‌طور جمعی برده‌داری را در قرن نوزدهم و بیستم کنار گذاشتند، هر چند تمام ادیان بزرگ آن را تأیید کرده بودند.

از طریق فرهنگ عامه، آمریکایی‌ها فکر می‌کنند که ابراهام لینکلن اولین کسی بود که علیه برده‌داری اعتراض کرد، اما دو سال قبل از ابراهام لینکلن، تزار الکساندر دوم فرمان آزادی را امضا کرد که بردگان را در روسیه در سال ۱۸۶۱ آزاد کرد. حتی زودتر، برده‌داری به طور کامل پس از انقلاب فرانسه ممنوع شد؛ اما توسط ناپلئون در سال ۱۸۰۲ دوباره احیا شد. در اواخر قرن هجده، کشورهای مختلف غربی به‌طور فعال در حال انجام اقداماتی برای حذف یا حداقل کاهش برده‌داری بودند. ممکن است متفکران مدرن مانند ابراهام لینکلن به نوعی بر تزار الکساندر دوم تأثیر گذاشته باشند، اما به‌طور کلی، واضح است که روح زمان به‌طور همزمان در دو نقطه مختلف جهان در حال تغییر بود. روسیه قرن نوزدهم جامعه‌ای عقب‌مانده بود و تزارهای روسیه کنترل محکمی بر دهقانان داشتند تا اقتصادشان را به کار ببندازند، اما با این حال، الکساندر دوم درک کرد که زمان تغییر روح زمان فرا رسیده است. متأسفانه الکساندر دوم ترور شد و جانشین او آزادسازی بردگان را لغو کرد، که منجر به جامعه‌ای شد که حرکت رو به جلو روح زمان را رد کرد. تنها می‌توان تصور کرد که اگر انقلاب اکتبر روسیه رخ نداده بود، آیا الکساندر سوم سیاست‌های لیبرالی‌سازی پدرش را ادامه می‌داد یا خیر. روح زمان ایالات متحده آمریکا تغییر کرد و، یک قرن بعد، به بزرگ‌ترین قدرتی که جهان تا به حال دیده بود، تبدیل شد، در حالی که دودمان رومانوف روسیه سقوط کرد و خانواده سلطنتی آن در ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۸ به قتل رسید.

می‌توان استدلال قوی‌ای در حمایت از روح زمان در حال تغییر ارائه داد که جوامعی که آن را به کار نمی‌برند، به احتمال زیاد در اخلاقیات از پیش تعریف‌شده و غیرپیشرفته خود به انزوا خواهند رفت، با عواقب شدیدی مانند انقلاب اکتبر روسیه. برای من مهم است که بگویم رد کردن روح زمان در حال تغییر توسط الکساندر دوم تنها دلیل انقلاب اکتبر نبود، اما بدون شک یکی از دلایل آن بود. یکی از روشنفکران درخشان و پرابهت پاکستان، حسن نصر، بارها با سنت‌گرایان مدافع دین بحث کرده است که چرا آن‌ها به جای سفر با خودرو باید با کالسکه‌های دستی سفر کنند یا به جای استفاده از سلاح‌های مدرن با شمشیر بجنگند، زیرا آن‌ها دوست دارند همان‌طور که اجدادشان عمل می‌کردند، عمل کنند. پاسخ کلیشه‌ای که او دریافت می‌کند این است که می‌توان فناوری را تکامل داد، اما نباید اجازه داد که اخلاقیات شما تکامل یابد. این انکارکنندگان روح زمان در حال تغییر تنها یک چیز دارند که آن‌ها را به انکار حقوق برابر زنان، شناسایی کرامت همجنس‌گرایان و حتی رد دموکراسی وادار می‌کند: دین.

می‌توان تنها به انتخاب‌های گزینشی این سنت‌گرایان اشاره کرد، جایی که آن‌ها آنچه را که برای منافعشان در هر زمان خاص مناسب است، انتخاب و به کار می‌برند. آن‌ها حتی دین‌هایشان را برای برآورده کردن نیازهایشان تغییر می‌دهند، همانطور که قبلاً ذکر کردم. چگونه می‌توانند بگویند که همه چیز به جز اخلاقیات می‌تواند تغییر کند؟ من به شدت شک دارم که این سنت‌گرایان محترم بگویند که تجاوز به همسر مجاز است، همانطور که در یکی از حدیث‌ها آمده است:

«به کسی که جانم در دست اوست، زن نمی‌تواند حق خداوندش را ادا کند تا زمانی که حق شوهرش را ادا کند. و اگر او از او بخواهد که خود را برای رابطه جنسی به او تسلیم کند، نباید او را رد کند، حتی اگر بر روی زین شتر باشد.» (ابن ماجه، ۱۸۵۴)

اگرچه برخی از روحانیون مسلمان (سمیر ابو حمزه) فتوایی صادر کرده و به مردان مسلمان گفته‌اند که اگر می‌خواهند، می‌توانند به همسرانشان تجاوز کنند، من تمایل ندارم که اکثریت مسلمانان را با این روحانیون هم‌رده کنم. بیشتر مسلمانان واقعاً انسان‌های خوب و معتدلی هستند که آن‌ها را ریاکار و به بیان بهتر، مسلمانان بد می‌سازد. من شک دارم که افرادی مانند عمران خان و دیگر مسلمانان معتدل با روحانیون مذکور موافق باشند. آن‌ها به سادگی این آموزه‌های دینشان را نادیده می‌گیرند و واقعاً روح زمان را به خود می‌پذیرند، اما یا بسیار ناآگاهند یا بسیار ترسیده‌اند که این موضوع را بپذیرند.

غیرمنصفانه نخواهد بود که ادعا کنیم تغییر بزرگ‌ترین سنت بشریت است. بسیاری از چیزها از زمان اولین تصور آن تغییر کرده است، مانند نامه‌ها به ایمیل‌ها، اسب‌ها به سوپرکارها، کلاغ‌ها به پست هوایی و غیره؛ اگر همه چیز می‌تواند تغییر کند، پس چرا اخلاقیات نه؟ افرادی که با تغییرات روح زمان مخالفت می‌کنند لزوماً با آن‌ها مخالف نیستند؛ همانطور که در بالا بحث شد، برخی از بزرگ‌ترین سنت‌گرایان واقعاً روح زمان در حال تغییر را پذیرفته‌اند و اخلاقیات خود را از متون دینی نمی‌گیرند. با وجود این همه، چرا هنوز با معضلات اخلاقی در قرن بیست و یکم مواجه‌ایم؟ در نیمه قرن بیستم، فمینیسم بزرگ‌ترین معضل اخلاقی بود. تا به‌تازگی (در مقیاس تمدن بشری)، زنان هنوز احترام یا جایگاه امروزی خود را نداشتند. نیوزیلند اولین کشوری بود که در سال ۱۸۹۶ به زنان حق رای داد و بدین ترتیب تغییر روح زمان را آغاز کرد، اما باید توجه داشت که حرکت برای حقوق برابر زنان به طور همزمان در سراسر جهان آغاز شد. در سال ۱۹۵۵، جنبش حقوق مدنی شروع به تغییر روح زمان به سوی حقوق برابر برای آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار کرد. آیا باراک اوباما می‌توانست رئیس‌جمهور چهل و چهارم ایالات متحده شود اگر این حرکت یک دهه به تأخیر افتاده بود؟ روح زمان تغییر می‌کند؛ چرا و چگونه تغییر می‌کند، ما نمی‌دانیم، اما تغییر می‌کند و تمام پیشرفت‌های اخلاقی بشر گواهی بر آن است.

ما در حال حاضر در میان موج دیگری از تغییر روح زمان قرار داریم؛ این موج، جنبش LGBT برای حقوق اجتماعی لژیون‌ها، همجنس‌گرایان، دوجنس‌گرایان و ترنسجندرها است. اگرچه همجنس‌گرایان در دنیای غرب حق رای و شرکت در انتخابات را ندارند، هنوز هم با تبعیضاتی مواجه‌اند که در شناسایی اتحادشان با دیگر افراد هم‌جنس وجود دارد. من مجبور شدم این بخش را ویرایش کنم زیرا وقتی که آن را به‌طور اولیه نوشته بودم، استرالیا هنوز از کشورهایی بود که ازدواج‌های همجنس‌گرایانه را به رسمیت نمی‌شناخت. با تشکر از رفراendum همجنس‌گرایان، ازدواج همجنس‌گرایانه اکنون از تاریخ ۹ دسامبر ۲۰۱۷ در استرالیا «قانونی» است. وقتی مردم در صد سال آینده به این تغییر قانون نگاه کنند، همان احساسی را خواهند داشت که ما امروز نسبت به اجازه دادن به زنان برای رای دادن برای اولین بار در نیوزیلند در سال ۱۸۹۶ داریم، مانند «چه مشکلی با مردم آن زمان بود؟ چگونه ممکن بود زن نتواند رای دهد؟» البته، در سال ۱۸۹۶ افرادی بودند که با دادن این حق به زنان مخالف بودند، همانطور که امروز نیز افرادی هستند که با به رسمیت شناختن ازدواج همجنس‌گرایان مخالف‌اند، اما مانند آن زن ستیزان که اکنون عمدتاً ناپدید شده‌اند، همجنسگراستیزان نیز ناپدید خواهند شد. این نمونه‌ای عالی از تغییر روح زمان است. اکنون این چیزی است که در تمدن‌های مدرن غربی و برخی تمدن‌های خوش‌شانس شرقی در حال وقوع است، اما متأسفانه شرق هنوز تحت سلطه دین، عمدتاً اسلام، با استثنای چین، هند و شرق دور است، بنابراین تبعیض گسترده‌ای علیه همجنس‌گرایان وجود دارد. اگر چیزی وجود داشته باشد، دین واقعاً مانع از ارتقاء اخلاق بالاتر است.

بباید فقط به مورد همجنس‌گرایی بپردازیم. کشورهایی که کمترین تأثیر دینی را دارند، تغییر روح زمان را به طور آشکارتر از کشورهای که تحت تأثیر اخلاقیات هزاران سال پیش هستند، به کار می‌برند. با این حال، این کشورهای دینی، با استثنای بارز عربستان سعودی و ایران، از اخلاقیات هزاران سال پیش استفاده نمی‌کنند، و حتی عربستان سعودی نیز برده‌داری را مجاز نمی‌داند (حداقل در روی کاغذ؛ این آخرین کشوری بود که در سال ۱۹۶۲ برده‌داری را لغو کرد)، با این حال، وقتی به شناسایی حقوق گی‌ها و لژیون‌ها می‌رسد، تمام ابزارها به کار گرفته می‌شود فقط به دلیل اینکه توسط متون دینی آن‌ها پشتیبانی نمی‌شود. اگر کشورهای مسلمان می‌توانند قرآن را در مورد برده‌داری نادیده بگیرند، چرا نمی‌توانند همین کار را در شناسایی همجنس‌گرایان انجام دهند؟

هیچ چیزی به نام اخلاق مطلق وجود ندارد. اخلاقیات باید به طور مداوم تغییر کند؛ ما از دوران برنز و عصر تاریکی راه زیادی را پیموده‌ایم. تصور این که اخلاق مشترک مردم قرن بیست و سوم بسیار متفاوت از اخلاق ما خواهد بود، وحشیانه نیست. ما تنها یک قرن پیش رنج بشری از برده‌داری را از بین بردیم، به تازگی پذیرفته‌ایم که زنان از مردان کمتر نیستند و شروع به پذیرش همجنس‌گرایان با حقوق برابر کرده‌ایم. ما فقط در حال شروع به حذف رنج‌های غیرضروری بشری هستیم. اخلاقیات ما به طور مداوم در حال تحول است و باید هم همین‌طور باشد؛ به محض اینکه متوقف شویم، دچار رکود خواهیم شد و این آغاز پایان پیشرفت ما خواهد بود.

برخی از معتقدان مدرن در مورد این سوال اخلاقیات دور می‌زنند و به طور مداوم پیش‌فرض را تغییر می‌دهند. من داشتم فرانک تورک، یک مومن مسیحی، را که با یک ملحد در مورد سوال اخلاقیات در یکی از سخنرانی‌هایش بحث می‌کرد، تماشا می‌کردم. وقتی ملحد گفت که ما به طور طبیعی نوع‌دوست هستیم، تورک مرتباً به او باز می‌گشت و می‌پرسید: «اما این نوع‌دوستی از کجا می‌آید؟» او به طور واقعی از ملحد می‌پرسید که کدام مولکول در بدن ما به ما می‌گوید که نباید بکشیم یا از دیگران مراقبت کنیم. نمی‌دانم چرا ملحد به آن پاسخ نداد، به جای آن اعتراف کرد که استدلال تورک که این از خدا می‌آید، قوی‌تر بود. تورک همچنین از جوان ملحد پرسید: «چه کسی می‌گوید "خوب بودن نسبت به یکدیگر" چیز خوبی است؟»

پاسخ بسیار ساده است: ایده خوب بودن و بد بودن از فرآیندهای فکری خود ما می‌آید. به عنوان یک گونه، ما مشخص کرده‌ایم که کشتن یا تجاوز به کسی درست نیست (برخلاف انجیل و قرآن که واقعاً تحت شرایط خاصی کشتن و تجاوز را تجویز می‌کنند). نئاندرتال‌ها به بیمار و پیر خود توجه می‌کردند. آیا آن‌ها نیز یسوع خود را داشتند؟ نئاندرتال‌ها تنها ششصد هزار سال پیش از انسان‌ها جدا شدند، اما ما نوع‌دوستی را در هومو ارکتوس‌های بسیار قدیمی‌تر نیز مشاهده کرده‌ایم.

پالئانولوژیست‌ها مجموعه‌ای از هومو ارکتوس که ۱,۷ میلیون سال پیش به دنیا آمده بود و دندان نداشت به جز یک دندان نیش کشف کردند. حفره‌های دندان به طور کامل در جمجمه جذب شده بودند، چیزی که تنها در صورتی می‌توانست اتفاق بیفتد که او بعد از دست دادن دندان‌هایش زنده مانده باشد، که این امر چندین سال طول می‌کشید. بنابراین با وجود نداشتن دندان، این هومو ارکتوس به وضوح برای مدت طولانی زنده مانده است. آیا این به معنای آن است که او توسط گروهش مراقبت می‌شد؟ ما می‌دانیم که هومو ارکتوس به طور مستقیم راه می‌رفت، گوشت می‌خورد و از ابزارهای سنگی ابتدایی استفاده می‌کرد. این مرد بیمار مسن نمی‌توانست بدون دندان‌هایش زنده بماند، اما ما می‌دانیم که او زنده مانده است، که نشان می‌دهد او مورد مراقبت قرار گرفته است و این نوع‌دوستی را ثابت می‌کند. حتی شامپانزه‌ها نیز نوع‌دوستی شبیه انسان را نشان می‌دهند که در آن‌ها به هم‌نوعان خود رسیدگی می‌کنند.

نقطه‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که ما به دلیل موسی، مسیح، یا محمد (حتی اگر تعریف خوبی را از این پیامبران به اصطلاح مقدس بگیریم) خوب یا نوع‌دوست نیستیم. **ما به یکدیگر خوبیم زیرا بقای گونه ما به آن بستگی دارد. هر گونه‌ای یک هدف اصلی دارد: بقا.** با مراقبت از یکدیگر و با عدم قتل و تجاوز، احتمال بقای خود را افزایش می‌دهیم.

باید یک بازیگر را که در اوایل سال ۲۰۱۲ توجه جهانی را با عکس‌برداری «تحریک‌آمیز» خود جلب کرد، تحسین کنم. وینا مالک. وینا در پاکستان به دنیا آمد و پس از کار در برخی فیلم‌های پاکستانی، به هند منتقل شد تا در بالیوود فعالیت کند. او در چند فیلم ظاهر شد و سپس به برنامه Celebrity Big Brother رفت. او از سوی رسانه‌های پاکستانی توسط رادیکال‌ها و همچنین معتدلین به خاطر اختلاط با یک مرد هندو محکوم شد. وینا در ابتدا تلاش کرد شایعات مربوط به هر گونه رابطه با این مرد هندو را رد کند، اما در نهایت شروع به ابراز صدای خود برای آزادی‌اش کرد. او استدلال کرد که باید اجازه داشته باشد هر چیزی را که می‌خواهد در زندگی‌اش انتخاب کند. امروز او حداقل از نظر رسانه‌ها به عنوان یکی از بدترین شخصیت‌های مشهور پاکستانی توصیف می‌شود، اما افرادی که تغییر ایجاد می‌کنند اغلب به عنوان بی‌مزه توصیف می‌شوند. شک ندارم که وضعیت موجود در آن زمان هرگز مارتین لوتر کینگ جونیور یا نلسون ماندلا را پسندیده نمی‌دانست.

وقتی می‌شنوم که این سنت‌گرایان از ایده‌هایی مانند ممنوعیت پوشیدن دامن‌ها یا کار در صنعت فیلم به عنوان «سنت‌های غربی» حمایت می‌کنند، به شدت عصبی می‌شوم. چگونه جرات می‌کنند که تمدن غربی را برای اقدامات چند انسان شجاع که به طور تصادفی در

غرب به دنیا آمده‌اند، اعتبار دهند؟ تمدن غربی در دوران قرون وسطی به زنان اجازه اختلاط با مردان، پوشیدن دامن‌های کوتاه، یا داشتن حق بیان در سیاست را نمی‌داد. به جای آنکه اعتبار به تمدن داده شود، اعتبار واقعی به آن انسان‌های شجاعی که به تغییر روح زمان آغاز کردند، تعلق دارد. من به وضعیت موجود غربی برای لغو برده‌داری وزن ستیزی اعتبار نمی‌دهم بلکه آن را به عنوان سنت انسانی در تحول اخلاقیات و تلاش برای قابل قبول کردن آن در جوامع مربوطه می‌بینم.

کوروش بزرگ در استوانه کوروش حدود ۲۵۰۰ سال پیش احتمالاً اولین فردی بود که ارزش‌های سکولار را ترویج کرد و ایرانی بود. همانطور که دموکراسی ابتدا در غرب رخ داد، این به معنی مالکیت آن‌ها بر آن نیست، همان‌طور که حقوق برابر برای زنان و سایر آزادی‌هایی که شهروندان غربی از آن‌ها بهره‌مندند، سنت‌های غربی نیستند بلکه سنت‌های انسانی هستند. نادیده گرفتن حقوق برابر برای زنان، همجنس‌گرایان و اقلیت‌های فرهنگی دیگر به این بهانه که سنت‌های غربی است، به سادگی غیرمنطقی است. به جای تقسیم بیشتر نژاد بشر، باید اخلاقیات بهتری را بپذیریم، فرقی نمی‌کند که از کجا سرچشمه گرفته‌اند. اگر یک نژاد بیگانه به طور ناگهانی تصمیم بگیرد که بر دنیا مسلط شود، آن‌ها خواهند گفت: «این انسان‌ها سلاح‌های هسته‌ای دارند!» آن‌ها خواهند گفت: «کشورهای غربی و برخی از کشورهای شرقی سلاح‌های هسته‌ای دارند.» هر نژاد یا بخشی از کره زمین که باشند، آن‌ها هنوز به عنوان «انسان» به آن‌ها اشاره خواهند کرد زیرا انسان‌ها دشمن مشترک خواهند بود. اگر ما می‌توانیم در صورت حمله یک نژاد بیگانه به یک ملت واحد تبدیل شویم و ببینیم که اتحاد یک مفهوم دور از دسترس نیست، چرا نمی‌توانیم در مورد ایده‌های تشکیل یک تمدن بهتر متحد شویم؟

رسیدن به نتیجه‌گیری اینکه کسی نباید از دیگران دزدی کند یا آن‌ها را بکشد اختراع متون مقدس نیست. احتمالاً در دوران پیش از تمدن قتل‌هایی وجود داشته است، اما این به خاطر این نبود که مردم منتظر دستورات الهی از آسمان بودند؛ بلکه به خاطر کمبود قوانین و اجرای قانون بود. پادشاه سومری، حمورابی، به عنوان اولین کسی که قوانین را روی یک لوح نوشته است، در سال ۱۷۵۴ پیش از میلاد شناخته می‌شود. قوانین او در برخی موارد خوب بودند اما در موارد دیگر بسیار ابتدایی بودند. حمورابی قبل از زمان مسیح و قطعاً قبل از زمان محمد زندگی می‌کرد. اگرچه ما آن‌ها را روی برخی لوح‌های باستانی نداریم، فرض کردن اینکه تمدن‌های قبل از سومریان نیز نوعی قانون داشته‌اند دشوار نیست. پیش از آن، قبایل محلی نوعی قوانین داشتند. حالا بیایید فرض کنیم که باید اخلاقیات خود را از خدای ابراهیمی بگیریم؛ ما در این صورت همجنس‌گرایان را فقط به خاطر اینکه این‌گونه به دنیا آمده‌اند خواهیم کشت، زنان را به دلیل اینکه این‌طور توسط مردان خاورمیانه‌ای باستانی دیده شده‌اند به عنوان پایین‌ترین تر از مردان خواهیم دید، و ممکن است هنوز برده‌ها و برده‌های جنسی داشته باشیم. هر کسی که بگوید ما اخلاقیات خود را از متون مقدس می‌گیریم، یا ناآگاه است یا به‌طور صریح دروغ می‌گوید.

من در حال تماشای گفتگویی بین سم هریس و بن شاپیرو در یوتیوب بودم که در اواخر سال ۲۰۱۷ یا اوایل ۲۰۱۸ انجام شده بود. وقتی برای اولین بار با شاپیرو آشنا شدم، او را بسیار باهوش، متفکر و منطقی یافتم. هیچ شکی ندارم که او تمام ویژگی‌هایی که ذکر کردم را داراست، بنابراین نتیجه‌گیری من این بود که او باید یک بی‌خدا باشد؛ اما بهت‌زده شدم وقتی متوجه شدم که او یک پهلودی ارتدوکس است، درست مانند والدینش. این مثال دیگری از یک انسان کاملاً عاقل، باهوش و منطقی است که تسلیم خرافات و اساطیر دینی که در آن به دنیا آمده است، شده است. شاپیرو، که به طور کلی منطقی است و بهترین توضیح را برای تقریباً هر موضوع دیگری که درباره آن صحبت می‌کند، پیدا می‌کند، این ویژگی‌ها را وقتی به موضوع دین می‌رسد، رها می‌کند و در اطراف همان استدلال‌های مبهمی که متدینین قبل از او استفاده کرده‌اند، می‌چرخد. وقتی به سوال خدا می‌رسد، او مبهم و شبه‌فلسفی صحبت می‌کند و بدون هیچ گونه استدلال جامع، حرف می‌زند. در یک نقطه خاص از گفتگو، شاپیرو از خط معمولی الهی‌گرایان الهام‌گرفته از هیوم استفاده کرد که "علم به شما "هست" را می‌دهد، اما دین به شما "باید" را می‌دهد". این ادعا نیز بی‌پایه و اساس است. درست است که علم آنچه را که "هست" را به شما می‌دهد، اما عقل، نه دین، آنچه را که باید باشد، به شما می‌دهد. عقل نه تنها بهترین راه برای پاسخ به سوال "باید" است، بلکه در واقع تنها راه برای پاسخ به آن است. ادعا اینکه دین به ما می‌گوید چگونه باید رفتار کنیم، کمتر از

یک ادعای وحشیانه نیست. هر زمان که متدینین را در این سوال مورد بررسی قرار دهید، آن‌ها با بیانات مبهمی مانند "دین به ما می‌گوید خوب باشیم"، "دین به ما می‌گوید صادق باشیم" و غیره، پاسخ می‌دهند، اما وقتی به آن با جزئیات نگاه می‌کنید، تعریف دینی از "خوب" یا "صادق" کاملاً متفاوت از تعریف ما است.

اسلام قصاص به وسیله قطع دست را به عنوان مجازات دزدان ترویج می‌کند. در اسلام حداقل این‌طور است، اما دلیل این‌که اکثر کشورهای مسلمان قصاص به وسیله قطع دست را برای دزدان انجام نمی‌دهند، این است که از طریق استدلال به این نتیجه رسیده‌ایم که هر جنایتکار باید پس از مجازات فرصتی برای بازتوانی داشته باشد. این استدلال به اندازه کافی برای متوقف کردن مجازات قصاص کافی است. به وضوح در این مثال، استدلال مدرن به سوال "باید" پاسخ داده است. متدینین ممکن است استدلال کنند و مالکیت ایده عواقب را ادعا کنند و بگویند که دین ایده مجازات فرد را به شما می‌دهد، اما باز هم، این یک ادعای وحشیانه دیگر است که مردم قبل از این دین‌ها مفهوم عواقب را نمی‌فهمیدند. برخی از میمون‌ها، عمدتاً شامپانزه‌ها، نشان داده‌اند که مفهوم عواقب ابتدایی را درک می‌کنند. کترین ریدل از موسسه مکس پلانک برای انسان‌شناسی تکاملی در لایپزیگ، آلمان، دریافت که شامپانزه‌ها افرادی را که از آن‌ها غذا می‌دزدند مجازات می‌کنند، اما افرادی را که از دیگران غذا می‌دزدند، مجازات نمی‌کنند.

پس حتی اگر شامپانزه‌ها مفهوم مجازات افراد بد را درک کنند، این نشان‌دهنده این است که آن‌ها نیز قادر به استدلال بسیار ابتدایی هستند. شک دارم که شامپانزه‌ها ابراهیم، موسی، مسیح، یا محمد داشته‌اند. چه کسی می‌داند؟ ممکن است شامپانزه‌ها اکنون در حال گذراندن مرحله‌ای باشند که هم‌خانواده‌های اولیه میلیون‌ها سال پیش از آن گذر کرده‌اند. آن‌ها ممکن است نیز به تدریج به خرافات روی بیاورند و خدایان جادویی را هنگام مواجهه با پدیده‌های نادانسته یا ناشناخته اختراع کنند. ممکن است برخی از آن‌ها حتی ادعای پیامبری کنند و دیگران را فریب دهند - چه کسی می‌داند؟ همان‌طور که در بالا نشان داده شد، ادعای دینی "باید" به طور کامل نادرست است و دلیلی برای جدی گرفتن آن وجود ندارد. عقل اساس اخلاقیات بهتر ما است.

دومین ادعای افرادی مانند شاپیرو این است که جهان غرب بر اساس ارزش‌های یهودی-مسیحی طراحی شده است. دموکراسی‌های غربی بیشتر بر اساس ارزش‌های یونانی و رومی ساخته شده‌اند تا ارزش‌های یهودی-مسیحی، اما دموکراسی از روح زمان در حال تغییر و تفکر جدید پشتیبانی می‌کند، در حالی که "اخلاق" دینی چنین نمی‌کند. در واقع، دموکراسی دقیقاً برعکس دین است. اخلاقیات در ادیان نمی‌توانند با گذشت زمان تکامل یابند، اما در دموکراسی، اخلاقیات همیشه از طریق قوانین‌گذاری یا مباحثات در پلتفرم‌های عمومی در حال تغییر هستند. در اینجا، منظور من از دموکراسی، تعریف سنتی آن نیست که مردم می‌روند و رهبر خود را انتخاب می‌کنند، بلکه برخی از اصول پایه‌ای مانند ارائه استدلال‌ها و پاسخ‌های مخالف است. تغییر پدیده‌ای به اندازه کافی قوی است که با وجود این‌که ادیان نباید تکامل یابند، آن‌ها نیز به تکامل می‌پردازند. مسیحیان مدرن از ایده سنگسار زن غیر باکره در درب خانه پدری یا کشتن همجنس‌گرایان حمایت نمی‌کنند، اما طبق ارزش‌های یهودی-مسیحی، ما باید هنوز این کارها را انجام دهیم. حتی مسلمانان نیز از اسلام محمد تکامل یافته‌اند. تحمل بیشتری نسبت به همجنس‌گرایان، مرتدین و زناکاران وجود دارد. پس از اجرای کاریکاتورهای دانمارکی، برخی از مسلمانان شروع به گفتن کردند که هرچند آن‌ها از کشیدن کاریکاتورهای محمد حمایت نمی‌کنند، اما با کشتن کاریکاتوریست‌ها مخالفند. عربستان سعودی، که مدت‌ها زنان را تحت سلطه داشته و هرگز به آن‌ها اجازه رانندگی نمی‌داد، در سال ۲۰۱۷ قانونی را تصویب کرد که به آن‌ها اجازه رانندگی داد و در ۵ مارس ۲۰۱۸ قانونی را تصویب کرد که به زنان مجرد اجازه داد بدون سرپرستی مردان سفر کنند. این‌ها نمونه‌های واضحی از حرکت تدریجی مردم به دور از اخلاقیات دینی‌شان هستند.

وقتی سم هریس ادعای نداشتن ارزش‌های یهودی-مسیحی را رد کرد، شاپیرو از او پرسید که کجا به دنیا آمده است. شاپیرو تلاش کرد تا استدلال کند که اگر در کشوری با جمعیت اکثریت یهودی-مسیحی به دنیا آمده باشید، به طور خودکار به این معنی است که شما دارای ارزش‌های یهودی-مسیحی هستید. درست است که بنیان‌گذاران ایالات متحده چیزی اشتباه با برده‌داری یا عدم توانایی زنان در رأی‌دادن نمی‌دیدند؛ این افراد بسیار روشنفکر بودند و تشنه ساختن کشوری متفاوت از اروپا در آن زمان بودند. بیشتر بنیان‌گذاران از پیشینه مسیحی برخوردار بودند، اما آن‌ها مسیحیان بنیادگرا نبودند. شاپیرو بر این باور بود که دین باید به خاطر این که شما می‌توانید از کشتن یک همجنس‌گرا به برابری ازدواج برای آن‌ها بروید، مورد اعتبار قرار گیرد!! این ادعا مزخرف است زیرا طبق این اصل، باید به دیکتاتوری در کشوری که از دیکتاتوری به دموکراسی تغییر می‌کند، اعتبار داده شود. حتی اگر بپذیریم که ایالات متحده

ریشه‌های یهودی-مسیحی دارد، این که این ارزش‌ها به تدریج کنار گذاشته شده‌اند، شاهی بر رد تدریجی میراث آن‌ها است. حذف ارزش‌های سنتی یهودی-مسیحی در ایالات متحده نمی‌تواند به دین نسبت داده شود.

فصل هفتم

قرآن

به عنوان یک منبع از اخلاقیات عینی، کتاب مقدس (انجیل) یکی از بدترین کتاب‌هایی است که داریم. در واقع، اگر قرآن وجود نداشت، شاید بدترین کتاب هم بود.

—سم هریس

[در این فصل خواهیم دید آیا به راستی دین با علم مرتبط است یا خیر. بسیاری از دینداران بر این باورند که دین هیچ ارتباطی با علم ندارد و نمی‌توان از علم برای نقد و رد دین استفاده کرد.]

مسلمانان باور دارند که قرآن کلام عینی خداست که به محمد از طریق فرشته جبرئیل وحی شده است. در دنیای امروز، تصور کنید مردی به شما بگوید که صداهایی در سرش می‌شنود و معتقد است که این خداست که با او صحبت می‌کند. هیچ‌کس با این فرد جدیت نمی‌گیرد، اما وقتی می‌گویید این فرد ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کرد، ناگهان مشروعیت پیدا می‌کند. قرآن پر از اشتباهات علمی است و هیچ بهتر از سایر متون قرن هفتم نیست. ما تنها باید یک آیه ببابیم که یا از نظر علمی نادرست باشد یا از نظر اخلاقی فاسد، تا استدلال خود را علیه نویسنده قرآن ثابت کنیم. اگر این کتاب توسط موجودی با دانش و خرد بی‌پایان نوشته شده بود که میلیاردها کهکشان را خلق کرده است، او حتی یک آیه علمی نادرست نمی‌نوشت، چه برسد به ده‌ها آیه. قرآن، از سوی دیگر، پر از آیات علمی نادرست و اخلاقی فاسد است.

بیایید به برخی مشکلات متداول قرآن نگاهی بیندازیم.

آیا قرآن حرف (کلام) خداست؟؟

مسلمانان دوست دارند ادعا کنند که قرآن کلام بدون اشتباه خدا، خالق همه چیز است. آنها معمولاً این آیه را نقل می‌کنند:

"اگر همه انسان‌ها و جنیان گرد هم آیند تا مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مثل آن را بیاورند، حتی اگر تمام قدرت و تلاش خود را به کار بگیرند(17:88)".

این بدان معنی است که هیچ‌کس نمی‌تواند کتابی بهتر از قرآن خلق کند، که یکی دیگر از ادعاهای اسلام است. کتاب‌های زیادی نوشته شده‌اند که از برده‌داری، همجنس‌گرایی، زن‌ستیزی، کشتن کافران، خشونت و غیره حمایت نمی‌کنند. اما فقط برای روش B، بیایید این ادعا را بپذیریم و قرآن را تحلیل کنیم تا ببینیم آیا واقعاً یک شاهکار است که فقط می‌تواند توسط موجودی بسیار باهوش نوشته شده باشد.

سوالاتی که به ذهنتان می‌رسد این است که: «چرا خدا در خاورمیانه در زمانی که بهترین روش ارتباط فقط تبلیغ رودرو یا بعداً کتاب بود، این همه پیامبر فرستاد؟» امروز می‌توانم یک ویدئو بسازم و آن می‌تواند در بیست و چهار ساعت به تعداد بیشتری از مردم برسد نسبت به اینکه محمد در زمان خود در ماه‌ها می‌توانست برسد.

دوم، چرا الله یک زبان را از میان زبان‌های دیگر انتخاب کرد - و یکی که به راحتی تحریف می‌شود؟ مسلمانان خواهند گفت که همه زبان‌ها تحریف می‌شوند. این درست است، اما این یک مشکل انسانی است، پس چرا الله نمی‌توانست زبانی خلق کند که تحریف نشود؟ بعد از همه، او قادر به انجام هر چیزی است، درست است؟

هر وقت یک حمله تروریستی رخ می‌دهد، مسلمانان دوست دارند بگویند که این‌ها افراد گمراهی هستند که پیام صلح‌آمیز اسلام را نمی‌فهمند. می‌توانی بپرسی چرا خدا نتوانسته کتابی بنویسد که به اندازه کافی ساده باشد تا به راحتی اشتباه یا به اشتباه فهمیده نشود. این آیه را در نظر بگیر:

"پس در راه الله بجنگید و بدانید که الله می شنود و می داند(2:244) ".

این آیه به راحتی می تواند به دو صورت تفسیر شود:

۱. در راه الله بجنگید و پیام الله را گسترش دهید (به هر حال، محمد این کار را کرد).

۲. فقط در راه الله برای دفاع از سرزمین مسلمانان بجنگید.

ما می توانیم به راحتی حدس بزنیم که چه نوع مسلمانی آن را به چه طریقی تفسیر می کنند؛ داعش اولین تفسیر را خواهد گرفت، اما مسلمانان مدرن و کمتر خشن تفسیر دوم را خواهند گرفت. [دقیقت می توان گفت که این تفسیری است بر شیوه های جهاد]

درباره این آیه چه خواهند گفت؟

"جنگ بر شما واجب شده است و شما آن را ناخوشایند می دانید. اما ممکن است چیزی که شما از آن نفرت دارید، برای شما خوب باشد و چیزی که دوست دارید، برای شما بد باشد. اما الله می داند و شما نمی دانید(2:216) ".

دوباره، برخی مسلمانان خواهند گفت که الله ما را به جنگ برای دفاع از خود دستور می دهد؛ برخی دیگر خواهند گفت که الله ما را به حمله به کافران فرمان می دهد. شما می توانید این آیات را به هر شکلی که می خواهید تفسیر کنید. حالا بیایید با این جمله از یک انسان نه چندان باهوش امتحان کنیم:

"هیچ چیز نمی تواند سریع تر از سرعت نور در فضا سفر کند." [یا اگر بتوانید سریعتر از نور حرکت کنید، می توانید در زمان سفر کنید.] — آلبرت اینشتین

فکر می کنم: «نمی توانم این بیانیه را اشتباه بفهمم!» این بسیار واضح است و با ریاضیات پشتیبانی می شود. در صد سالی که اینشتین آن را پیدا کرده است، هیچ کس نتوانسته آن را رد کند. اگر فردی مثل اینشتین می تواند بیانیه ای ساده ارائه دهد، چرا الله نتواند؟

طبق باور مسلمانان، این خدای ابراهیمی آن قدر ناتوان است که نتوانسته کتاب های قبلی خود مانند کتاب مقدس و تورات را محافظت کند. آیا خالق جهان پس از حداقل دو شکست در سش را نیاموخت؟ این بار گفت: «کتابی خواهم ساخت که هیچ کس نتواند آن را تغییر دهد!» اما چرا این خالق میلیاردها کهکشان نتوانست برخی از ساکنان بی اهمیت صحرای خاورمیانه را از تحریف کتابش کنترل کند؟ چرا او به پیامبران نیاز داشت تا پیامش را منتقل کنند؟ اگر او می خواهد مردم به او ایمان بیاورند، چرا نمی توانست خود را به طور مستقیم در ذهن هر فرد داند؟ آیا این درخواست زیادی از موجودی که می تواند هر چیزی را انجام دهد، است؟ تقریباً به نظر می رسد که او می خواهد انسان ها شکست بخورند تا این خدای مهربان بتواند آفریده هایش را برای همیشه در جهنم بسوزاند.

و آخرین سوال این است که چرا خدا در زمان های باستان معجزات زیادی انجام می داد و امروز نه؟ یعنی، زمان هایی که شما در کنار ابراهیم، موسی، مسیح و محمد زندگی می کردید، دیدن معجزاتی مثل ظهور بره ها از هیچ، شکافتن دریای سرخ، راه رفتن مسیح بر روی آب و شکافتن ماه توسط محمد (با این که هیچ کس او را در حال سوار شدن بر اسب بالدار به آسمان ندیده بود) واقعاً شگفت انگیز بود. و سپس او همه این معجزات را در کتاب های باستانی خود ثبت کرد. کارت خوب بود، خدا. نسل های آینده فقط باید کورکورانه به آن ایمان بیاورند.

چه می گوئید درباره آیه ای مثل این؟

"و آنها را هر کجا که یافتید بکشید و آنها را از جایی که شما را از آن بیرون کرده اند، بیرون کنید. و فتنه بدتر از کشتن است... اما اگر آنها دست بردارند، پس بدانید که الله بخشنده و مهربان است. و با آنها بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد(193-191:2) ".

من مردی از قرن بیست و یکم هستم و می‌توانم راه‌های زیادی برای استفاده از این آیه به شیوه‌ای که می‌خواهم، پیدا کنم. یک تفسیرگر به‌صورت لغوی می‌گوید، خوب، «هریس سلطان در حال گسترش فتنه (آشوب) است و حالا وظیفه هر مؤمنی است که او را بکشد.» این همان چیزی است که جهادگران برای استفاده از جوانان مسلمان انجام می‌دهند. «هند کشمیر را اشغال کرده و در حال گسترش فتنه است. آنها را بکشید!» یا «یهودیان اورشلیم را اشغال کرده‌اند، پس همه آنها را بکشید.» اگر این معنی واقعی آیه نیست (همان‌طور که برخی مسلمانان مدرن خواهند گفت)، پس این سوال پیش می‌آید: آیا خدایی که دارای حکمت نامتناهی است نمی‌توانست کلمات بهتری برای انتشار پیامش پیدا کند؟

امروز صدها دانشمند وجود دارند که قرآن را به‌شیوه‌ای که می‌خواهند تفسیر می‌کنند. بیایید برخی از مشکلات رایج در قرآن را که این دانشمندان را به شدت گیج کرده است، بررسی کنیم:

• زمین صاف است (شیخ عبدالعزیز ابن عبدالله).

• زمین صاف نیست (ذاکر نایک).

• خورشید دور زمین می‌چرخد (شیخ بندر الخیبری).

• خورشید دور زمین نمی‌چرخد (ذاکر نایک).

• کافر را بکشید (یوسف قرضاوی).

• کافر را نکشید (دکتر شبیراحلی).

• تکامل درست است (دکتر یاسر قاضی).

• تکامل درست نیست (ذاکر نایک).

و سپس آیات قرآن نادرست مانند این:

"پاک است آن کسی که همه جفت‌ها را آفرید - از آنچه که زمین رشد می‌کند و از خودشان و از آنچه که نمی‌دانند (36:36) ".

این آیه ادعا می‌کند که تمام حیوانات به صورت جفت‌ها آفریده شده‌اند، مانند نر و ماده. با آشنایی با مارمولک‌های دم‌زنگی، که گونه‌ای تمام‌ماده هستند، بدون نیاز به نر. آنها از طریق پارت‌نوز، که به تولیدمثل غیرجنسی نیز معروف است، تولیدمثل می‌کنند.

پس بیایید مشکلات مربوط به خدا را که در این فصل فاش کرده‌ام مرور کنیم:

۱. خدا نمی‌تواند به‌طور مستقیم با انسان‌ها ارتباط برقرار کند، بنابراین پیامبری می‌فرستد.

۲. این پیامبر نمی‌تواند برای همیشه زنده بماند، بنابراین کتابی می‌گذارد.

۳. این کتاب به‌راحتی تحریف می‌شود و به‌طور مداوم نیاز به دانشمندان شبیه به پیامبران کوچک وجود دارد.

۴. در میان این دانشمندان، انواع مختلفی از دانشمندان برای انتشار "پیام واقعی خدا" وجود دارند.

چقدر سردرگمی در مورد "پیام واقعی خدا". تمام این‌ها می‌توانست با این که الله، کسی که می‌تواند هر چیزی را انجام دهد، اطلاعاتش را به‌طور مستقیم به مغزهای انسانی ارسال کند یا از روش دیگری به جز ارسال کتاب‌ها در هزاران سال پیش استفاده کند، اجتناب شود. انسان‌ها کار بهتری انجام داده‌اند؛ ما می‌توانیم نرم‌افزار را به یک دستگاه دانلود کنیم با تقریباً هیچ‌گونه احتمال فساد.

بیایید قرآن را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم.

غلط های علمی متن

بر خلاف مسیحیان، مسلمانان واقعاً به کلام لفظی قرآن اعتقاد دارند. مسیحیان مدرن، زمانی که در تله اشتباهات علمی کتاب مقدس گیر می افتند، می گویند که این کتاب فقط به طور استعاری است. اما مسلمانان واقعاً به هر یک از کلمات قرآن به طور لفظی اعتقاد دارند. آنها به سیل نوح، آدم و حوا به عنوان اولین انسان ها که فرزندان شان به وضوح با خواهر و برادر خود ازدواج کردند، و شکافتن ماه، و همچنین زنده ماندن یونس در شکم نهنگ و بسیاری مسائل دیگر ایمان دارند.

بر خلاف مسیحیان، که در نهایت تسلیم می شوند و عمدتاً ادعا نمی کنند که علم را با کتاب مقدس خود ترکیب کنند، **مسلمانان دوست دارند ادعا کنند که «آنچه علم امروز کشف می کند، الله و پیامبر ما ۱۴۰۰ سال پیش در کتابش به ما گفته اند».** مانند بسیاری دیگر، این یک ادعای بی پایه است. مسلمانان برای پشتیبانی از این ادعاها به عدم صداقت فکری شدید روی می آورند. [آن ها به دنبال حقیقت در بیرون خود نیستند، آن ها دوست دارند حقیقت درون خود را بر حقیقت بیرونی تحمیل کنند.] آنها معانی این آیات را به طرز پیچیده ای تغییر می دهند. اینترنت پر از ادعاهای مربوط به دانش علمی قرآن است، بنابراین بسیار مهم است که به نقطه نظرهای مخالف این ادعاها توجه کنیم.

اولین سوال این است که چرا مسلمانان همیشه این آیات را پس از کشف های علمی پیدا می کنند؟ به وضوح، با نگاه به گذشته، می توانید آیات مبهم را به هر چیزی که بخواهید تغییر دهید.

بیایید به برخی از این آیات نگاه کنیم:

بیگ بنگ

آیا کافران نمی بینند که آسمان ها و زمین به هم پیوسته بودند، و سپس ما آن ها را جدا کردیم؟ و سپس از آب هر چیز زنده ای را آفریدیم؟ آیا هنوز هم ایمان نمی آورند؟ (21:30)

مسلمانان ادعا می کنند که این آیه در مورد بیگ بنگ صحبت می کند، زیرا خداوند می فرماید که همه چیز «به هم پیوسته بود و سپس آن را جدا کردیم».

نخستین نادرستی این است که زمین و آسمان هرگز به هم پیوسته نبوده اند؛ بلکه انرژی تنها در نقطه ای بسیار کوچک متمرکز بود که حتی ماده ای در آن وجود نداشت. از آنجایی که انرژی و ماده یکی هستند و قابل تبدیل به یکدیگرند (چیزی که ما از انیشتین می دانیم و نه از آیه های مذهبی)، این انرژی به وجود آورنده اتم های هیدروژن تحت شرایط بسیار شدید بلافاصله پس از بیگ بنگ بود. عناصر سنگین تر مانند آهن، نیکل، سیلیکون، کربن و غیره هنوز شکل نگرفته بودند، بنابراین زمین در آن زمان وجود نداشت.

اولین ستاره ها میلیون ها سال پس از بیگ بنگ به وجود آمدند. این ستاره ها کارخانه های تولید عناصر سنگین تری مانند کربن، آهن، سیلیکون، اکسیژن، طلا و غیره بودند که برای به وجود آوردن سیارات و در نهایت زندگی نیاز بود. کارل ساگان به طور مشهور گفت، «ما از غبار ستاره ای ساخته شده ایم». اگر این ستاره های بزرگ نمی مردند، زمین و زندگی اینجا نمی بود. بنابراین، نه، زمین و آسمان به هم پیوسته نبودند. موادی که برای ساخت سیارات مانند زمین لازم بود، بعدها به وجود آمد؛ مواد اولیه در آغاز وجود نداشتند.

اکنون به بخش دوم آیه نگاه کنید: «ما هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم». درست است که ۶۵ درصد بدن ما از آب است، اما این به معنای آن نیست که بدن ما از آب ساخته شده است؛ بلکه این به دلیل این است که سلول های ما آب دارند تا واکنش های شیمیایی ادامه پیدا کند. بیشتر بدن ما در واقع از خلاء تشکیل شده است. بله، درست خواندید — خلاء. همانطور که می دانید، همه چیز در بدن ما از اتم ها

ساخته شده است و اتم‌ها عمدتاً از فضای خالی تشکیل شده‌اند؛ در واقع، ۹۹٫۹ درصد اتم فضای خالی است زیرا هسته‌ها و الکترون‌ها فقط ۰٫۱ درصد را اشغال می‌کنند و باقی‌مانده خالی است. اگر فضای خالی درون این اتم‌ها را حذف کنیم، بدن انسان به اندازه یک مکعب شکر خواهد بود. علاوه بر این، اگر به‌طور شیمیایی نگاه کنید، بدن ما ۶۵ درصد اکسیژن، ۱۸ درصد کربن، ۱۰ درصد هیدروژن و ۳ درصد نیتروژن است و بقیه بی‌فایده است. بنابراین، اگر الله گفته بود، «ما هر چیز زنده‌ای را از اکسیژن ساختیم»، مسلمانان هنوز هم می‌گفتند، «الله این را ۱۴۰۰ سال پیش به ما گفته است»

در مورد ادعای اینکه بدن انسان از آب ساخته شده است، محمد اولین کسی نبود که این ادعا را کرد. فیلسوف یونانی باستان تالس، که در سال ۶۲۴ قبل از میلاد به دنیا آمد، اولین فردی بود که پیشنهاد داد بدن انسان از آب ساخته شده است. بر خلاف قرآن، او واقعاً جزئیات چگونگی اعتقادش به اینکه بدن انسان از آب ساخته شده است را ارائه داد که عمدتاً نادرست بود. این باور معمول تا قرن هجدهم بود؛ محمد تنها گفت آنچه قبلاً شناخته شده بود.

یک عالم ممکن است بگوید که به‌وضوح، زمین در زمان بیگ بنگ وجود نداشت. الله به سادگی به ما می‌گوید که مواد اولیه‌ای که برای زمین نیاز بود، در آن زمان وجود داشت، موادی مانند هیدروژن که به ستاره‌های بزرگ منجر شد و این ستاره‌ها به عناصر سنگین‌تر تبدیل شدند. در دفاع از مسلمانان، می‌توانم ببینم که چگونه یک مسلمان ساده‌لوح در یک مدرسه دینی می‌تواند عدم صداقت فکری این عالمان مسلمان را باور کند، اما این عالمان نمی‌گویند که آیه بعدی چه می‌گوید.

و در زمین کوه‌های محکم قرار دادیم، تا زمین با آن‌ها جابجا نشود، و در آن [کوه] مسیرهایی [به‌عنوان] جاده‌ها قرار دادیم تا هدایت شوند (21:31).

خب، به‌وضوح، این نشان می‌دهد که زمین و آسمان در یک زمان خلق شدند در حالی که در واقع، زمین حدود نه میلیارد سال بعد ظهور کرد، اما الله نیاز به ذکر این موضوع احساس نکرد. یا الله در کارش بسیار کند است یا نویسنده قرآن نمی‌داند درباره چه صحبت می‌کند. من به دومی معتقدم.

حالا باید پرسید، «آیا هنوز هم گفته شده که زمین و آسمان به‌هم دوخته شده بودند. چگونه ممکن است یک فرمانده جنگی خاورمیانه‌ای این را بداند؟» خوب، محمد انسانی باهوش بود و ایده پیوستگی زمین و آسمان در واقع بسیار قدیمی‌تر از اسلام است. به‌عنوان مثال، مصریان باستان نیز باور داشتند که زمین و آسمان به‌هم پیوسته بودند، وقتی که خدای زمین، گب، از همسرش، نوت، الهه آسمان جدا شد و بنابراین ما زمین و آسمان را داریم. سومریان باستان نیز باور داشتند که زمین و آسمان از هم جدا شدند وقتی که خدای آسمان، آن، از همسرش، الهه زمین، کی، جدا شد.

یک آیه دیگر هست که من به‌طور خاص از آن استفاده می‌کنم، زیرا این آیه نظریه بیگ بنگ را به چالش می‌کشد:

«در حقیقت، پروردگار شما الله است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد و سپس بر عرش قرار گرفت» (7:54)

اگر فرض کنیم که قرآن و نظریه بیگ بنگ با یکدیگر سازگارند، آنگاه این به این معنی است که بیگ بنگ در روز اول رخ داده و زمین نه میلیارد سال بعد در روز ششم قرآن به‌وجود آمده است. این به این معناست که یک روز الله معادل ۱٫۵ میلیارد سال است. چه خدایی که اینقدر طول می‌کشد تا در حالی که می‌تواند به‌سادگی بگوید، «باش»، و کار تمام می‌شود، طبق این آیه:

«آفریننده آسمان‌ها و زمین. هنگامی که او چیزی را مقرر می‌کند، فقط می‌گوید: «باش»، و می‌شود.» (2:117)

پس او می‌توانست بگوید، «بگذار زمین باشد»، و بلافاصله! کار تمام می‌شود، او نیازی به انتظار میلیاردها سال یا حتی روزها ندارد.

در نهایت، این آیه چه می‌شود؟

«ما هستیم که کیهان را با [قدرت خلاق خود] ساخته‌ایم، و به‌راستی، ما هستیم که آن را به‌طور مداوم گسترش می‌دهیم.» (51:47)

یادتان هست که گفتم این عالمان مسلمان در عدم صداقت فکری افراط می‌کنند؟ خوب، این یک نمونه واقعی از آن است. ما اکنون می‌دانیم که کیهان در حال گسترش است، بنابراین این عالمان مسلمان مدرن به عقب برگشتند و آیات خود را دوباره تفسیر کردند. با این حال، قرآن نمی‌گوید که کیهان در حال گسترش است؛ این ترجمه ی صحیح است:

«و اما مردم نوح را پیش از آن [عذاب کردیم]؛ به‌راستی، آن‌ها مردمی بودند که به‌طور مداوم نافرمانی کردند. و آسمان را با قدرت ساختیم و به‌راستی، ما هستیم که آن را گسترش می‌دهیم. و زمین را گسترش دادیم و چه خوب آماده‌کننده‌ای هستیم.» (۴۶:۵۱-۴۸، ترجمه صحیح)

زمانی که آیه‌های قبل و بعد از آیه مورد نظر را بخوانید، می‌توانید ببینید که الله فقط به قدرت خود می‌بالد. او به سادگی می‌گوید که ابتدا مردم نوح را عذاب کرد زیرا او خالق آسمان است که وسیع است و زمین را که گسترش داده است. او به سادگی به مردم ساده‌ لوح عرب می‌گوید که می‌تواند هر چیزی را انجام دهد. هیچ اشاره‌ای به گسترش کیهان در قرآن وجود ندارد. برای درک این تناقض، بیایید به برخی از این ترجمه‌های دیگر نگاه کنیم:

پیکتل: ما آسمان را با قدرت ساخته‌ایم و ما هستیم که وسعت آن را ایجاد می‌کنیم.

یوسف علی: با قدرت و مهارت آسمان را ساختیم؛ زیرا ما هستیم که وسعت فضای کیهان را ایجاد می‌کنیم.

به‌وضوح، الله فقط به وسعت کیهان می‌بالد؛ هر کسی می‌تواند به آسمان شب نگاه کند و فرض کند که بزرگ است، بسیار بزرگ. چقدر بزرگ؟ این دهقانان خاورمیانه‌ای نمی‌دانستند.

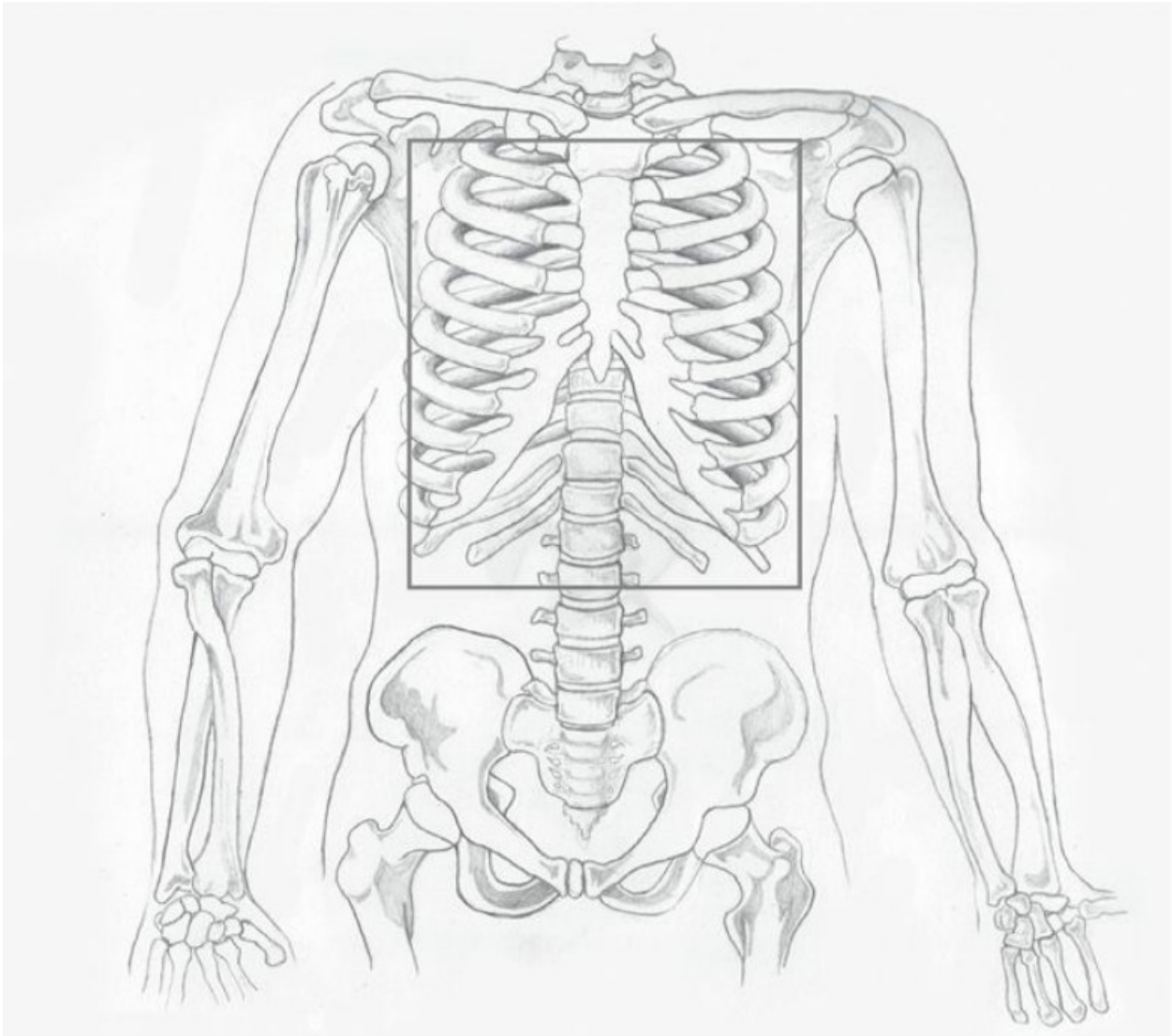
جنین شناسی

مثل بیگ بنگ، دومین ادعای مورد علاقه مسلمانان این است که قرآن فرایند کامل جنین‌شناسی را قبل از کشف علمی آن، حدود ۱۴۰۰ سال پیش، توضیح داده است.

قبل از اینکه به آیه اصلی که مسلمانان به عنوان شواهد علم پیشرفته قرآن دوست دارند از آن استفاده کنند، بپردازیم، مهم است که به چند ادعای دیگر در مورد دانش جنین‌شناسی که نویسندگان قرآن مطرح کرده است، نگاه کنیم. این آیات و یک حدیث به ما کمک می‌کنند تا بهتر بفهمیم نویسندگان قرآن در توضیح جنین‌شناسی از چه جایگاهی می‌آید. بیایید به این آیه نگاه کنیم:

او از آبی جهنده آفریده شده است، آبی که از میان ستون فقرات و دنده‌ها بیرون می‌آید (7:86).

علما مسلمان غالباً درباره این آیه صحبت نمی‌کنند چون احتمالاً هنوز راهی برای تفسیر آن پیدا نکرده‌اند. طبق این آیه، مردی توسط آبی (اسپرم) خلق می‌شود که بین ستون فقرات و دنده‌ها تولید می‌شود. طبق قرآن، تقریباً این همان جایی است که اسپرم تولید می‌شود:



مثل بیشتر آیات نادرست دیگر، علمای مسلمان درباره آیاتی که نتوانسته‌اند تفسیر کنند صحبت نمی‌کنند. چه کسی می‌داندست که ما بیضه‌هایی بین دنده‌ها و ستون فقرات خود پنهان کرده‌ایم؟ برخی از علمای مسلمان ادعا می‌کنند که مایعات مورد نیاز برای تولید منی از پروستات می‌آید که درست است؛ اما پروستات هم در هیچ کجای نزدیک به دنده‌ها و ستون فقرات قرار ندارد.

آیه دوم ادعا می‌کند که پس از انزال منی، آن به یک لخته چسبنده تبدیل می‌شود و سپس جنسیت نوزاد تعیین می‌شود:

"آیا او نطفه‌ای از منی ریخته شده نبود؟ سپس او لخته‌ای چسبنده شد و [خدا] شکل او را آفرید و او را متناسب ساخت و از او دو جفت، نر و ماده، ساخت (75:37-39)".

واضح است که این نادرست است زیرا جنسیت نوزاد در لحظه لقاح تعیین می‌شود. این ادعای قرآن نیز توسط این حدیث مورد تأیید قرار می‌گیرد:

پیامبر گفت: "در هر رحم، الله فرشته‌ای منصوب می‌کند که می‌گوید: 'ای پروردگار! قطره‌ای منی، ای پروردگار! یک لخته، ای پروردگار! یک تکه گوشت کوچک.' سپس اگر الله بخواهد [تکمیل] آفرینش آن را، فرشته می‌پرسد، 'ای پروردگار! آیا این نر خواهد بود یا ماده، بدبخت یا خوشبخت، و روزی‌اش چقدر خواهد بود؟ و عمرش چه خواهد بود؟' پس همه این‌ها زمانی که کودک هنوز در رحم مادر است نوشته می‌شود."

شگفت‌انگیز است که مسلمانان ادعاهایی در مورد علمی بودن این آیات می‌کنند اما کاملاً از دخالت فرشتگان که کاملاً غیرعلمی است چشم‌پوشی می‌کنند. برای بحث، حتی اگر این بازی فرشتگان را نادیده بگیریم، حدیث آیه را با جزئیات توضیح می‌دهد و ادعا می‌کند که منی تبدیل به لخته می‌شود و لخته تبدیل به گوشت و سپس جنسیت نوزاد تعیین می‌شود. بقیه حدیث به وضوح بی‌معنی است که بخواهیم درباره‌اش بحث کنیم.

حالا بیایید به آیه اصلی که علمای مسلمان با اطمینان ادعا می‌کنند شواهد دانش پیشرفته جنین‌شناسی ارائه شده توسط اسلام است نگاه کنیم:

"و به یقین ما انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه امن قرار دادیم. سپس نطفه را به لخته چسبنده تبدیل کردیم و لخته را به تکه گوشتی تبدیل کردیم، و تکه گوشت را به استخوان تبدیل کردیم و استخوان‌ها را با گوشت پوشانیدیم؛ سپس او را به آفرینش دیگری توسعه دادیم. پس مبارک است الله، بهترین آفریدگاران (14-12:23)".

برای سادگی، الله ادعا می‌کند که انسان‌ها را (من ترجیح می‌دهم از واژه انسان‌ها به جای مرد استفاده کنم) از گل آفریده است. از آنجایی که نطفه‌ای برای خلق آدم وجود نداشت، الله او را از گل آفرید؛ اما وقتی این فرایند شروع شد، او این ماده جادویی به نام نطفه را ایجاد کرد. حالا این نطفه به‌طور محکم درون رحم قرار می‌گیرد؛ این نطفه سپس به لخته تبدیل می‌شود و سپس به گوشت و استخوان تبدیل می‌شود و بوم! شما یک انسان دارید.

بسیاری از مسلمانان در واقع این را به عنوان فرایند واقعی توسعه کودک درون رحم مادر می‌بینند. دو راه برای نگاه کردن به این آیه وجود دارد:

۱. به عنوان فردی که جزئیات را نمی‌داند اما می‌تواند تا حدودی از بیرون مشاهده کند

۲. یک تحلیل انتقادی‌تر در پرتو دانش مدرن

مسیر (راه) اول

من جنین‌شناس نیستم، اما حتی بدون این دانش، می‌توانم بگویم که وقتی رابطه جنسی داریم، مردان منی ترشح می‌کنند، بنابراین باید با ایجاد فرزندان ارتباط داشته باشد. وقتی این منی وارد بدن زن می‌شود، باید کاری کند که در نتیجه آن، بعد از هشت یا نه ماه، فرزندی متولد شود. درک یا پیش‌بینی این موضوع خیلی سخت نیست. با این حال، من جزئیات این فرایند را نمی‌دانم زیرا الله هیچ جزئیاتی از آن ارائه نمی‌دهد. از بیرون، به راحتی می‌توان گفت که این منی وارد شکم زن می‌شود (جایگاه محکم) و از چیزی کوچک به چیزی که به مرور زمان بزرگتر می‌شود، تبدیل می‌شود، همانطور که می‌توانیم ببینیم شکم زن به مرور زمان بزرگتر و بزرگتر می‌شود. این آیه تا "جایگاه محکم" را پوشش می‌دهد که به طور کلی به معنای این است که وارد می‌شود و خود را محکم جای می‌دهد. تاکنون چیز خاصی نیست. اما این منصفانه نیست؛ قرآن جزئیات بیشتری از آنچه که من به عنوان فرد عادی آن زمان می‌توانستم بگویم، ارائه می‌دهد. قرآن به ما می‌گوید که به "لخته چسبنده" تبدیل می‌شود و سپس به تکه گوشتی شکل می‌گیرد. منظور الله از "لخته چسبنده" چیست؟ به عنوان یک مرد عرب در قرن هفتم، احتمالاً می‌توانستم تسلیم شوم و بگویم محمد باید دانش الهی داشته باشد چون من نمی‌دانم این لخته چسبنده که سپس به گوشت و استخوان تبدیل می‌شود چیست. در نهایت، ما یک نوزاد جدید "آفرینش" داریم – دوباره هیچ چیز خیلی خاصی نیست. بنابراین حتی به عنوان یک مرد عرب در قرن هفتم، چیزی در این آیه نیست که جز "لخته چسبنده" من نتوانم از طریق مشاهده فرایند از رابطه جنسی تا تولد نوزاد، به آن برسیم.

مسیر (راه) دوم

راه دوم نگاه کردن به این موضوع بسیار جالب‌تر و به وضوح بهتر است؛ چرا از دانش مدرن برای بهبود دیدگاه خود استفاده نکنیم؟ محمد چه چیزی می‌دانست که فرد عادی زمان او نمی‌دانست؟ قبل از اینکه به جزئیات بپردازم، باید به موضوع بحث برانگیز این آیه درباره ترجمه یک کلمه خاص اشاره کنم. در این آیه، محمد از کلمه "علق" استفاده کرده است که دو معنی دارد:

۱. یک لخته خونی چسبنده (استفاده شده در ترجمه صحیح)

۲. یک ماده شبیه به زالو (استفاده شده توسط مسلمانان نوع هارون یحیی)

مهم است که بفهمیم چرا این کلمه استفاده شده است، زیرا مسلمانانی که از معنی دوم استفاده می‌کنند، ادعا می‌کنند که در مراحل اولیه رشد کودک، جنین شبیه به زالو به نظر می‌رسد همانطور که در شکل زیر نشان داده شده است:

جنین در ۲۴-۲۵ روزگی



زالو



این احتمالاً تنها مرحله‌ای است که مسلمانان می‌توانند بخش‌هایی از جنین را کشیده، صاف کرده و قسمت‌هایی را حذف کنند تا آن را شبیه به زالو کنند؛ با این حال، در واقعیت، این چیزی است که جنین ۲۴ روزه به این شکل است:

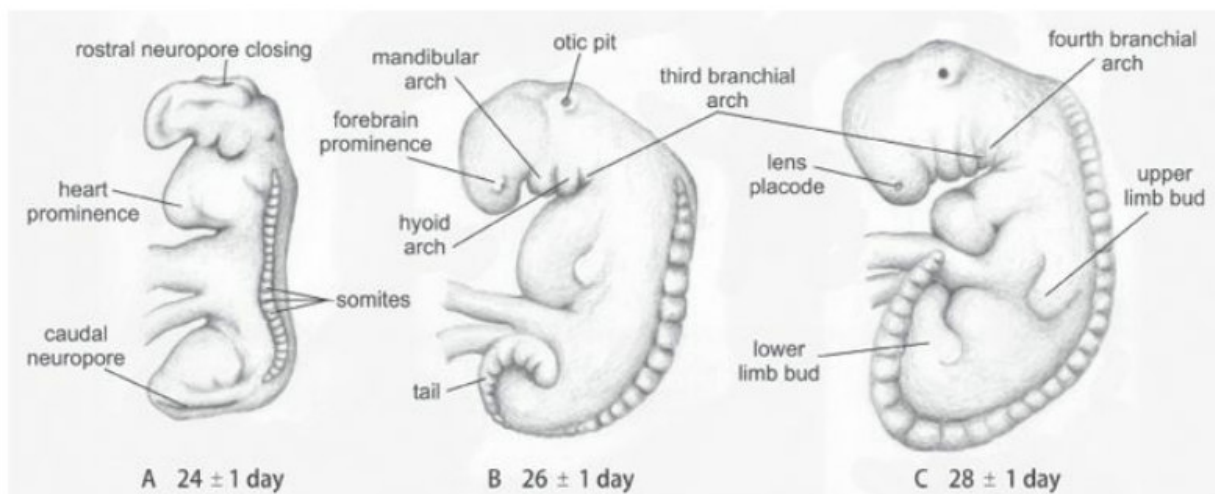


Figure 7.2

این جنین بیشتر شبیه به یک کلیه است، اما به وضوح محمد نمی‌دانست کلیه چه شکلی است، حتی با این که پزشکان پیش از محمد می‌دانستند که کلیه، کبد یا قلب چه شکلی دارند. در تصویر اول توجه کنید که مدافعان به راحتی جنین را صاف کرده و قلب را از شکل حذف کرده‌اند تا آن را شبیه به زالو کنند. همچنین مهم است که توجه داشته باشیم که همه تفاسیر کلاسیک "علق" را به عنوان لخته خونی ترجمه کرده‌اند و نه به عنوان زالو. این حدیث را بررسی کنید:

پیامبر خدا، راستگو و به‌درستی الهام‌شده، گفت: «[مسئله آفرینش] انسان در رحم مادر در چهل روز جمع می‌شود، سپس او به مدت مشابهی به لخته خونی غلیظ تبدیل می‌شود و سپس به مدت مشابهی به تکه گوشتی تبدیل می‌شود.» (صحیح بخاری، جلد ۴، کتاب ۵۴، شماره ۴۳۰)

می‌توان به اطمینان گفت که محمد منظورش "لخته چسبنده" بوده و نه ماده‌ای شبیه زالو. اگر معنای "لخته چسبنده" را در نظر بگیریم، پس به‌وضوح اشتباه است زیرا در هیچ مرحله‌ای از توسعه جنینی، جنین به لخته خونی چسبنده یا هر لخته خونی دیگری تبدیل نمی‌شود. باید با استفاده از حس انتقادی خود به این آیه نگاه کنیم. به عنوان فردی عادی، من قبلاً نشان داده‌ام که در این آیه چیز خاصی وجود ندارد، اما باز هم چرا محمد احساس نیاز کرد که این موضوع را ذکر کند و چرا این‌قدر مطمئن بود؟ به طور کلی، چهار مرحله از توسعه کودک در آیه قرآنی وجود دارد:

۱. جای‌گیری محکم نطفه (رحم)

۲. لخته چسبنده

۳. گوشت و سپس استخوان‌ها

۴. آفرینش جدید

گالن یک پزشک یونانی بود که در سال ۲۱۰ میلادی، تقریباً پانصد سال قبل از محمد، درگذشت. او به‌طور گسترده‌ای درباره فرایند توسعه کودک نوشت و این چیزی است که او نوشت:

"اولین مرحله زمانی است که همان‌طور که در سقط جنین‌ها و تشریح‌ها دیده می‌شود، فرم نطفه غالب است [اسپریم یا نطفه در عربی]. در این زمان، هیپوکراتس نیز، که شگفت‌انگیز است، هنوز ترکیب حیوان را جنین نمی‌نامد؛ همان‌طور که اخیراً در مورد نطفه‌ای که در روز ششم تخلیه شد، شنیدیم، او هنوز آن را نطفه می‌نامد.

اما هنگامی که با خون پر شده است [لخته چسبنده یا علق در عربی] و قلب، مغز، و کبد هنوز تشکیل نشده و شکل نگرفته‌اند اما اکنون یکپارچگی و اندازه قابل توجهی دارند، این مرحله دوم است؛ ماده جنین شکل گوشت دارد و دیگر شکل نطفه ندارد. بنابراین، خواهید دید که هیپوکراتس نیز دیگر چنین شکلی را نطفه نمی‌نامد بلکه، همان‌طور که گفته شد، جنین می‌نامد."

همچنین توجه کنید که گالن نیز از آن به عنوان خون اشاره کرد، نه زالو. اگر بقیه کارهای گالن کپی شده است، می‌توان با اطمینان فرض کرد که محمد نیز این بخش را کپی کرده است. علاوه بر این، اگر الله سعی داشت اطلاعات سری بدهد، می‌توانست از کلمه بهتری استفاده کند که با خون و زالو اشتباه نشود. او همچنین نوشت:

"دوره سوم هنگامی است که، همان‌طور که گفته شد، می‌توان سه بخش اصلی را به‌وضوح دید و یک نوع طرح کلی، به‌عبارتی، از تمامی بخش‌های دیگر [گوشت یا مضغه در عربی]. شما شکل‌گیری سه بخش اصلی را واضح‌تر خواهید دید، شکل‌گیری بخش‌های معده کمتر واضح خواهد بود، و شکل‌گیری اندام‌ها بسیار کمتر. بعداً، آن‌ها شاخه‌هایی تشکیل می‌دهند، همان‌طور که هیپوکراتس بیان کرده است، با استفاده از این اصطلاح، به شباهت آن‌ها به شاخه‌ها اشاره کرده است.

مرحله چهارم و نهایی در مرحله‌ای است که تمامی بخش‌ها در اندام‌ها تمایز یافته‌اند و در این بخش، هیپوکراتس شگفت‌انگیز دیگر جنین را فقط جنین نمی‌نامد بلکه آن را کودک نیز می‌نامد، زمانی که می‌گوید که به‌عنوان حیوانی که اکنون کاملاً شکل گرفته است، تکان می‌خورد و حرکت می‌کند [آفرینش جدید یا خلق جدید در عربی]."

ما به وضوح می‌بینیم که محمد از همان مراحل دقیقاً مشابهی استفاده کرده که گالن حدود پانصد سال قبل از او توضیح داده بود. کارهای گالن حفظ و در اوایل قرن ششم به عربی ترجمه شده بود و در واقع مراحل را با جزئیات بیشتری نسبت به قرآن محمد توضیح می‌داد. دانشمندان مسلمان به خوبی از کارهای گالن آگاه بودند که ظاهراً تا آن زمان نشنیده بودند.

نکته نهایی که از دو آیه اول باید مورد توجه قرار گیرد این است که تمام آفرینش یک نوزاد به نطفه مرد نسبت داده می‌شود که به یک جایگاه امن، یعنی رحم، می‌رود. نقش دیگری از بدن زن مانند تخمک (تخمک زنانه) ذکر نشده است. می‌توان به طور استعاری گفت که نطفه وارد بدن زن می‌شود و به نوزاد تبدیل می‌شود، اما ما می‌دانیم که نطفه بدون تخمک در رحم مادر بی‌فایده است. زنان نابارور هنوز رحم‌هایی دارند که می‌توانند نطفه را در آن "جایگاه امن" نگه دارند؛ اما اگر تخمک آن‌ها به درستی کار نکند، نوزادی نخواهد بود. در واقع، سندروم تخمدان پلی‌کیستیک (PCOS) یک عدم تعادل هورمونی است که منجر به اختلال در چرخه‌های قاعدگی و تخمک‌گذاری می‌شود. این شایع‌ترین علت ناباروری به دلیل عدم تخمک‌گذاری (جایی که تخمک‌گذاری انجام نمی‌شود یا تخمکی آزاد نمی‌شود) است. این همان اشتباهی است که گالن مرتکب شد و بنابراین، کپی‌کننده او نیز مرتکب شد. ما می‌توانیم بفهمیم چرا محمد با اعتماد به نفس این موضوع را در قرآن ذکر کرد زیرا این دیدگاه در آن زمان به لطف گالن باور شده بود. حالا محمد چگونه از کارهای گالن مطلع شد؟

در جندی‌شاپور، که اکنون در جنوب شرق ایران است، یک مدرسه بزرگ پزشکی وجود داشت. یک پزشک عرب به نام حارث بن کلدۀ، به جندی‌شاپور رفت تا بیشتر درباره پزشکی بیاموزد. وقتی حارث به مکه برگشت، محمد پیروانش را برای درمان پزشکی به حارث فرستاد. می‌توان با اطمینان گفت که حارث از کارهای گالن آگاه بود و آن را از طریق دوستان بیمار خود به محمد منتقل کرده بود. زمانی که محمد این فرایند آفرینش را برای کاتب خود عبدالله بن ابی سرح توضیح می‌داد، او، مانند بیشتر پیروان محمد، گفت: «خداوند برکت یابد، بهترین خالق.» محمد این کلمات را در آیه گنجاند، با وجود اینکه این‌ها کلمات الله نبود.

همچنین مهم است که توجه داشته باشیم عبدالله بن ابی سرح این رفتار محمد را در موارد دیگر مشاهده کرد و اسلام را ترک کرد و به وضوح دید که محمد کلمات را طبق خواست خود اضافه و کم می‌کرد، که شواهدی از این بود که این‌ها کلمات محمد و نه موجودی الهی بود. به همین دلیل، وقتی محمد مکه را فتح کرد، دستور به قتل عبدالله بن ابی سرح داد و هیچ دیه‌ای برای او تعیین نشد.

مغلطه ی آب شور و شیرین

برخی از پدیده‌های طبیعی به‌طور واضح توسط علم مدرن توضیح داده شده و درک شده‌اند، اما مسلمانان همچنان به کتاب مقدس خود نسبت به دانش مدرن باور دارند. به دو آیه زیر توجه کنید:

و او کسی است که دو دریا را رها کرده است، یکی شیرین و تازه و دیگری شور و تلخ، و میان آنها حاجز و مانعی قرار داده است. (۲۵:۵۳)

او دو دریا را آزاد کرده است که در کنار هم قرار دارند؛ میان آنها یک مانع است که هیچ‌یک از آنها تجاوز نمی‌کند. (۵۵:۱۹-۲۰)

این دو آیه به وضوح بیان می‌کنند که الله میان آب شیرین و آب شور مانع و مرزی ایجاد کرده است و آنها با هم مخلوط نمی‌شوند. اگر واقعاً به نقطه‌ای که آب شیرین به آب شور برخورد می‌کند نگاه کنید، به نظر می‌رسد که دو نوع آب مخلوط نمی‌شوند و تفاوت در رنگ‌آمیزی آب قابل مشاهده است. محمد احتمالاً فکر می‌کرد که به همین دلیل است که آب شیرین در رودخانه‌ها تازه باقی می‌ماند و توسط آب دریا آلوده نمی‌شود.

نکته اول این است که آب دریا به دلیل اینکه رودخانه‌ها در ارتفاعات هستند، رودخانه‌ها همیشه به سمت دریا جاری می‌شوند و نه برعکس (مگر اینکه سطح دریا جهانی افزایش یابد، که در این صورت رودخانه‌های جدیدی ایجاد می‌شود که بالاتر از سطح متوسط دریا هستند). یک مسلمان ممکن است بپرسد چرا به نظر می‌رسد که مانعی میان اقیانوس و رودخانه وجود دارد. خوب، پاسخ بسیار ساده است: آب شیرین چگالی متفاوتی از آب دریا دارد، بنابراین وقتی به هم برخورد می‌کنند، به‌طور بسیار کندی در زیر سطح مخلوط می‌شوند.

اگر آب شیرین هرگز با آب شور مخلوط نمی‌شد، ما نمی‌توانستیم سطح آب ثابت را در طول وجود زمین داشته باشیم. ما می‌دانیم که دمای جهانی در حال افزایش است که باعث افزایش سطح دریا می‌شود. یک مسلمان که معتقد است آب شور و آب شیرین با هم مخلوط نمی‌شوند، باید افزایش سطح دریا را نیز انکار کند، زیرا سطح دریا افزایش نمی‌یافت اگر آب شور و شیرین مخلوط نمی‌شدند. همچنین می‌توانید نصف لیوان آب دریا و نصف لیوان آب شیرین را بردارید و سپس آنها را در یک لیوان مخلوط کنید و ببینید چه اتفاقی می‌افتد. نتیجه این آزمایش ساده به‌طور قطع آیه قرآنی شما را به چالش خواهد کشید.

جسد فرعون (رامسس دوم)

ناپختگی و تحریف قرآن

برخی از پدیده‌های طبیعی به‌طور واضح توسط علم مدرن توضیح داده شده و درک شده‌اند، اما مسلمانان همچنان به کتاب مقدس خود نسبت به دانش مدرن باور دارند. به دو آیه زیر توجه کنید:

و ما بنی‌اسرائیل را از دریا عبور دادیم، و فرعون و سپاهش در پی آن‌ها در ظلم و دشمنی بودند تا زمانی که غرق شد، گفت: «ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن‌چه بنی‌اسرائیل به آن ایمان دارند وجود ندارد و من از مسلمانان هستم.» اکنون؟ و تو پیش از این نافرمانی کردی و از فاسقان بودی؟ پس امروز بدن تو را نجات خواهیم داد تا برای کسانی که پس از تو می‌آیند نشانه‌ای باشی. و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند. (۹۰:۱۰-۹۲)

مسلمانان این آیه را به عنوان بیانی از سوی الله می‌دانند که پیشینیان (مانند رامسس دوم) فاسد بودند و الله بدن آن‌ها را حفظ کرده تا نمونه‌ای برای کسانی باشد که جرات نافرمانی از الله را دارند. این است آن‌چه که الله گفته، اما هیچ مدرکی جز این که تقریباً همه فرعون‌ها بدن‌هایشان را با مومیایی کردن حفظ کرده‌اند، که در زمان محمد یک حقیقت شناخته شده بود، وجود ندارد.

مسلمانان ادعا می‌کنند که علم تأیید می‌کند که بقایای رامسس دوم نشانه‌های غرق شدن را نشان می‌دهند. به طور خاص گفته شده است که رامسس دوم به دنبال موسی وارد دریای سرخ شد و وقتی الله شکاف را بست، رامسس دوم به اسلام گروید. آیه بعدی می‌گوید: «ما تو را در بدن نجات خواهیم داد تا نشانه‌ای از عذاب برای دیگران باشی که پس از تو می‌آیند.» خوب، وقتی می‌گوییم او تنها در بدن زنده

است، معمولاً به معنای کسی است که به سختی زنده است. این اصطلاح همچنین می‌تواند به معنای مجازی برای شخص بد یا ظالم باشد که بگوییم او فقط در بدن زنده است و از درون مرده است. به هر حال، آیه در واقع چیزی در مورد مرگ واقعی رامسس دوم نمی‌گوید.

اما چون این توضیح برای مسلمانان مطلوب‌تر است، ما روش B را امتحان خواهیم کرد. هیچ اختلافی در میان مصرشناسان در رد این نسخه از زندگی رامسس دوم وجود ندارد. پس این دروغ آشکار از کجا آمده است؟ اولین و تنها فردی که ادعا کرد بقایای رامسس دوم نشانه‌های غرق شدن را نشان می‌دهد، دکتر موريس بوسائل بود. قبل از اینکه به جزئیات آنچه دکتر بوسائل گفته بپردازیم، مهم است که بدانیم دکتر بوسائل کیست.

دکتر بوسائل یک پزشک فرانسوی و عضو جامعه مصرشناسی فرانسه بود. اساساً، او یک پزشک معمولی بود مانند پزشک محلی که وقتی بیمار می‌شوید به او مراجعه می‌کنید. بله، او عضو جامعه مصرشناسی بود، اما این او را مصرشناس نمی‌کند، همان‌طور که عضویت در گروه آماتور نجوم مرا ستاره‌شناس نمی‌کند. برای ستاره‌شناس نامیده شدن، باید دکتری در اخترفیزیک یا چیزی مشابه آن را تکمیل کنم. دکتر بوسائل هیچ آموزش رسمی در زمینه مردم‌شناسی یا مصرشناسی نداشت.

پس چرا دکتر بوسائل این ادعا را درست کرد؟ در سال ۱۹۷۳، دکتر بوسائل پزشک خانواده شاه فیصل سعودی شد. سعودی‌ها تاریخچه‌ای از ترویج اسلام از طریق خشونت یا القاء دارند. دکتر بوسائل در دهه ۱۹۸۰ وقتی مومیایی رامسس دوم به فرانسه آمد، "مطالعه" کرد و نتیجه گرفت که حضور املاح در بدن رامسس دوم نشان می‌دهد که او حتماً غرق شده است. او بیشتر ادعا کرد که بدن رامسس باید به ساحل آمده باشد، جایی که به سرعت جمع‌آوری و مومیایی شده است. طبق داستان، به دکتر بوسائل گفته شد که در مورد آیه بالا آگاه شود. گفته می‌شود (بدون مدرک معتبر) که در هیجان خود، گفت: «به اسلام گرویدم.» هیچ مصرشناسی معتبر که من از آن اطلاع دارم، ادعاهای مشابهی به ادعاهای دکتر بوسائل نکرده است.

دوم، آیه قرآنی نمی‌گوید که او غرق شده و سپس به ساحل آمده و مومیایی شده است. مومیایی کردن یک فرآیند شناخته شده‌ای بود که توسط مصریان انجام می‌شد. تاریخ‌نگار یونانی هردوت (که به عنوان «پدر تاریخ» شناخته می‌شود) در قرن پنجم پیش از میلاد در مورد شیوه‌های مومیایی کردن مصریان نوشته است، بنابراین در آن زمان، یونانی‌های تحصیل کرده به خوبی با این آیین مصری آشنا بودند. رومی‌های تحصیل کرده در قرون بعدی نیز با ادبیات یونان آشنا بودند، بنابراین آنها نیز اطلاع داشتند. بنابراین حتی اگر ما آیه را به عنوان ادعای الله در مورد حفظ بدن رامسس دوم بپذیریم، این ادعا نمی‌تواند جدی گرفته شود زیرا مصریان باستان مدت‌ها قبل از رامسس دوم بدن‌های شاهان خود را حفظ می‌کردند. علاوه بر این، این "پیدا کردنی" دکتر بوسائل نادیده می‌گیرد که رامسس دوم ۹۰ ساله بود و در هیچ موقعیتی برای تعقیب موسی، حتی بر روی کالسکه‌اش، نبود. او به شدت مبتلا به آرتریت بود؛ او نمی‌توانست حتی راه برود چه برسد به ایستادن بر روی کالسکه در سطح ناهموار، که نیاز به تلاش زیادی دارد.

در نهایت، نمک در مومیایی رامسس دوم تنها یک ماده نگهدارنده است که توسط مصریان هنگام مومیایی کردن استفاده می‌شد. همان محتوای نمک را می‌توان در هر مومیایی یافت. اگر ما ادعای دکتر بوسائل را به‌طور جدی بپذیریم، باید فرض کنیم که هر مومیایی فرعون به دلیل غرق شدن مرده است. دکتر بوسائل باید درباره این محتوای نمک آگاه بوده باشد اگر او دیگر مومیایی‌ها را مطالعه کرده بود، اما من تعجب می‌کنم چرا او نتیجه‌گیری کرد که رامسس دوم غرق شده است.

اگرچه دکتر بوسائل هرگز به‌طور رسمی به اسلام نگرکید، حتی اگر به ادعای مسلمانان که او این کار را کرده، بپذیریم، کسی که تنها با گفتن «من اسلام را می‌پذیرم» بر اساس یک آیه مبهم، تصویر خوبی از هوش او نمی‌سازد. به دفاع از دکتر بوسائل، فکر نمی‌کنم او فردی با هوش پایین بود، بنابراین شک دارم که او پس از کشف مومیایی گفت: «به اسلام گرویدم.» اما حتی اگر او این کار را کرده باشد، افراد زیادی وجود دارند که به دلایل مختلف دین خود را تغییر می‌دهند، اما این یکی بسیار ضعیف است.

دانش کوه‌ها

این آیه به اندازه آیات سه‌گانه اول به عنوان معجزه علمی قرآن به طور فعال تبلیغ نمی‌شود، اما برخی از «علمای مسلمان مدرن» آن را به عنوان شواهدی از الوهیت نویسنده معرفی می‌کنند:

سوره نبا(7-6:78) :

"آیا ما زمین را به عنوان مکانی برای استراحت نساخته‌ایم؟ و کوه‌ها را به عنوان میخ‌ها؟"

سوره نحل:(15:16)

"و در زمین کوه‌های استوار افکنده است، تا با شما نلرزد و [ارودخانه‌ها و] راه‌ها برای هدایت شما قرار داده است."

حتی اگر مسلمان باشید، احتمالاً فکر می‌کنید که چیزی ویژه‌ای در مورد این آیه وجود ندارد. حق با شماست؛ در واقع، چیزی ویژه‌ای در آن نیست. اساساً، این آیه می‌گوید که الله زمین را به عنوان خانه‌ای برای انسان‌ها خلق کرده و کوه‌ها را بر روی آن قرار داده است. واضح است که چیزی ویژه‌ای در این مورد وجود ندارد، زیرا ما می‌توانیم ببینیم که کوه‌ها در هوا وجود ندارند و بر روی زمین نشسته‌اند. آیه دوم به سادگی می‌گوید که الله کوه‌ها را به طور محکم بر روی زمین قرار داده تا حرکت نکنند. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که چیز خاصی وجود ندارد، اما مانند همیشه، این «علمای مسلمان مدرن» معنای خود را از این آیات مبهم استخراج و تحریف می‌کنند. برخی از علمای مسلمان مانند مروجین سایت Islam-guide.com آیه را به صورت زیر ترجمه و تفسیر می‌کنند:

"آیا ما زمین را به عنوان بستر و کوه‌ها را به عنوان میخ‌ها نساخته‌ایم؟"

با وارد کردن کلمه «میخ‌ها» (مانند میخ‌هایی که برای برپایی چادر استفاده می‌شوند)، این علمای مسلمان می‌گویند که کوه‌هایی که بالای سطح زمین می‌بینید، ریشه‌های عمیق‌تری دارند که نمی‌توانید ببینید. به تصاویر زیر نگاه کنید:

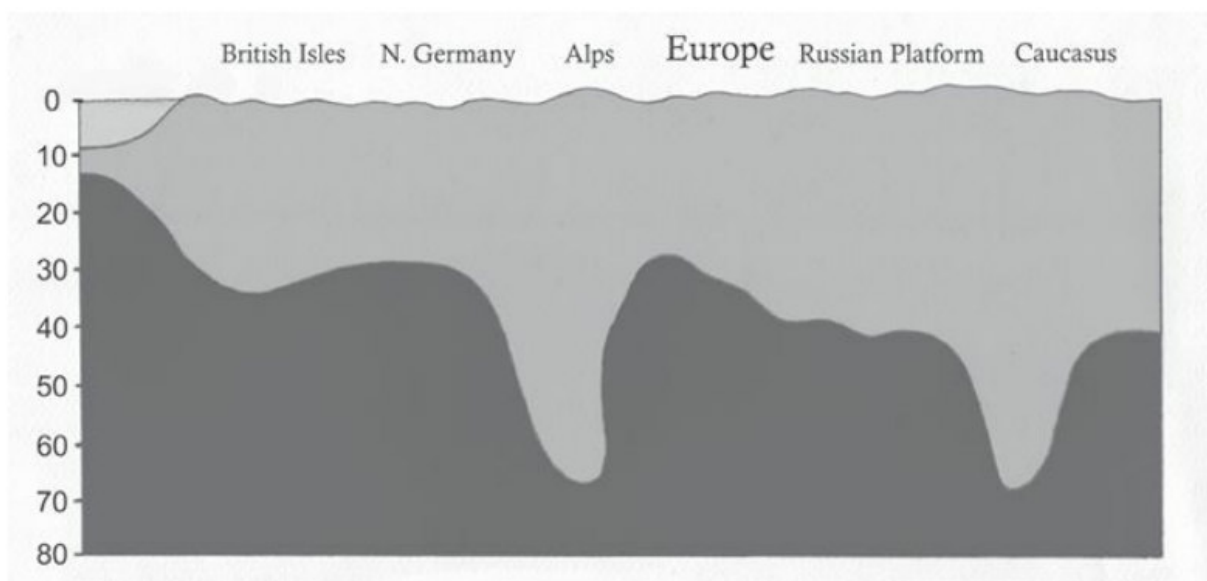


Figure 7.3

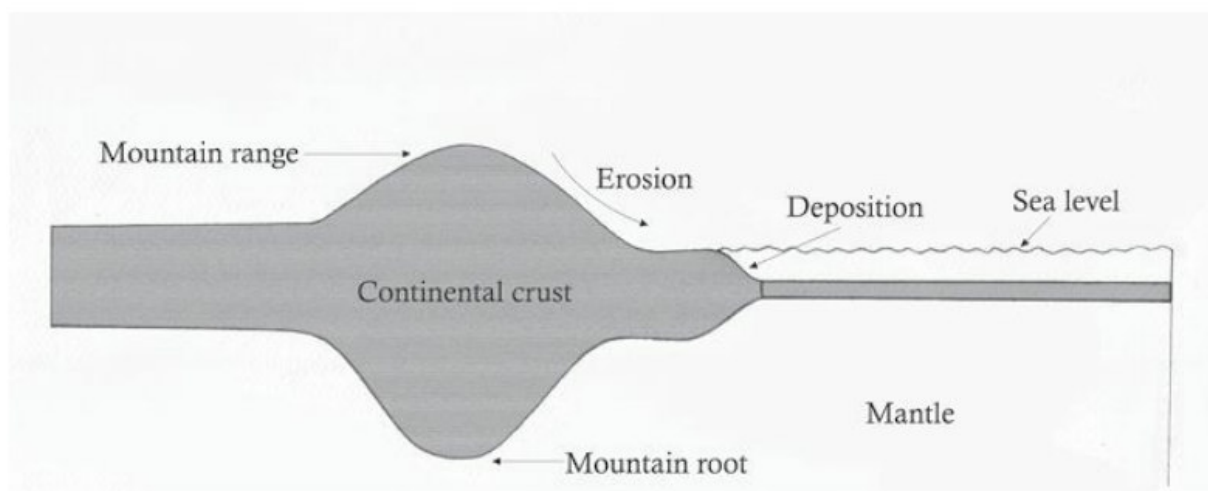


Figure 7.4

Courtesy of Islam-guide.com

اگر به این تصاویر نگاه کنید، ممکن است بگویید: «واو، قرآن باید کتابی الهی باشد.» اما مانند بیشتر اظهارات این علمای مسلمان، این تصویر نیز فریبنده و بسیار گزینشی است.

نکته اول: درست است که کوه‌ها ریشه‌هایی دارند؛ اما ادعای اینکه محمد نمی‌توانست این را بداند، به اندازه ادعای مرگ رامسس دوم در تعقیب موسی بی‌پایه است. کتاب‌ها از «ریشه‌های کوه‌ها» قبل از زمان محمد نیز یاد کرده‌اند. به آیه‌ای از کتاب ایوب نگاه کنید:

«مردم با دست‌هایشان به صخره‌های سخت حمله می‌کنند و ریشه‌های کوه‌ها را برملا می‌سازند.» (ایوب ۲۸:۹)

یا درباره یونس چه؟

«به ریشه‌های کوه‌ها فرود رفتم؛ زمین زیرین مرا برای همیشه بسته بود. اما تو، ای LORD خدای من، جانم را از گودال بالا آوردی.» (یونس ۲:۶)

بر خلاف مسلمانان، مسیحیان در نقد دقیق آیات کتاب مقدس و ادعای دانش علمی پیشرفته چندان خوب نیستند. محمد احتمالاً این را از کتاب مقدس اقتباس کرده است مانند بسیاری از داستان‌های دیگر. برخی از مسلمانان خواهند گفت که از آنجا که کتاب مقدس نیز کتابی از خداست، هر چند عمدتاً به دست انسان‌ها آلوده شده، هنوز هم ممکن است دانش الهی مانند ریشه‌های کوه‌ها، سیل نوح، داستان آدم و حوا و غیره در آن وجود داشته باشد.

نکته دوم: میخ‌ها، ریشه‌ها، یا تیرک بهترین روش برای توصیف کوه‌ها و عمق آن‌ها نیستند. اگر به کوه‌های چین خورده (مانند هیمالیا، آلپ و آند) نگاه کنیم، می‌توانیم ببینیم که این کوه‌ها زمانی شکل گرفتند که دو صفحه تکتونیکی به طور مستقیم به هم برخورد کردند و شتاب آن‌ها ماده را به سمت آسمان و به سمت هسته زمین فشار داد و در نتیجه رشته‌های کوه‌ها را ایجاد کرد. درست است که کوه‌هایی که بالای سطح مشاهده می‌کنیم، بسیار کوچکتر از کوه‌هایی هستند که زیر سطح قرار دارند. با این حال، میخ‌ها، ناخن‌ها و تیرک‌ها همه از بالا وارد می‌شوند با ریشه‌های عمیق؛ این کوه‌ها نتیجه برخورد مستقیم بین دو توده زمینی هستند، نه یک سنگ بزرگ که به عمق پوسته زمین به وسیله الله کوبیده شده است. یک تحلیل بهتر این است که دو تکه کره را به هم برخورد دهید و نتیجه یک تکه کره بزرگ خواهد بود، که مقداری از آن به سمت بالا و مقداری به سمت پایین می‌رود. این توضیح‌دهنده هر دو تشکیل کوه و ساختار آن خواهد بود.

واضح است که این به اندازه کافی علمی برای یک عرب قرن هفتمی است، بنابراین آیه‌ای از این قبیل نداریم. همچنین، توصیف میخ برای توضیح ریشه کوه به دلیل این است که این ریشه در واقع بخشی از یک کوه واحد نیست؛ بلکه بخشی از کل سیستم است. آیه بهتر می‌توانست به این شکل باشد که همه کوه‌هایی که می‌بینید دارای یک توده یا ریشه جامد زیر آن‌ها هستند. با این حال، «و کوه‌ها به عنوان میخ‌ها» به این معنی است که یک کوه وجود دارد و به عمق زیر سطح می‌رود، که به سادگی درست نیست. این آیه بیشتر به معنای کوه واحدی که در تصویر ۷،۴ نشان داده شده، منطقی می‌شود؛ اما کوه‌های چین خورده رشته کوه‌هایی هستند که چندین کوه دارای ریشه یکسان دارند.

این مشکل آیات مبهم است؛ مردم می‌توانند آن‌ها را به هر طریقی که می‌خواهند تفسیر کنند. تصور کنید که تنها شکل تشکیل کوه‌ها برخورد شهاب‌سنگ‌ها از فضای بیرونی به سطح زمین باشد. به جای تجزیه، ۷۰ درصد از شهاب‌سنگ به عمق سطح زمین می‌رود و ۳۰ درصد باقی‌مانده بالای سطح می‌ماند. این آیه به خوبی می‌تواند این وضعیت را توضیح دهد، همان‌طور که الله می‌گوید:

«ما کوه‌ها را بر روی زمین گذاشته‌ایم و آن‌ها را مانند میخ‌ها به عمق زمین کوبیده‌ایم»

الله احتمالاً منظور دوم را داشته است نه اولی. به هر حال، همه چیز در دیدگاه قرآنی ساده است؛ زمین به شکل گسترده شده است، آسمان بر روی پایه‌های نامرئی نشسته است و آسمان‌ها مانند یک طومار کتاب پیچیده خواهند شد. به نظر می‌رسد که بیشتر شبیه شعر است تا علم.

نکته سوم: در نهایت، کوه‌های چین خورده تنها نوع کوه‌ها نیستند. انواع دیگری از کوه‌ها نیز وجود دارند، مانند کوه‌های بلوکی، آتشفشان‌ها، کوه‌های فلات و کوه‌های گنبدی. به این مقطع عرضی از یک آتشفشان نگاه کنید؛ به وضوح می‌توانید ببینید که ریشه این آتشفشان هیچ شباهتی به میخ یا تیرک ندارد.

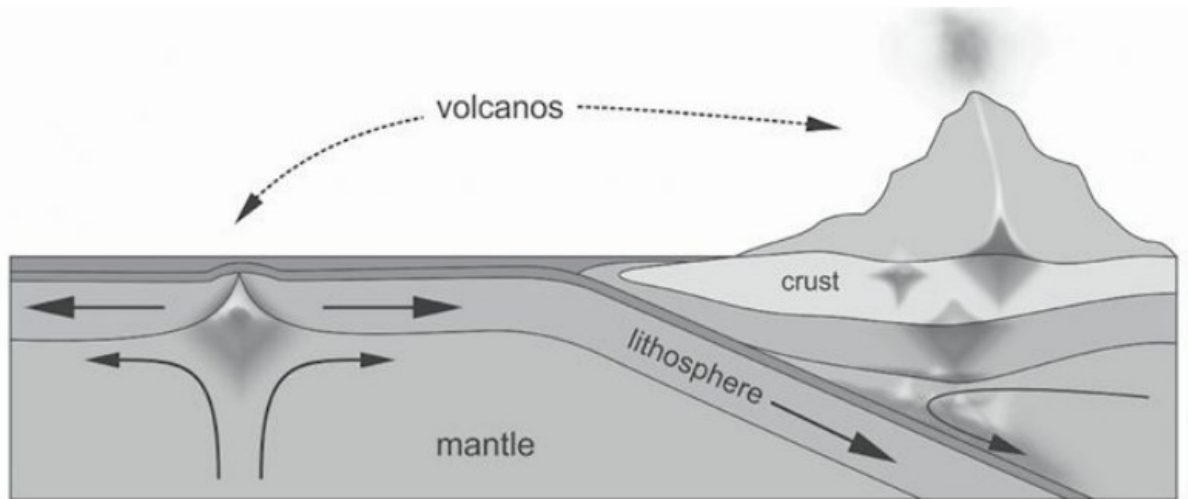


Figure 7.3
Courtesy of Richard Foa Katz in *The Deep Roots of Volcanoes*

یا به مقطع عرضی از یک کوه فلات نگاه کنید. در این مورد نیز ریشه‌ای شبیه میخ یا تیرک وجود ندارد.

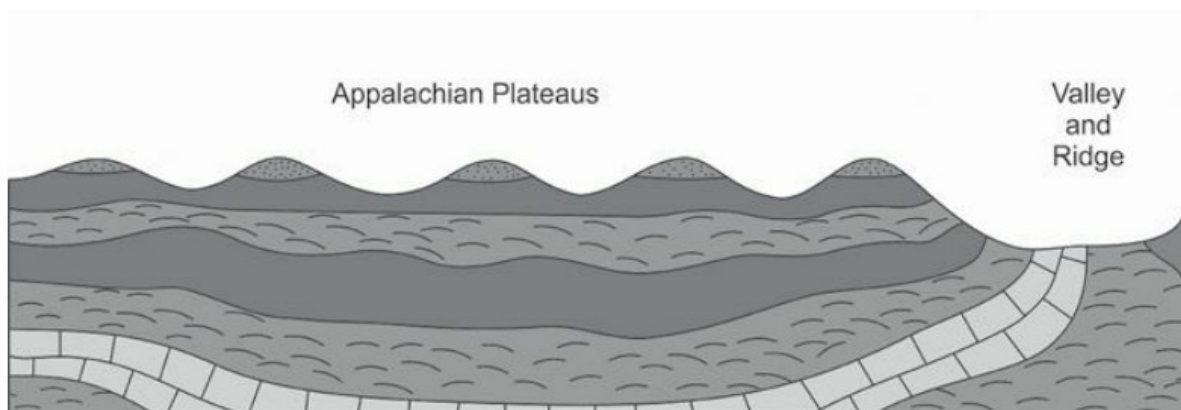


Figure 7.4
Courtesy of Radford University

اگر بخواهید به صورت مجازی صحبت کنید، می‌توانید ریشه‌ی کوه را میخ یا stake بنامید، اما نمی‌توانید آن را به عنوان یک حقیقت علمی بپذیرید. اگر من الله بودم، این آیه را این‌گونه می‌نوشتیم:

«آیا ندیدی که چگونه لایه‌های زمین را به هم می‌زنیم تا کوه‌ها را تشکیل دهیم، اگر چه روش‌های دیگری برای ایجاد آن‌ها داریم؟»

اگر الله می‌خواهد که ما به او ایمان بیاوریم، حتماً می‌تواند بهتر از این آیات مبهم را به ما ارائه دهد.

تاریکی در دریاها

یا مانند تاریکی‌هایی در دریای بی‌کران است که بر آن امواجی پوشانده شده و بر روی آن‌ها امواجی دیگر و بر فراز آن‌ها ابرها هستند — تاریکی‌هایی که بر روی یکدیگر هستند. وقتی کسی دستش را در آن بگذارد، به‌سختی می‌تواند آن را ببیند. و کسی که الله نور به او نداده باشد — برای او هیچ نوری نیست. (۲۴:۴۰)

من تقریباً تصمیم داشتم این را درج نکنم چون در این آیه هیچ چیز خاصی وجود ندارد، اما به خاطر دقت و کامل بودن، فکر کردم که باید آن را درج کنم. برای درک اینکه چقدر در اعماق اقیانوس تاریک است، لازم نیست به عمق اقیانوس بروید. می‌توانید سرتان را در یک رودخانه فرو ببرید و ببینید که هر چه به سمت پایین می‌روید تاریک‌تر می‌شود؛ این را زمانی که اولین بار در اقیانوس شنا کردم متوجه شدم. بقیه آیه هم واضح است. در اعماق اقیانوس تاریکی وجود دارد (در واقع تاریکی از حدود چهل متر شروع می‌شود که نسبت به عمق‌های واقعی اقیانوس خیلی عمیق نیست). امواج بر روی امواج وجود دارد و سپس ابرها داریم. یک کودک ۱۰ ساله می‌تواند این را متوجه شود.

قرآن و مغز

هرگز! اگر او توقف نکند، او را از نسیه (پیشانی) می‌گیریم، نسیه‌ای دروغگو و گناهکار (16-96:15) !

نکته اول: همیشه مرا شگفت‌زده می‌کند که چگونه این دانشمندان مسلمان مدرن معنی این کلمات را پیدا می‌کنند بعد از آنکه علم چیزی نزدیک به آنچه که آیه به آن دستکاری شده را کشف کرده است. دانشمندان مسلمان مدام این آیات را دوباره تفسیر می‌کنند تا ادعای خود را که باید توسط یک موجود الهی نوشته شده باشد به دلیل داشتن دانش پیشرفته از جهان تقویت کنند. واضح است که این عدم صداقت علمی است، زیرا همیشه تفاسیر مدرن جدیدی ارائه می‌شود زمانی که علم قبلاً آن را کشف کرده است. به عنوان مثال، در این آیه، کلمه نسیه اخیراً به عنوان "لوب پیشانی مغز" ترجمه شده است، اما زمانی که به تمام ترجمه‌های قدیمی‌تر نگاه می‌کنیم، این کلمه به عنوان "پیشانی" یا موی پیشانی که بر روی پیشانی شما می‌افتد ترجمه شده است. بیایید به برخی دیگر از ترجمه‌ها نگاهی بیندازیم:

هرگز! اگر او دست نکشد، قطعاً او را از پیشانی می‌کشیم (Sahih International) .

او باید مراقب باشد! اگر او دست نکشد، او را از پیشانی می‌کشیم (Yousuf Ali) .

اگر آن را به عنوان "پیشانی" در نظر بگیریم، آیه به طور کامل منطقی است. "ما آنها را از پیشانی می‌گیریم/می‌کشیم" — کمی خشن، اما منطقی است. چگونه می‌توانید کسی را از لوب پیشانی بگیرید؟ شما می‌توانید کسی را از مو، دست‌ها یا پاها بگیرید، اما نمی‌توانید کسی را از روده‌ها، کلیه‌ها یا لوب پیشانی بگیرید.

قسمت دوم آیه پرسش‌برانگیز است: چگونه می‌تواند مو دروغگو و گناهکار باشد؟ وقتی مسلمانان در نماز به الله تعظیم می‌کنند، پیشانی آنها به همراه موهایشان به زمین می‌چسبد. خوب، اگر شما به الله تعظیم نمی‌کنید، به این معنی است که پیشانی مو در نماز به الله تعظیم نمی‌کند، پس الله عصبانی است و آنها را پیشانی‌های دروغگو و گناهکار می‌نامد. این دانشمندان مسلمان هوشمند

هستند زیرا ادعا می‌کنند نسیه یعنی پیشانی سر، پس بله، من قبول می‌کنم اگر به معنی پیشانی سر بود، الله نیز می‌توانست آن را دروغگو و گناهکار بنامد. همانطور که قبلاً گفته شد، این آیات مبهم می‌توانند به هر طریقی که دوست دارید تفسیر یا تحریف شوند.

این کلمه در دو موقعیت دیگر در قرآن استفاده شده است و کاملاً منطقی است که نسیه به معنی پیشانی باشد و نه لوب پیشانی:

گناهکاران با نشانه‌هایشان شناخته خواهند شد: و آنها را از پیشانی و پاهایشان خواهند گرفت. (۵۵:۴۱، ترجمه یوسف علی)

جنایتکاران با نشانه‌هایشان شناخته خواهند شد، و آنها را از پیشانی و پاهایشان خواهند گرفت. (۵۵:۴۱، صحیح بین‌الملل)

به درستی که من به الله، پروردگار من و پروردگار شما، توکل کرده‌ام. هیچ موجودی نیست مگر اینکه او پیشانی آن را در دست دارد. به درستی که پروردگار من بر راهی راست است. (۱۱:۵۶، صحیح بین‌الملل)

پروردگار من و پروردگار شما. هیچ حیوانی نیست مگر اینکه او آن را از پیشانی می‌گیرد! به درستی که پروردگار من بر راهی مستقیم است. (۱۱:۵۶، پیکتال)

در هیچ یک از موارد فوق، ترجمه "لوب پیشانی" منطقی نیست زیرا مشخص است که الله عادت دارد مردم را از پیشانی و در این مورد از پاها می‌گیرد. اگر نسیه به معنی لوب پیشانی بود، گرفتن لوب پیشانی داخلی و پاها منطقی نمی‌بود.

نکته دوم: بیایید برای بحث فرض کنیم که الله واقعاً به معنی قشر پیشانی مغز با استفاده از کلمه نسیه اشاره دارد. از آنجا که دانشمندان مسلمان این معنی را "کشف" کرده‌اند، علم کشفیات بیشتری انجام داده است. fMRIها اکنون بیشتر و بیشتر برای تعیین اینکه آیا شخصی در حال دروغ گفتن است یا نه استفاده می‌شود. در زیر تصویری است که قسمت مغز را که برای دروغ گفتن یا فریب دادن استفاده می‌شود نشان می‌دهد.

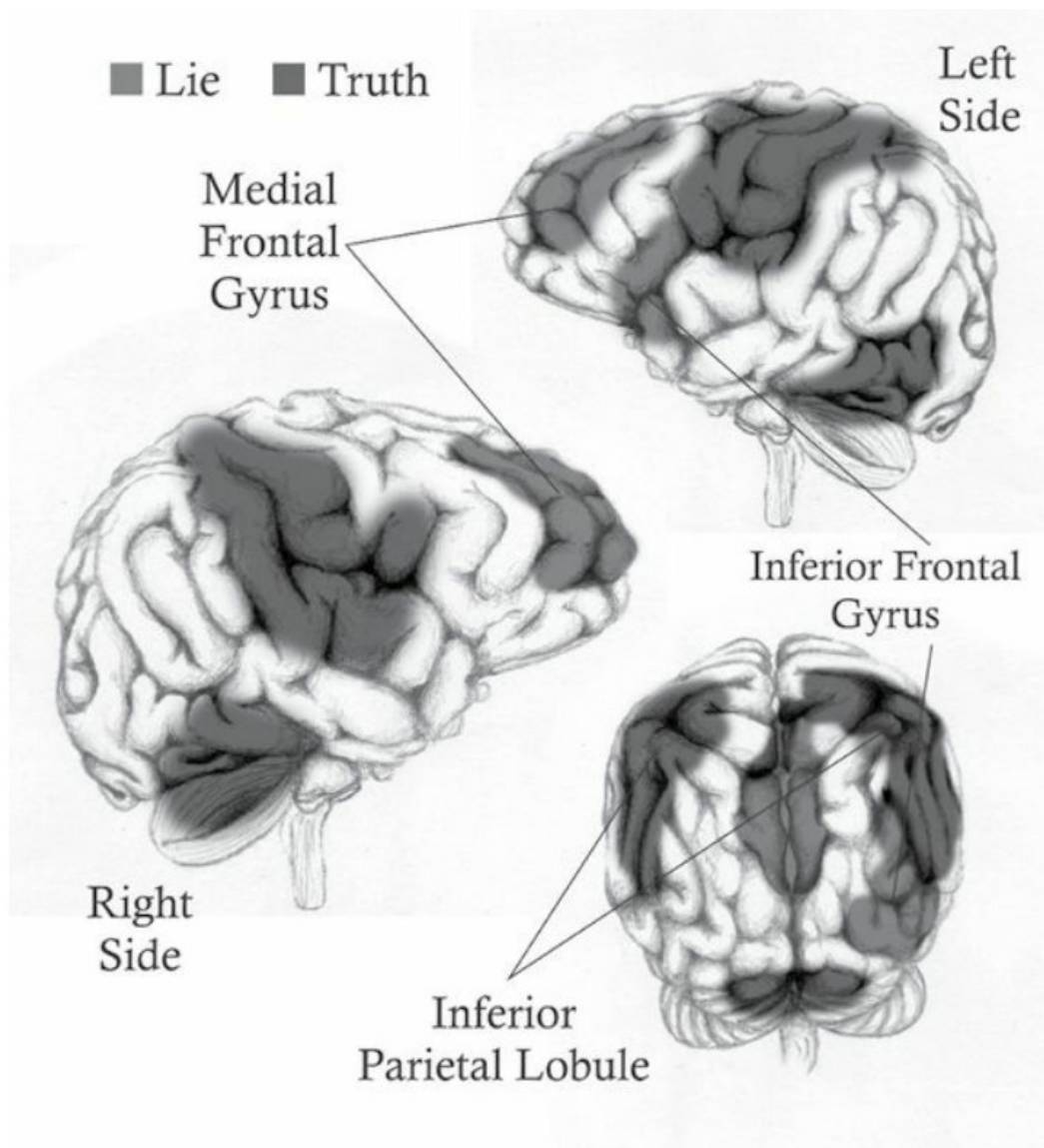


Figure 7.5
Courtesy of NolieMRI

این وبسایت‌های مسلمان، نمای جانبی مغز را نشان می‌دهند که به نظر می‌رسد این نواحی در جلو مغز قرار دارند؛ اما اگر از بالا به آن نگاه کنیم، در واقع این قسمت‌ها در سمت چپ مرکز مغز قرار دارند. بله، این قسمت از مغز به طور فنی در لوب پیشانی است، اما «لوب پیشانی» روشی است که ما برای مطالعه مغز ساختاردهی کرده‌ایم. دانشمندان می‌توانستند به راحتی آن را به نواحی کوچک‌تر تقسیم کرده و نام دیگری به آن بدهند، مشابه اینکه قطب شمال واقعاً در بالا نیست؛ این تنها نحوه نقشه‌برداری ما از سیاره‌مان است. ما به راحتی می‌توانستیم نقشه زمین را برعکس کرده و قطب شمال در پایین قرار می‌گرفت.

باران و تگرگ

آیا نمی‌بینید که الله ابرها را به حرکت درمی‌آورد؟ سپس آنها را جمع می‌کند؛ سپس آنها را به توده‌ای تبدیل می‌کند و باران را از درون آن مشاهده می‌کنید. و از آسمان کوه‌هایی از ابرها را فرود می‌آورد که در آنها تگرگ وجود دارد و با آن به هر که بخواهد می‌زند و از هر که بخواهد باز می‌دارد. درخشش رعد و برق آن تقریباً بینایی را می‌برد (24:43).

این تلاش دیگری از سوی برخی دانشمندان مسلمان است که ادعا کنند در این آیه دانش الهی وجود دارد. فرهنگ‌های باستانی برای مدت طولانی رابطه بین ابرها و باران/تگرگ را درک کرده بودند.

در حدود ۶۵۰ قبل از میلاد، بابلی‌ها تلاش کردند تغییرات کوتاه‌مدت آب و هوا را بر اساس ظاهر ابرها و پدیده‌های نوری مانند هاله‌ها پیش‌بینی کنند. ارسطو به عنوان بنیان‌گذار علم هواشناسی شناخته می‌شود؛ او تلاش کرد آب و هوا را از طریق تعامل چهار عنصر: زمین، آتش، هوا و آب توضیح دهد. شاگرد ارسطو، تئوفراستوس، اولین کتاب در مورد نشانه‌های آب و هوا را منتشر کرد که مشاهدات استفاده شده برای پیش‌بینی آب و هوا را فهرست می‌کند، بسیاری از آنها هنوز هم تا به امروز استفاده می‌شود.

در یونان باستان، مردم از دانش خود به نفع خود استفاده می‌کردند و بر روی حرکت هوا (باد) و همچنین اهمیت موقعیت‌های خورشید و ماه در آسمان برای پیش‌بینی پدیده‌هایی مانند جزر و مد و بهبود وظایف روزمره مربوط به کشاورزی یا دریانوردی تمرکز می‌کردند.

در آیه بالا، نویسنده قرآن به سادگی واضح‌ترین نکات را بیان می‌کند، که الله ابرها را حرکت می‌دهد و باعث باران و تگرگ می‌شود. بخش دوم آیه، که نشان می‌دهد الله چقدر مهربان است، سپس می‌گوید که او کنترل دارد بر اینکه به چه کسی با این تگرگ و رعد و برق بزند و از چه کسی بازدارد. دوباره، این پدیده‌های طبیعی به طور طبیعی با هم در ارتباط هستند، یعنی باران، ابرها، تگرگ و رعد و برق. چیزی خاص در این آیه وجود ندارد.

زمین صاف

در زمان محمد، دو نظر درباره شکل زمین رایج بود:

۱. زمین گرد است (یونانیان باستان و هندی‌ها).

۲. زمین صاف است (نظر رایج عرب‌ها در قرن هفتم).

همانطور که در مورد جنین‌شناسی دیده شد، محمد برخی از کارهای یونانیان باستان را به سرقت برد؛ اما این بار، او با حس درونی خود به این نتیجه رسید که زمین صاف است. بیایید به برخی از آیات قرآنی که نشان می‌دهند زمین مانند فرش گسترده شده است نگاهی بیندازیم:

[او] که برای شما زمین را به عنوان بستر [گسترده شده] و آسمان را به عنوان سقف ساخته است (2:22).

و زمین را — ما آن را گسترده کردیم و در آن کوه‌های استوار قرار دادیم و در آن هر چیز متوازن را به رشد درآوردیم (15:19).

[او] که برای شما زمین را به عنوان بستر [گسترده شده] ساخته و در آن جاده‌ها قرار داده و از آسمان باران نازل کرده و به وسیله آن انواع مختلف گیاهان را تولید کرده است (20:53).

اوا که برای شما زمین را به عنوان بستر ساخته و در آن جاده‌ها قرار داده تا هدایت شوید(43:10) .

و زمین را — ما آن را گسترده کردیم و در آن کوه‌های استوار قرار دادیم و در آن هر چیز زیبا را به رشد درآوردیم(50:7) .

و زمین را ما گسترده کردیم و آماده‌ساز نیکو است(51:48) .

و الله برای شما زمین را به صورت وسیع ساخته است(71:19) .

آیا ما زمین را به عنوان مکان استراحت نساخته‌ایم؟ و کوه‌ها را به عنوان میخ‌ها؟(7-6:78)

و بعد از آن، او زمین را گسترده کرد(79:30) .

در تمام نه آیه‌ای که در بالا ذکر شد، تمام ترجمه‌های رایج مانند پیکتال، یوسف علی و صحیح بین‌الملل به زمین به عنوان «گسترده شده»، «مانند فرش» یا به عنوان «وسیع» اشاره کرده‌اند. شما نمی‌توانید فرش را بر روی جسمی گرد بگذارید، همچنین نمی‌توانید یک توپ را گسترده کنید و قطعاً نمی‌توانید جسمی گرد را به عنوان وسیع تعریف کنید.

نکته اول: اکثر مسلمانان واقعاً از این آیات بی‌خبرند و نمی‌دانند که قرآن می‌گوید زمین صاف است. اگر مسلمانان واقعاً از قرآن آگاه بودند، در دنیای مسلمانان جنبش دیگری برای زمین صاف وجود داشت. مسلمانانی که واقعاً ایده زمین گرد را پذیرفته‌اند و از این آیات آگاهند، قبول کرده‌اند که نباید به صورت حرف به حرف در نظر گرفته شوند. آنها می‌گویند زمین با توجه به تفاوت اندازه برای ما صاف به نظر می‌رسد، بنابراین الله تنها از منظر انسانی به آن اشاره می‌کند. **چقدر راحت است که مسلمانان زمانی که به نفعشان باشد، منظر انسانی را انتخاب کنند و زمانی که به نفعشان نباشد، دانش الهی را ادعا کنند.** انسان‌ها در زمان محمد قطعاً نمی‌دانستند که لوب پیشانی ارتباطی با دروغ گفتن دارد، اما از آنجا که آنها دریافتند که می‌توان آن را به معنای دیگری تغییر داد، به همین معنا پیش می‌روند. اگر بپذیریم که الله تنها از منظر انسانی صحبت می‌کند، پس هیچ دانش آینده‌نگرانه‌ای در قرآن وجود نخواهد داشت زیرا ذکر حقایق علمی ناشناخته بی‌فایده خواهد بود، زیرا آنها برای انسان‌های آن زمان ناشناخته بودند. اما دانشمندان مسلمان هر زمان که به نفعشان باشد، آیات خود را تحریف می‌کنند.

نکته دوم: حتی با استانداردهای تحریف‌کننده این دانشمندان مسلمان، واقعاً بسیار سخت است که مسلمانان همه نه آیه ذکر شده را تحریف کنند. مانند همیشه، آنها اکنون مجبور بودند یک آیه پیدا کنند که بتوانند آن را تحریف کنند یا یک کلمه در آیه پیدا کنند که بتوان به نحوی آن را تغییر داد تا با دیدگاه مدرن هم‌خوانی داشته باشد. در نهایت، آنها آن را پیدا کردند. زاکر نایک و هارون یحیی آیه آخر را به شرح زیر ترجمه می‌کنند:

و ما زمین را به شکل تخم‌مرغ نساخته‌ایم!!(79:30)

دوباره، فقط دانشمندان مدرن هستند که معانی جدیدی برای کلمات پیدا می‌کنند. تمام کلمات دیگر در هشت آیه دیگر هیچ ارتباطی با تخم‌مرغ ندارند؛ با این حال، کلمه عربی "دَحَاها" که در آیه قرآن بالا استفاده شده به گفته برخی دارای دو معنی است، یعنی «تخم‌مرغ» و «گسترده شده». پس کدام معنی را باید انتخاب کنیم؟ تخم‌مرغ یا «گسترده شده» (صاف)؟ واضح است که اگر نویسنده قرآن در هشت مورد دیگر از کلمه «گسترده شده» استفاده کرده است و در نهمین آیه کلمه‌ای با معانی دوگانه وجود دارد، باید معنایی را انتخاب کنیم که به معنای هشت مورد قبلی نزدیک‌تر است. کلمه‌ای که برای تخم‌مرغ‌ها در قرآن استفاده شده، «بیضون» است در ۳۷:۴۹. حتی بیشتر دانشمندان مسلمان با این تحریف زاکر نایک و هارون یحیی موافق نیستند.

نکته سوم: برخلاف نایک و یحیی که معنی یک کلمه را تغییر دادند، برخی از دانشمندان مسلمان رویکرد متفاوتی برای تحریف حقایق اتخاذ کرده‌اند. این دانشمندان مسلمان ادعا می‌کنند که نه آیه بالا در واقع با زمین گرد تناقضی ندارد. آنها می‌گویند آیه زیر شاهی بر زمین گرد است:

او آسمان‌ها و زمین را به حق خلق کرد. شب را بر روز می‌پوشاند و روز را بر شب می‌پوشاند و خورشید و ماه را تحت فرمان خود درآورده است، هر یک در مسیر مشخصی حرکت می‌کند. قطعاً، او بلندمرتبه و دائماً آمرزنده است (39:50).

این آیه در واقع مشکل علمی دیگری نیز دارد که به زودی توضیح خواهم داد؛ با این حال، برخی از دانشمندان مسلمان ادعا می‌کنند که الله به ما می‌گوید: «او شب را بر روز می‌پوشاند و روز را بر شب می‌پوشاند»، که نشان می‌دهد زمین گرد است. اگر زمین صاف بود، پس در همه جا در زمین تغییر ناگهانی روز و شب وجود داشت. اگر زمین صاف بود، بله، در همه جا در یک زمان روز می‌بود. با این حال، این از فرضیه‌ای می‌آید که نویسنده قرآن آن را می‌دانست. هیچ راهی وجود ندارد که محمد بداند آیا در رم روز است وقتی که در مکه روز است.

این دانشمندان همچنین ادعا می‌کنند که «پیچاندن» شب و روز به معنای حرکت دایره‌ای است، زیرا نمی‌توانید یک جسم صاف را بپیچید. الله به وضوح مراحل مختلف روز را توضیح می‌دهد، یعنی طلوع خورشید، صبح، ظهر، عصر، شامگاه و شب. واضح است که روز به آرامی به شب تبدیل می‌شود و شب به آرامی به روز تبدیل می‌شود؛ پیچاندن به سادگی به تغییر تدریجی در طول روز اشاره دارد. تصور کنید که به آرامی یک سینی را می‌پیچید: از سمت چپ شروع می‌کنید و حالا به تدریج به سمت راست سینی حرکت می‌کنید و قسمت‌هایی که در حال پوشیده شدن با کاغذ پیچانده شده‌اند، در تاریکی غرق می‌شوند. این دقیقاً همان چیزی است که الله با پیچاندن روز به شب به آن اشاره می‌کند و نیاز به زمین گرد برای معنا داشتن ندارد.

مدل زمین مرکزی

برخلاف زمین گرد که برای یونانیان باستان و هندی‌ها شناخته شده بود، مدل زمین مرکزی، یعنی خورشید که به دور زمین می‌چرخد، دیدگاه رایج جهان تا انقلاب کوپرنیکی بود، بنابراین محمد چاره‌ای جز پذیرش مدل زمین مرکزی نداشت. بیایید به آیه زیر نگاهی بیندازیم:

او آسمان‌ها و زمین را به حق خلق کرد. شب را بر روز می‌پوشاند و روز را بر شب می‌پوشاند و خورشید و ماه را تحت فرمان خود درآورده است، هر یک در مسیر مشخصی حرکت می‌کند. قطعاً، او بلندمرتبه و دائماً آمرزنده است (39:5).

توجه کنید که چگونه مسلمانان از این آیه برای توجیه ادعای خود مبنی بر گرد بودن زمین استفاده کردند، اما زمانی که به تأثیر گردش خورشید بر روز و شب می‌رسد، ۱۸۰ درجه تغییر مسیر می‌دهند و می‌گویند که گردش خورشید که الله به آن اشاره می‌کند، گردش خورشید به دور مرکز کهکشان راه شیری است. هیچ یونانی، هندی، یا مصری باستانی از گردش خورشید به دور کهکشان راه شیری خبر نداشت و محمد نیز از آن اطلاع نداشت. این ادعا خنده‌دار است زیرا هیچ چیزی درباره گردش خورشید به دور سیاه‌چاله فوق‌العاده بزرگ واقع در مرکز کهکشان راه شیری نمی‌گوید. زمانی که به صاف بودن زمین می‌رسد، این دانشمندان به سادگی گفتند الله از منظر انسانی صحبت می‌کند، پس چرا الله در مورد گردش خورشید به دور زمین و نقش آن در روز و شب صحبت نمی‌کند، چرا که این دیدگاه انسانی در آن زمان بود؟ واضح است که گردش خورشید در زمینه روز و شب در نه تنها آیه بالا بلکه در تمام آیات زیر مورد بحث است:

و او خورشید و ماه را برای شما تسخیر کرده است، پیوسته [در مدار]، و شب و روز را برای شما تسخیر کرده است (14:33) .

و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما تسخیر کرده است و ستاره‌ها به فرمان او تسخیر شده‌اند. قطعاً، در این‌ها نشانه‌هایی برای قومی که تعقل می‌کنند، وجود دارد (16:12) .

و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را خلق کرده است؛ همه [اجرام آسمانی] در مداری شناور هستند (21:33) .

آیا نمی‌بینید که الله شب را به روز وارد می‌کند و روز را به شب وارد می‌کند و خورشید و ماه را تحت فرمان خود درآورده است، هر یک در مسیر مشخصی حرکت می‌کند، و الله به آنچه انجام می‌دهید آگاه است؟ (31:29)

و او شب را به روز وارد می‌کند و روز را به شب وارد می‌کند و خورشید و ماه را تحت فرمان خود درآورده است – هر یک در مسیر مشخصی حرکت می‌کند (35:13) .

برای خورشید ممکن نیست به ماه برسد، و شب روز را نمی‌گیرد، بلکه هر یک، در مداری، در حال شناور است (36:40) .

قطعاً پروردگار شما الله است، که آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کرد و سپس بر تخت استقرار یافت. او شب را با روز می‌پوشاند، [شب دیگری] به سرعت آن را تعقیب می‌کند؛ و [او] خورشید، ماه و ستاره‌ها را خلق کرد، که به فرمان او تسخیر شده‌اند (7:54) .

و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است. به خورشید یا ماه سجده نکنید بلکه به الله سجده کنید که آنها را خلق کرده است، اگر او کسی است که می‌پرستید (41:37) .

نیاز نیست تمام آیات ذکر شده را توضیح دهم زیرا شما به وضوح می‌بینید که نویسندگان قرآن معتقد بود که روز و شب توسط گردش خورشید و ماه ایجاد می‌شود. در طول تاریخ، انسان‌ها روز را با خورشید و شب را با ماه مرتبط دانسته‌اند و محمد نیز تفاوتی نداشت؛ او نیز فکر می‌کرد که خورشید به دور زمین می‌چرخد و باعث روز و شب می‌شود. اگر الله به نوعی درباره گردش خورشید به دور کهکشان راه شیری صحبت می‌کند، پس چرا باید روز و شب را در هر یک از آیات بالا بیاورد؟ یک نمونه وجود دارد که الله در زمینه روز و شب در مورد گردش خورشید و ماه صحبت نمی‌کند:

الله است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که شما [می‌توانید] ببینید، برپا کرد؛ سپس بر تخت استقرار یافت و خورشید و ماه را تسخیر کرد، هر یک در مسیر مشخصی حرکت می‌کند. او هر موضوعی را تنظیم می‌کند؛ او نشانه‌ها را جزئیات می‌دهد تا شما از ملاقات با پروردگارتان اطمینان یابید. (۱۳:۲)

حتی در اینجا، قرآن به حرکت خورشید و ماه به گونه‌ای اشاره می‌کند که به نظر می‌رسد مشابه یکدیگر باشند، اما نمی‌توان به وضوح استنباط کرد که خداوند در حال صحبت کردن درباره‌ی روز و شب است. در آیات قبلی، اگر خداوند درباره‌ی چرخش خورشید به دور زمین صحبت نمی‌کرد، چرا در همان آیه به شب و روز و همچنین به چرخش‌های خورشید و ماه اشاره کرده است؟ همان‌طور که قبلاً اشاره شد، وقتی او درباره‌ی آفرینش خورشید و ماه صحبت می‌کند، تنها به آن‌ها اشاره می‌کند بدون اینکه به موضوع دیگری مرتبط باشد. اما وقتی درباره‌ی روز و شب صحبت می‌کند، به طور خاص به چرخش خورشید و ماه اشاره دارد. این آیه را ببینید:

«و نشانه‌ای برای آن‌ها شب است. ما نور روز را از آن برمی‌داریم، پس آن‌ها در تاریکی می‌مانند. و خورشید به سوی نقطه توقف خود در حرکت است. این است تدبیر توانمند، آگاه» (36:37-38)

من تعجب می‌کنم که نقطه توقف خورشید چیست. به وضوح، خداوند دوباره در زمینه‌ی روز و شب به چرخش خورشید اشاره می‌کند، اما یک عالم مسلمان تفسیر را به گونه‌ای تغییر خواهد داد که بگوید خداوند تنها از منظر انسانی صحبت می‌کند.

این آیه یک مورد قاطع است:

«آیا به پروردگارت ننگریسته‌ای که چگونه سایه را گسترش می‌دهد، و اگر بخواهد، می‌توانست آن را ثابت نگه دارد؟ سپس ما خورشید را برای آن نشانه‌ای قرار دادیم» (25:45)

این بار، خداوند حرکت خورشید را با سایه مرتبط می‌کند. او می‌داند که سایه‌ها به دلیل حرکت خورشید در آسمان تغییر می‌کنند؛ یعنی وقتی خورشید در بالای سرتان در نیمروز است، سایه‌تان کوچک‌ترین است، اما با پیشرفت روز، سایه‌تان بزرگ‌تر می‌شود. او به طور دائم به قدرت‌های خود افتخار می‌کند و می‌گوید اگر می‌خواست، می‌توانست سایه‌ها را ثابت نگه دارد، اما از خورشید برای تغییر اندازه آن‌ها استفاده کرده است. اگر اینطور باشد، چه ارتباطی می‌تواند با حرکت خورشید به دور مرکز کهکشان راه شیری وجود داشته باشد؟ واضح است که این بخش ارتباطی با مدار خورشید به دور کهکشان راه شیری ندارد. اگر خورشید به دور زمین می‌چرخید، این منطقی بود، اما همان‌طور که می‌دانیم، خورشید به دور زمین نمی‌چرخد؛ این ثابت می‌کند که این آیه قرآن بی‌اثر است.

قرآن معمولاً در برخورد با پدیده‌های جهانی ناشناخته مبهم است؛ با این حال، در این مورد، واضح است که به مدار خورشید اشاره دارد. حدیث‌ها، مانند سایر موارد، دیدگاه‌های بیشتری از فرآیند فکری محمد ارائه می‌دهند. این حدیث را بررسی کنید:

*روایت شده است که ابودهر گفته است: پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) یک روز گفت: "آیا می‌دانید خورشید کجا می‌رود؟" آن‌ها پاسخ دادند: "خدا و پیامبرش بهتر می‌دانند." او (پیامبر) گفت: "به راستی که خورشید تا رسیدن به محل استراحتش زیر عرش می‌لغزد. سپس سجده می‌کند و در آنجا باقی می‌ماند تا از او خواسته شود، 'برخیز و به محل خروج خود برو' و دوباره برمی‌گردد و از مکان طلوعش بیرون می‌آید و سپس به همان روال قبل ادامه می‌دهد تا به محل استراحتش زیر عرش برسد و دوباره سجده می‌کند و در آن حالت باقی می‌ماند تا از او خواسته شود، 'برخیز و به مکان غروب خود برگرد' و به مکان غروب باز می‌گردد." پیامبر خدا (صلی الله علیه وسلم) گفت: "آیا می‌دانید این کی اتفاق می‌افتد؟ این زمانی است که ایمان به کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا از ایمان بهره‌مند نشده باشد، نفعی نمی‌دهد." * (صحیح مسلم، ۱:۲۹۷)

بر اساس این حدیث، نه تنها خورشید واقعاً به دور زمین می‌چرخد، بلکه به حالت سجده (به حالت خوابیده در تسلیم) نیز می‌رود. همچنین ادعا می‌کند که در روز قیامت، خورشید از غرب طلوع خواهد کرد، که واضحاً نمی‌تواند اتفاق بیفتد مگر اینکه زمین در جهت مخالف بچرخد. باید هیچ شکی در ذهن کسی نباشد که قرآن مدل زمین‌مرکز را پشتیبانی می‌کند.

خورشید و ماه مشابه هم

نویسنده قرآن واقعاً فکر می‌کرد که خورشید و ماه از نظر اندازه و فاصله از زمین برابر هستند. به آیه زیر توجه کنید، که در آن خداوند مهربان توصیف قیامت را می‌کند:

«و ماه تاریک می‌شود و خورشید و ماه به هم ملحق می‌شوند. انسان در آن روز می‌گوید: «فرار کجاست؟» (75:8-10)

به طور کلی، خداوند می‌گوید که ماه تاریک می‌شود و به خورشید ملحق می‌شود تا بر روی زمین خرابی ایجاد کند. خورشید تقریباً چهارصد بار بزرگ‌تر از ماه است و به طور تصادفی، چهارصد بار نیز از ماه دورتر از ماست. به دلیل این تصادف کیهانی، آنها در آسمان به همان اندازه به نظر می‌رسند. این تنها زمانی در تاریخ زمین است که ما شاهد این تصادف هستیم. به عنوان مثال، در زمان دایناسورها، ماه کمی به زمین نزدیک‌تر بود و بنابراین بزرگ‌تر از خورشید به نظر می‌رسید. اگر خورشید یک قدم به سمت ماه و زمین بردارد، تمام زندگی روی زمین از بین خواهد رفت. **خورشید هرگز نمی‌تواند با ماه ملحق شود زیرا تا زمانی که خورشید به ما برسد، ماه و زندگی به احتمال زیاد از بین رفته‌اند؛** در واقع، ماه به دلیل نیروی جاذبه تکه تکه می‌شود، بنابراین هرگز برخوردی وجود نخواهد داشت. خورشید حتی متوجه یک ضربه کوچک هم نخواهد شد. به سادگی نمی‌توان مقایسه‌ای بین این دو جسم آسمانی انجام داد. برای درک بهتر، به شکل ۷,۶ نگاه کنید:



Figure 7.6

به آیه زیر توجه کنید:

[لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

نه (در گردش منظم عالم) خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت گیرد و هر یک بر مدار معینی (در این دریای بی پایان) شناورند. (ترجمه ی الهی قمشه ای-دورترین ترجمه به آیات قرآن)

«خورشید و ماه هر یک در مدار خود شناورند و هرگز نمی توانند به یکدیگر برسند» (36:40)

قرآن به طور خاص ادعا می کند که مدارهای آنها مشابه است، یعنی دور زمین، و آنها هرگز به هم برخورد نخواهند کرد مگر آنکه خدا بخواهد، همانطور که در قیامت خواهد بود. هر کسی که بگوید این آیه به معنای این نیست که ماه و خورشید هر دو دور زمین می چرخند باید توضیح دهد چرا خداوند در یک آیه به مدارهای خورشید و ماه در ارتباط با روز و شب اشاره کرده است. گفتن اینکه خورشید اجازه برخورد با ماه را ندارد مانند گفتن این است که خانه ای در ایالات متحده با خودرویی که در استرالیا در حال حرکت است برخورد نخواهد کرد. واضح است که آنها به دلیل اینکه در حال حرکت نسبی به یکدیگر نیستند و به هم نزدیک نیستند، برخورد نخواهند کرد. مثال بهتر این است که مریخ اجازه ندارد با زمین برخورد کند زیرا هر دو در مدار خورشید هستند.

شکافتن ماه

[اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّشَقُ الْقَمَرُ

قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت! (مکارم شیرازی)]

«ساعت نزدیک شده است و ماه به دو بخش شکافته شده است» (54:1)

این آیه آنقدر کوچک است که فکر می کردم مسلمانان از آن به عنوان استعاره استفاده کنند؛ اما مسلمانان معتقدند که وقتی محمد از او خواسته شد معجزه ای نشان دهد، او به معنای واقعی ماه را به دو قسمت شکافت. اگر ماه به دو بخش شکافته شده بود، باید تمدن های اطراف این زمان – مانند هندی ها، رومی ها، ایرانی ها و چینی ها – نیز شاهد آن می بودند؛ اما هیچ یک از این تمدن ها به هیچ جایی از آن اشاره نکردند.

مسلمانان مدرن در اینترنت واقعاً از عکسی از ماه به عنوان مدرکی از شکافتن آن به دو بخش در گذشته استفاده می کنند.

این یکی دیگر از ادعاهای بسیار بد (از فرط استیصال) و مضحک مسلمانان است.

نکته اول: ریل ها (شکاف ها در تصویر) مشابه دره ها و کانس ها هستند و در سیارات دیگر مانند مریخ و زهره و برخی دیگر از ماه ها نیز یافت می شوند. آیا همه آنها شکافته شده اند؟

نکته دوم: ریل هادلی تنها ۱۳۰ کیلومتر طول دارد؛ اگر این ریل شواهدی از شکافتن ماه بود، باید به دور ماه بچرخد، اما اینطور نیست. این تنها بخش کوچکی از سطح ماه را اشغال می کند.

اسب پرنده

اگرچه تاریخ‌ها دقیق نیستند، به طور معمول اعتقاد بر این است که در شب ۲۶ فوریه ۶۲۱ میلادی، محمد توسط جبرئیل، فرشته اعظم، بازدید شد، که با خود اسب پرنده‌ای به نام براق آورد، که ابتدا محمد را به دورترین مسجد (که به اعتقاد مسلمانان مسجد الاقصی است) برد و سپس به هفت طبقه آسمان. تقریباً تمام جزئیات سفر محمد از حدیث‌ها آمده و نه از قرآن. از آنجایی که رد کردن حدیث‌ها برای مسلمانان آسان‌تر است، معتقدم که در تکامل اسلام، نسل‌های بعدی مسلمانان این حدیث‌ها درباره پرواز محمد بر روی اسب بالدار را رد خواهند کرد. این اسب پرنده منبع اصلی تمسخر مسلمانان در میان غیرمسلمانان است؛ مشابه موجودات اسطوره‌ای دیگر از تمدن‌های گذشته، مانند پگاسوس و بنو، پرنده آتش.

مانند پگاسوس و بنو، به وضوح هیچ مدرکی از براق وجود ندارد. برخلاف اسطوره‌های یونان باستان و مصر باستان، براق در تعاملاتش با انسان‌ها مانند محمد بیشتر درگیر است. صحیح بخاری کل روایت را به تفصیل آورده است، که محمد به آنها گفت کسی به او آمد، سینه‌اش را باز کرد، مانند عمل جراحی قلب باز، قلبش را کشید و سپس آن را با 'ایمان' از سینی طلایی ایمان شست و سپس به جای اصلی‌اش بازگرداند بدون اینکه هیچ زخمی به جا بگذارد.

سپس حیوان سفیدی که کوچکتر از الاغ و بزرگتر از الاغ بود به من آورده شد. قدم‌های حیوان [به قدری وسیع بود که] به دورترین نقطه در محدوده دید حیوان رسید. من بر روی آن حمل شدم و جبرئیل با من حرکت کرد تا به نزدیک‌ترین آسمان رسیدیم!!

بعد از آن، محمد به بهشت رفت، با مسیح و موسی در طبقات مختلف بهشت ملاقات کرد و با مشورت موسی از خدا خواست تا نمازها را از پنجاه بار در روز به پنج بار در روز کاهش دهد!! حدیث‌ها به طور واقعی ادعا می‌کنند که این سفر کامل یک رویداد واقعی بود و نه خواب محمد. به طور واقعی، این می‌تواند یکی از دو چیز باشد: یا محمد خوابیده و فکر کرده که واقعی است یا او به سادگی آن را اختراع کرده است. فکر می‌کنم او احتمالاً خوابیده و سپس فکر کرده که ببیند آیا مردم به او ایمان خواهند آورد.

محمد باید نسبت به آن تردید داشته باشد زیرا او در مورد معجزات در قرآن بسیار ابراز نظر نمی‌کند. اکثر معجزات نسبت داده شده به او از حدیث‌ها آمده است به جز آیه شکافتن ماه که آنقدر مبهم بود که هر مسلمان می‌توانست آن را به عنوان استعاره رد کند.

حدیث‌ها یک بازتاب واقعی از زندگی و شخصیت محمد هستند و بیشتر اطلاعات درباره او واقعاً از آنها می‌آید [که البته این احادیث عموماً قرن‌ها پس از مرگ محمد نقل (جعل) شده‌اند].

درست مانند اینکه من نمی‌توانم وجود پگاسوس، اژدها و تک‌شاخ‌ها را رد کنم، نمی‌توانم این واقعه را به جز واقعیت ساده (اسب‌ها پرواز نمی‌کنند) و تحلیل منطقی (چه چیزی محتمل‌تر است، یک اسب پرنده یا یک دروغ؟) رد کنم. تصور کنید که محمد چه دانشی می‌توانست از این سفر شگفت‌انگیز در یک سفینه فضایی باشکوه کسب کند. او می‌توانست در فضا پرواز کند؛ زمین را از فضا ببیند و شاید کهکشان راه شیری را نیز مشاهده کند، بسته به اینکه این آسمان دقیقاً کجا بود. اما او بدون تانک اکسیژن یا لباس فضایی به آنجا رفت و متوجه نشد که زمین واقعا گرد است و خورشید به دور زمین نمی‌چرخد، و تنها کاری که کرد گفت‌وگو با عیسی و موسی بود و از الله خواست تا تعداد نمازها را برای مسلمانان کاهش دهد.

حتی وقتی من در حال بحث درباره این موضوع هستم، احساس می‌کنم که در حال صحبت درباره یک رمان فانتزی هستم، اما بیش از یک میلیارد مسلمان به آن به‌طور واقعی اعتقاد دارند. چگونه ممکن است فردی منطقی مشکلات داستانی‌هایی از این قبیل را نبیند؟ این داستان به قدری غیرواقعی است که من مطمئنم نسل‌های آینده مسلمانان به سادگی آن را کنار خواهند گذاشت و از شرمندگی اسب پرنده محمد نجات خواهند یافت.

یونس و نهنگ

این یکی دیگر از نمونه‌های بد سرقت ادبی است؛ داستان یونس درباره بلعیده شدن توسط ماهی بزرگ یا نهنگ در کتاب یونس آمده است. به این آیات از قرآن توجه کنید:

وَإِنْ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ

و یونس از پیامبران بود. [ذکر کنید] وقتی که به کشتی پر از بار فرار کرد. و قرعه کشید و از زیان‌دیدگان بود. سپس ماهی او را بلعید در حالی که سرزنش‌پذیر بود. و اگر از کسانی بود که خدا را تسبیح می‌کرد، در درون شکم آن تا روز قیامت می‌ماند. اما ما او را به ساحل بازگرداندیم در حالی که بیمار بود(145-139:37).

اول از همه، تنها ماهی که می‌تواند یک انسان را به طور کامل بلعد نهنگ اسپرم است، چون آن‌ها قادر به بلعیدن اختاپوس‌ها هستند. سایر نهنگ‌ها مری‌هایشان به اندازه کافی بزرگ نیستند تا انسان‌های بالغ را بلعند. سوال کلیدی این است که وقتی نهنگ اسپرم انسانی را می‌بلعد، چه اتفاقی می‌افتد. هرگاه یک حیوان بلعیده می‌شود، احتمالاً در یک تا سه دقیقه خفه می‌شود. اگر به نوعی زنده بماند، عضلات نهنگ اسپرم آن را خرد خواهند کرد. مواردی از بلعیده شدن کودکان توسط آن‌کوندها وجود دارد، اما هرگاه اجساد از درون شکم مارها خارج شده‌اند، همیشه مرده بودند به خاطر خفگی و فشار. مانند بسیاری از داستان‌های موجود در انجیل و قرآن، این داستان نیز به غیرواقعی بودن اسب پرند محمد شباهت دارد.

آسمان به مثابه ی یک جسم فیزیکی

آسمان همیشه معما بوده است؛ این جسم آبی بالای سر ما که شب‌ها سیاه می‌شود چیست؟ متأسفانه برای محمد، هیچ دیدگاه واضحی درباره ماهیت آسمان وجود نداشت. محمد فکر می‌کرد که آسمان یک جسم است، بنابراین او آیه زیر را نوشت:

«و اگر آن‌ها تکه‌ای از آسمان بیفتد را ببینند، می‌گویند: «[فقط] ابری انباشته شده است.»(52:44)

من از ناتوانی دانشمندان مسلمان تعجب می‌کنم زیرا آن‌ها به راحتی می‌توانستند این آیه را تغییر دهند و بگویند که خداوند منظورش از آسمان سقوط کرده سیارک‌ها یا دنباله‌دارها بوده است. امیدوارم آن‌ها ایده من را نپذیرند و از آن استفاده نکنند.

این آیه تنها معنای خود را پیدا می‌کند اگر نویسنده قرآن فکر کند که آسمان یک گنبد یا سقف بزرگ است و بالای آن آسمان‌ها قرار دارد. به علاوه، یک شهاب‌سنگ نمی‌تواند شبیه به ابری سقوط کند.

به این آیه توجه کنید:

[او] که برای شما زمین را بستر [پهن] و آسمان را سقف قرار داد (2:22)

یا این یکی:

اوست که آسمان‌ها را بدون پایه‌هایی که شما [می‌توانید] ببینید برپا کرده است (13:2).

ما قبلاً اشتباه زمین مسطح را در آیه اول مورد بحث قرار داده‌ایم. از آیات فوق کاملاً واضح است که دیدگاه قرآن این است که آسمان یک گنبد است که بر روی پایه‌های نامرئی استوار است و وقتی خداوند ناراحت است، می‌تواند آن را بر روی زمین بیفکند.

افکار از قلب می‌آید

در طول تاریخ، ما به طور مجازی افکار را به قلب نسبت داده‌ایم وقتی که می‌گوییم: «ذهن من چیزی می‌گوید و قلبم چیزی دیگر». در زندگی روزمره‌مان، ما افکار احساسی‌ام را به قلب نسبت می‌دهیم، اما واضح است که هیچ‌یک از ما واقعاً باور نمی‌کنیم که افکار از قلب به جای مغز می‌آید. اگر قرآن به طور غیرمستقیم صحبت نمی‌کرد، می‌توانستیم آن را ببخشم.

به آیه زیر توجه کنید:

«بدون تردید، آن‌ها، کافران، سینه‌های خود را برمی‌گردانند تا از او پنهان شوند. بدون تردید، [حتی] زمانی که آن‌ها خود را در پوشاک خود می‌پوشانند، خداوند می‌داند که آن‌ها چه چیزی را پنهان می‌کنند و آنچه را که ابراز می‌کنند. قطعاً، او از آنچه در سینه‌هاست آگاه است» (11:5)

من تقریباً این آیه را شامل نمی‌کردم اگر نگفته بود «کافران سینه‌های خود را برمی‌گردانند» و آخرین بخش «او از آنچه در سینه‌هاست آگاه است». اگر بخش اول آیه شامل نمی‌شد، ما می‌توانستیم فکر کنیم که خداوند فقط می‌گوید او از آنچه در قلب شماست آگاه است، اما بخش اول کاملاً متن را تغییر می‌دهد زیرا می‌گوید افراد بد سینه‌ها یا قفسه سینه‌های خود را برمی‌گردانند تا افکار بدی که در قلب‌هایشان پنهان شده است را مخفی کنند.

پوری شیر

در اینجا یک ادعای علمی نادرست دیگر وجود دارد که نیازی به توضیح زیاد ندارد:

و برای شما در چهارپایان در حال چرا درسی است. از آنچه در درونشان است، میان فضله و خون، به شما نوشیدنی می‌دهیم - شیر خالص، خوشایند برای نوشندگان. (۱۶:۶۶)

این آیه دو ادعای علمی نادرست را مطرح می‌کند:

۱. شیر در گاوها، بزها و شترها در میان فضله و خون تولید می‌شود، یعنی نزدیک به روده‌ها

این ادعا به وضوح نادرست است زیرا غدد شیری که برای تولید شیر لازم است، در نزدیکی روده‌ها قرار ندارند. این ادعا به قدری مضحک است که حتی به بررسی ادعاهای متقابل دانشمندان مسلمان نیز نپرداختم.

۲. شیر خالص و خوشایند برای نوشندگان است

ما می‌دانیم که این درست نیست زیرا شیر به راحتی آلوده به باکتری‌ها می‌شود، و در دنیای مدرن، نوشیدن شیر بدون پاستوریزه کردن تقریباً غیرقابل تصور است. علاوه بر این، درصد زیادی از مردم نسبت به لاکتوز حساسیت دارند و نوشیدن شیر برای آن‌ها توصیه نمی‌شود، اما واضح است که محمد این نکته را هنگام نوشتن آیه در نظر نگرفته بود.

هدف حیوانات

طبق قرآن محمد، حیوانات در واقع برای انسان‌ها خلق شده‌اند و همه آن‌ها اهداف خاصی دارند. به آیه زیر توجه کنید:

و [او] اسب‌ها، قاطرها و الاغ‌ها را برای شما به‌عنوان وسیله نقلیه و زینت خلق کرده است. و او آنچه را که [چیزهایی] که نمی‌دانید، خلق می‌کند. (۱۶:۸)

تعجب می‌کنم چرا الله دایناسورها، گورگ‌نویس‌ها، یا میلیون‌ها گونه حیوان دیگر که قبل از ظهور انسان‌ها منقرض شده‌اند را خلق کرده است. واضح است که نویسنده قرآن درباره دایناسورها یا حیوانات دیگر از گذشته اطلاعی نداشته است. جالب است که الله خوک‌ها را دوست ندارد، پس چرا خوک‌ها را خلق کرده است؟ شاید محمد در آن زمان درباره خوک‌ها فراموش کرده بود، بنابراین آن را با «شما نمی‌دانید» پوشانده است.

اصالت

بر خلاف مسیحیان که وقتی با معیارهای مدرن یا علم رد می‌شوند، می‌گویند که آن آیات کتاب مقدس تنها به‌صورت استعاره هستند، مسلمانان نمی‌توانند از این بهانه استفاده کنند چون ادعا می‌کنند که قرآن ۱۰۰ درصد کلام خداوند به‌طور لفظی است. تفاوت کلیدی دیگر بین مسیحیان و مسلمانان سطح سواد بین این دو تمدن است. وقتی در علم آموزش دیده‌اید، می‌توانید ببینید که انجیل یا قرآن کتاب‌های علمی دقیقی نیستند، بنابراین بیشتر مسیحیان آیات غیرعلمی را قبول نمی‌کنند. البته، مسیحیان بنیادگرا وجود دارند که به‌اندازه کافی آموزش دیده‌اند تا بدانند این آیات درست نیستند اما به‌اندازه کافی مورد تلقین دینی قرار گرفته‌اند که آن‌ها را رد نکنند. آن‌ها موارد از دست رفته هستند و ما فقط می‌توانیم امیدوار باشیم که فرزندان‌شان مانند آن‌ها نباشند. تعداد مسیحیان بنیادگرا بسیار کمتر از مسلمانان است؛ مجدداً، تفاوت اصلی آموزش است. دنیای مسلمانان به اندازه مسیحیان یا یهودیان آموزش دیده نیست. بله، تعداد زیادی از مسلمانان وجود دارند که به اندازه کافی در علم و دین آموزش دیده‌اند، اما آن‌ها دیدگاه خود را درباره الهی بودن قرآن تغییر نمی‌دهند. این مسلمانان به سادگی ریاکار هستند و به‌اندازه کافی تحت تلقین دینی واقع شده‌اند که نتوانند از شستشوی مغزی دوران کودکی خود رها شوند. بیشتر مسلمانان در واقع نسبت به دین خود ناآگاه هستند. اکثر مسلمانان نمی‌دانند که برده‌داری جنسی نه تنها مجاز بود بلکه توسط محمد و نزدیک‌ترین دوستانش نیز انجام می‌شد؛ آن‌ها نمی‌دانند قرآن نظریه زمین مسطح و دیدگاه زمین‌مرکزی را ترویج می‌کند. این مسلمانان به سادگی ناآگاه هستند و تنها راه رفع ناآگاهی، آموزش است. درست مانند هم‌تایان مسیحی‌شان، مسلمانان آموزش دیده‌ای که به قرآن باور دارند، موردی از دست رفته هستند و چیزی که می‌توان انجام داد، جز انتظار برای پایان یافتن آن‌ها نیست.

ادعای خلوص قرآن

مسلمانان ادعا می‌کنند که قرآن کتابی ۱۰۰ درصد اصیل و کلامی کاملاً بدون تغییر یا آلودگی از دنیای خارج است. این ادعا در آغاز به خوبی عمل کرد زیرا کد اخلاقی و دانش علمی در اسلام هنوز با دانش قرون گذشته هم‌راستا بود. به‌عنوان مثال، داشتن برده‌ها تا قرن نوزدهم یک امر عادی بود یا باور به اینکه خورشید به دور زمین می‌چرخد، تا قرن شانزدهم یک باور رایج بود. در طول بیشتر تاریخ بشر، زنان به‌عنوان موجودات پایین‌تر از مردان تلقی شده‌اند، همانطور که در قرآن نشان داده شده است، بنابراین هرگز به چالش کشیده نشد. این ادعای کلامی بودن از طرف خدا اکنون به ضرر اسلام درآمده است زیرا هر روز تعداد بیشتری از مردم می‌پرسند که چگونه خالق همه‌چیز، باهوش‌ترین موجود، می‌تواند چنین بیانی‌های اخلاقی فاسد و علمی نادرست را ارائه دهد.

به نظر من، بهترین دفاع برای مسلمانان اکنون این است که ادعا کنند قرآن ممکن است تا حدی آلودگی پیدا کرده باشد، به‌جای اینکه آیات خود را به‌گونه‌ای تحریف کنند که با دیدگاه علمی و اجتماعی مدرن سازگارتر شوند. باورپذیرتر است که بگوییم قرآن دارای آیات آلودگی یافته است تا اینکه آیه‌ای را که می‌گوید زمین مسطح است، تحریف کنیم.

چرا این کار آسان‌تر خواهد بود؟ به‌سادگی به این دلیل که قرآن زمان و فضای زیادی برای آلودگی به‌جا گذاشته است. محمد ادعا کرد که صداهایی در سرش می‌شنود که کلمات خدا از طریق جبرئیل است، بنابراین او بازمی‌گشت و آن‌ها را برای خدیجه و سپس برای دیگر دوستانش نقل می‌کرد. محمد نویسندگانی داشت که آیه‌ها را بر روی پارچه، پوست، قطعات استخوان و غیره می‌نوشتند. این نقل قول‌ها یا آیات در همه جا پراکنده بود. وقتی محمد در مارس ۶۳۲ میلادی درگذشت، صدها مسلمان بودند که آیات قرآن را حفظ کرده بودند. بسیاری از این مسلمانان اولیه در نبرد یمامه در دسامبر ۶۳۲ میلادی کشته شدند، پس از آن ابوبکر دستور داد که آیات قرآن در یک کتاب واحد زیر نظر زید بن ثابت گردآوری شود.

زید و عمر هر یک از این آیات را با حافظان قرآن تأیید می‌کردند و وقتی توافق می‌کردند، آن‌ها را در قرآن می‌گنجاندند. اگر زید و عمر نمی‌توانستند آن را به یاد آورند، دو شاهد مستقل باید آیات مورد ادعا را تأیید کنند. همه این آیات تأیید شده سپس جمع‌آوری شده و در یک کتاب واحد قرار گرفتند. این نسخه اصلی قرآن با ابوبکر تا زمان مرگ او در ۶۳۴ میلادی حفظ شد و سپس به دومین خلیفه، عمر بن خطاب، منتقل شد. وقتی عمر در ۶۴۴ میلادی کشته شد، این نسخه اصلی با حفصه (همسر محمد و دختر عمر) نگهداری شد.

مسلمانان همچنین ادعا می‌کنند که الله وعده داده است که هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند قرآن را تغییر دهد یا تغییر دهد، همان‌طور که مسیحیان و یهودیان قبلاً این کار را کردند. این بار، الله مسئولیت را بر عهده گرفت تا کلمات خود را محافظت کند. من تعجب می‌کنم، چرا او هیچ اقدامی برای حفظ متون قبلی مانند انجیل و تورات انجام نداد؟ او باید بسیار کوتاه‌نظر بوده باشد اگر نمی‌دانست که مسیحیان و یهودیان کلمات او را آلوده خواهند کرد. عثمان خلیفه بعدی اسلام بود و اسلام به سرعت در خاورمیانه گسترش یافت؛ در این مکان‌های تازه فتح‌شده، افراد زیادی بودند که در مورد نسخه صحیح اسلام اختلاف داشتند. عثمان به سرعت این مسئله را فهمید و دستور داد که همه این نسخه‌های جدید قرآن نابود شوند و با نسخه اصلی ابوبکر جایگزین شوند. چطور توانستند هر نسخه جدید قرآن را نابود کنند، ناشناخته است؛ ادعای «ما آن را نابود کردیم» کافی نیست.

همه ما درباره بازی «گوش‌های چینی» شنیده‌ایم و اینکه چگونه وقتی یک کلمه بین چندین نفر سفر می‌کند، معنی آن تغییر می‌کند. ادعای اینکه قرآن ساخته‌شده در زمان ابوبکر نسخه دقیقی از آنچه محمد خوانده بود، بسیار دور از ذهن است؛ سپس ما چندین نسخه قرآن در زمان عثمان داریم که همه نابود شدند — آیا هر کدام از آن‌ها؟ دوباره، ادعای بسیار دور از ذهن. درست است که مسلمانان امروزی قادر به حفظ کل قرآن به‌طور دقیق و بدون نقص هستند، اما این نمی‌تواند با روزهای اولیه شکل‌گیری

قرآن مقایسه شود زیرا به شدت به یادآوری نقل قول‌های محمد توسط چند نفر وابسته بود. [ممکن است این اقدام عثمان باعث شورش‌هایی نیز در زمان خلافتش شده باشد به این دلیل که ممکن بود فکر کنند عثمان دارد نسخه‌ی اصلی اسلام را نابود می‌کند]. محمد در ۶۳۲ میلادی درگذشت و قرآن در ۶۳۴ میلادی گردآوری شد. مسلمانان مدرن یک کتاب تأسیس شده را حفظ می‌کنند (از بر می‌کنند) که می‌تواند به‌طور مداوم به یادگیرنده کمک کند تا در صورت اشتباه، تصحیح شود، اما این مسلمانان اولیه هیچ سیستم تصحیح خودکار نداشتند. همه ما می‌توانیم به راحتی خاطرات نادرست ایجاد کنیم یا نقل قول‌های دقیق را فراموش کنیم؛ وقتی که برخی از نقل قول‌های مورد علاقه خود را نقل می‌کنیم، آن‌ها را بازنویسی کرده و هنوز معنی را منتقل می‌کنیم، اما آن‌ها کلمات دقیق راوی اصلی نیستند. هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم این مسلمانان اولیه که آیات قرآن را به یاد می‌آوردند، همه چیز را دقیقاً همان‌طور که محمد بیان کرده بود، حفظ کرده‌اند. [بسیاری از ملایان مسلمان بر این باور هستند که معجزه‌ای در رسیدن قرآن به ما صورت پذیرفته و این معجزه ثابت می‌کند که قرآن توسط الله حفظ شده و کلمه که هیچ بلکه اعرابی در آن نیز دچار تغییر و دستکاری نگردیده است. باید به این دوستان متقلب و دروغگو یادآور شد که آیا خود شما به مسلمانان ایرانی یادآور نمی‌شدید که قرآن‌هایی که از چین وارد می‌شوند تغییر کرده‌اند و صحیح نیستند؟ اگر دست خداوند همیشه در کارست تا با ارزش‌ترین کتاب خود را از هر گونه تغییر و دستکاری مصون بدارد، پس این تغییر ایجاد شده در متن قرآن‌های چینی چه بودند؟ از طرف دیگر می‌دانیم که در طول تاریخ اسلام، قرآن دو بار مورد تصفیه‌ی سراسری قرار گرفته است که بار دوم آن توسط دانشگاه الازهر مصر (۱۹۲۴) صورت پذیرفت و قرآن‌های غیر قابل قبول در رود نیل غرق شدند. (به‌ویکی پدیا برای یافتن مدارک کافی سر بزنید). آیا الله نمی‌بایست اساتید و دست‌اندرکاران این دانشگاه را مجازات کند، به این دلیل که جرات کرده‌اند با قرآن او چنین کنند؟ آیا مسلمانان نبایستی از اساتید این دانشگاه بپرسند که چه شد به این نتیجه رسیده‌اند که باید این نسخه‌های خاص از قرآن را نگاه دارند و باقی را از بین ببرند؟ و آیا از این نمی‌ترسند که در روز قیامت بابت از بین بردن فلان نسخه (مصحف) از قرآن مورد سرزنش الله قرار گیرند؟ چرا شیعیان از امام زمان خود درخواست ارسال قرآن دقیق و صحیح را نمی‌کنند؟ به هر حال او به علم غیب استوار است. چرا آن‌ها نشسته‌اند و از همین قرآن دستکاری شده‌ی الازهر استفاده می‌کنند؟]

آیات نادرست

یک ناهنجاری بزرگ دیگر در مورد اصالت قرآن وجود دارد. بر اساس گزارش ابن اسحاق، آیه‌ای وجود داشت که باید بین آیات ۲۰ و ۲۱ در فصل ۵۳ قرار می‌گرفت. این آیه اغلب به‌عنوان «آیه شیطانی» شناخته می‌شود. بر اساس گزارش اسحاق، این آیه بعداً توسط محمد حذف شد زیرا او گفت که شیطان او را فریب داده است تا باور کند که از سوی الله است. نکات قابل توجه عبارتند از:

۱. اگر محمد در این مورد فریب خورده است، چگونه می‌توانیم بدانیم که در موارد دیگر نیز فریب نخورده است؟

۲. اگر محمد واقعاً فریب خورده باشد، پس واضح است که او انسان کاملی نیست زیرا می‌تواند توسط شیطان فریب داده شود.

دانشمندان مسلمان مدرن ادعا می‌کنند که این حادثه هرگز اتفاق نیفتاده است، اما آن‌ها با دیگر شواهد از اسحاق که محمد را در نوری خوب به تصویر می‌کشد، مشکلی ندارند.

آیات گمشده

طبق گفته عایشه، آیه‌ای از قرآن درباره سنگسار زناکاران گم شده است، زیرا روی کاغذی نوشته شده بود که توسط یک بز خورده شد:

«آیه سنگسار و آیه شیر دادن به بزرگسال ده بار نازل شد و بر روی کاغذی نوشته شد و زیر بالش من نگهداری شد. هنگامی که پیامبر خدا [ص] در گذشت و ما مشغول مرگ او بودیم، بز وارد شد و کاغذ را خورد.»

این آیات گمشده کاملاً منطقی به نظر می‌رسند زیرا با فرآیند تفکر محمد هم‌راستا هستند. احادیث مختلفی وجود دارد که می‌گویند محمد سنگسار را به‌عنوان روش مجازات برای زناکاران ترجیح می‌داد و بنابراین در قرآن نیز قابل درک است. تمام زناکاران در جهان اسلام باید از این بز قدردانی کنند زیرا اگر این بز نجیب نمی‌بود، تمام مسلمانان با این مجازات بربرانه برای زنا توافق می‌کردند.

آیه دومی که به آن اشاره شده، یک آیه منسوخ است و اگر باقی می‌ماند، آیه‌ای بسیار پیچیده و منبعی بزرگ از شرمساری برای مسلمانان می‌بود. بر اساس محمد، هر کسی که حداقل ده بار توسط زنی شیر داده شده باشد، به‌عنوان خویشاوند خونی او (مانند یک پسر-محرم او می‌گردد) در می‌آید و بنابراین نمی‌تواند بعداً با او ازدواج کند، اما می‌تواند در حضور او وقتی هیچ‌کس دیگر در اطراف نیست، مانند مادر و پسر، باشد. این یکی از راه‌های ایجاد خویشاوندی بود که بعداً به پنج بار به‌جای ده بار تغییر یافت. آیا تاکنون خوب بود؟ خوب، سپس این حدیث را داریم:

عایشه گزارش داد که سالم، برده آزاد شده ابوعبیده، با او و خانواده‌اش در خانه‌شان زندگی می‌کرد. او [یعنی دختر سهیل] به پیامبر خدا گفت: «سالم به بلوغ رسیده و مانند مردان به‌طور کامل می‌فهمد و به خانه ما به‌راحتی وارد می‌شود. اما من احساس می‌کنم که چیزی [در دل] ابوعبیده احساس می‌شود»، که پیامبر خدا (ص) به او گفت: «او را شیر بده، و تو برای او حرام خواهی شد و [آن احساس] که ابوعبیده در دلش دارد، از بین خواهد رفت.» او برگشت و گفت: «پس من او را شیر دادم و آنچه در دل ابوعبیده بود، از بین رفت.» (صحیح مسلم کتاب ۸، شماره ۳۴۲۵)

برخی از علمای مسلمان می‌گویند که زن به‌طور اساسی شیر را از طریق شیردهی به یک فنجان استخراج کرده و او سپس آن را نوشید. چه این‌طور بوده یا نه، می‌توانیم حس شوخ‌طبعی محمد را مشاهده کنیم. وقتی زن پرسید چگونه می‌تواند یک مرد بزرگسال را شیر دهد، به‌جای اینکه زن را راهنمایی کند تا آن را در فنجان بریزد، محمد به‌سادگی لبخند زد و گفت: «بله، می‌دانم»

به‌طور غیرمستقیم، این نشان می‌دهد که چگونه دین‌های برده‌دار می‌توانند اینگونه باشند برای حضور یک زن در کنار یک مرد، او باید شیر او را به او بنوشاند. چه میشد مانند بزرگسالان عمل کنیم و در کنار یکدیگر باشیم بدون هیچ تعامل جنسی؟ اسلام مردان و زنان را به‌عنوان حیوانات بی‌فکر می‌بیند که همیشه در حال جستجوی رابطه جنسی با یکدیگر هستند. [و اگر در کنار یکدیگر قرار گیرند و مدتی تنها بمانند به صورت پیش فرض به زنا دست زده اند].

تغییر قرآن

این آیات گمشده ممکن است تا حدی مورد بحث علمای مسلمان قرار گیرد، بنابراین آنچه می‌توانیم انجام دهیم تنها ایستادن بر سر اصول خود و آموزش به مسلمانان ناآگاه از آن‌ها است. آخرین ناهنجاری بزرگ، آنچه که به‌عنوان «نسخ آیات» یا نسخ در عربی شناخته می‌شود، است. این که مسلمانان تصمیم گرفته‌اند برخی آیات را نسخ کنند، به این معنی است که این آیات متضاد بودند و این نمی‌تواند تعجب‌آور باشد؛ به هر حال قرآن از حافظه مردم جمع‌آوری شده و مردم تازه فتح‌شده نیز نسخه‌های خود را از قرآن ایجاد کرده بودند، بنابراین ممکن بود به‌راحتی آیات اختراعی به‌طور تصادفی وارد شود.

اصل نسخ بر اساس آیه قرآن زیر پذیرفته شده است:

«ما آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم یا آن را فراموش نمی‌کنیم مگر آنکه آیه‌ای بهتر از آن یا مشابه آن بیاوریم. آیا نمی‌دانید که الله بر همه چیز تواناست؟» (2:106)

بنابراین به‌طور اساسی، خالق میلیاردها کهکشان نمی‌تواند جمله‌ای را به‌طور کامل در ابتدا بگوید، بنابراین باید در دور دوم چیزی بهتر بیاورد. به‌رحال، این اصل است که توسط علمای مسلمان برای حذف تناقضات از قرآن اتخاذ شده است، زیرا مواردی وجود دارد که یک چیز را می‌گوید و سپس چیز دیگری را در آیه‌ای بعدی. بر اساس این، علمای مسلمان تصمیم به حفظ آیات بعدی به‌جای آیات قبل، گرفتند.

طبق گفته برتون در دایرةالمعارف اسلام و کتاب «نظریه‌های نسخ اسلامی»، ۵۶۴ آیه از مصحف (قرآن) یا یک یازدهم از محتوای کل آن به‌طور ادعایی حذف شده است. با مدرنیزه شدن اسلام، انتظار می‌رود که آیات بیشتری نسخ شوند.

خشونت

مدافعان مسلمانان دوست دارند ادعا کنند که بیشتر این آیات خشونت‌آمیز مربوط به شرایط خاص و زمان معین هستند. هنگام تحلیل آیات خشونت‌آمیز اسلام، مهم است که تاریخ زندگی محمد را بررسی کنیم. (یا همان‌شان نزول) قرآن در بیست و سه سال آخر زندگی محمد نازل شد و دو رویداد عمده در این بیست و سه سال وجود داشت. از آنجا که ما در حال استفاده از حس انتقادی خود برای ارزیابی قرآن هستیم، احتمالاً این آیات از محمد است و نه از الله، بنابراین هر آیه‌ای که در این فصل نقل شده است به عنوان کلام محمد در نظر گرفته می‌شود مگر خلاف آن ذکر شده باشد.

قرآن به صورت ترتیبی تاریخی گردآوری نشده است، بنابراین مهم است که آن را به دو قسمت تقسیم کنیم:

۱. آیات قرآنی پیش از هجرت به مدینه، که به آیات مکی شناخته می‌شوند

۲. آیات قرآنی پس از هجرت به مدینه، که به آیات مدنی شناخته می‌شوند

آیات مکی

بیشتر آیات ملایم و خوب قرآن مربوط به دوره‌ای است که محمد به مدینه هجرت نکرده بود. این آیات بیشتر فلسفی و کمتر عملی [و بیشتر با پیام‌های به اصطلاح اخلاقی] بودند. محمد پیام خود را از «آمدن به سوی خدا» و «مراقبت از دیگران» پیش می‌برد. همه این آیات زمانی بودند که محمد هیچ قدرتی نداشت و نیروی قابل توجهی نبود. تهدیدات در این آیات واقعاً از طرف الله است و نه دستور مستقیم جهاد. در این زمان، محمد در حال راه‌اندازی دین جدیدی بود و پیام جدیدی از خداوند واحد داشت که عرب‌های آن زمان به آن اعتقادی نداشتند. محمد روزانه مورد تمسخر و توهین قرار می‌گرفت. برخی از آیات پیش از هجرت عبارتند از:

* - آیا نمی دانند که الله می بیند؟ نه! اگر از عمل نکنند، ما او را به بیشانی اش خواهیم کشید (96:14-15) *.

- همانطور که می‌بینید، این آیه یک تهدید از طرف خدا است، اما محمد هیچ تنبیهی را به‌طور فیزیکی اعمال نمی‌کند زیرا در قدرت نیست و بنابراین تهدید به عذاب الهی می‌کند.

- آنها دوست دارند که تو در موضع خود نرَمْش کنی، تا آنها نیز به تو نرَمْش کنند(68:9)."

- محمد داستان‌های قدیمی، از کتاب مقدس و تورات را نقل می‌کرد، بنابر این به جای ارائه مدرک، آیات مانند این را می‌ساخت:

"* -وقتی آیات ما برای او خوانده می‌شود، می‌گوید: «افسانه‌های اقوام گذشته» (68:15) *".

- این آیه نشان می‌دهد که محمد با عدم اعتقاد مردم به داستان‌های دینی مواجه بود.

در مکه، محمد نقش اصلی خود را در تبلیغ و تبدیل از طریق قانع کردن پیش می‌برد. او اغلب مجبور بود با تهدیدات عذاب الهی برای حفظ پیامش به تمسخر و ردیه‌ها پاسخ دهد.

در سال ۶۱۹ میلادی، عموی قدرتمند محمد، ابوطالب و همسرش خدیجه درگذشتند. با مرگ آنها، محمد حمایت را از دست داد و اکنون در معرض خطر جسمی از قبیله قریش بود. محمد به‌طور موقت به طائف رفت، اما در آنجا نیز مورد استقبال قرار نگرفت و در خیابان‌ها سنگسار شد. محمد به مکه بازگشت و سپس تصمیم به هجرت به یثرب (که بعدها مدینه نامیده شد) گرفت. تقریباً تمام مسلمانان توانستند به مدینه هجرت کنند در سال ۶۲۲ میلادی.

آیات مدنی

مدینه جمعیتی از مسیحیان و یهودیان داشت که بیشتر به بت‌پرستان مکه توجه داشتند تا به این پیامبر تازه‌تأسیس که خود را به‌عنوان پیامبر معرفی کرده بود، بنابراین به محمد اجازه دادند به مدینه بیاید. محمد از توطئه‌ای برای ترور خود آگاه شد، بنابراین شبانه از مکه خارج شد و همراه با ابوبکر به مدینه رفت. داستان جالبی از فرار محمد وجود دارد:

قریش شبی در مکه گرد هم آمدند. برخی از آنها گفتند، «هنگامی که صبح شود، او را در زنجیر بزنید» - منظور پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است. برخی دیگر گفتند، «نه، او را بکشید»؛ و عده‌ای گفتند، «نه، او را از مکه بیرون کنید». الله پیامبر خود را از این توطئه آگاه ساخت، بنابراین علی آن شب در بستر پیامبر (صلی الله علیه وسلم) خوابید و پیامبر (صلی الله علیه وسلم) به غار رفت و پنهان شد. مشرکان تمام شب را در انتظار علی خوابیدند، زیرا فکر می‌کردند او پیامبر (صلی الله علیه وسلم) است. وقتی صبح شد، به او حمله کردند و وقتی علی را دیدند، الله نقشه آنها را به هم زد. آنها گفتند، «دوست شما کجاست؟» او گفت، «نمی‌دانم». بنابراین آنها به دنبال او رفتند و هنگامی که به کوه رسیدند، دچار حیرت شدند. آنها به کوه صعود کرده و از کنار غار عبور کردند و تار عنکبوتی بر سر در آن دیدند. آنها گفتند، «اگر کسی وارد اینجا شده بود، عنکبوت تار نمی‌کشید.» و او سه شب آنجا ماند.

محمد شبانه از شهر خود مانند دزد فرار کرد و این موضوع خوشایند نبود. این احتمالاً محمد را بیش از پیش انگیزه داد تا دین خود را موفق کند و سپس به مکه بازگردد و آنجا را فتح کند. در ژوئن ۶۲۲ میلادی، محمد با موفقیت به مدینه وارد شد و تقریباً تمام مسلمانان نیز وارد مدینه شدند. وقتی مسلمانان از مکه رفتند، مردم مکه اموال مسلمانان را تصاحب کردند که دلیل خوبی برای محمد بود تا بر آنها جنگی به راه بیندازد. پس از خروج از دسترس مکه‌ای‌ها، آیات جهادی به محمد نازل شد.

«اجازه [به جنگ] به کسانی داده شده است که مورد جنگ قرار گرفته‌اند به دلیل اینکه آنها ظلم شده‌اند. و قطعاً الله قادر به پیروزی دادن به آنها است. [آنها] کسانی هستند که بدون حق از خانه‌هایشان اخراج شده‌اند - تنها به این دلیل که می‌گویند، «پروردگار ما الله است.» و اگر الله مردم را با برخی به وسیله برخی دیگر بررسی نمی‌کرد، دیر یا زود دیر یا زود صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مساجدی که نام الله در آنها بسیار ذکر می‌شود، ویران می‌شدند. و الله قطعاً کسانی را که او را یاری کنند، یاری خواهد کرد. قطعاً الله توانا و صاحب قدرت است.» (۴۰-۲۲:۳۹)

توجه کنید که این آیه واقعاً یهودیان و مسیحیان را مورد انتقاد قرار نمی‌دهد زیرا محمد با گفتن این که بت‌پرستان مکه کلیساها و کنیسه‌ها را به دلیل وجود نام الله در آنها ویران می‌کردند، آنها را آرام می‌کند. واضح است که یهودیان و مسیحیان با این ادعا موافق نبودند؛ با این حال، آنها دشمن مشترک یعنی بت‌پرستان مکه را می‌دیدند. تمام آیات خشونت‌آمیز بعدی واقعاً زمانی نازل شد که محمد در مدینه بود و قدرت او در حال رشد بود. حالا که تأثیر محمد در حال افزایش است، وقت جنگ و گسترش است.

«بگو ای محمد!»، اگر پدران شما، پسران شما، برادران شما، همسران شما، خویشاوندان شما، ثروتی که به دست آورده‌اید، تجارتی که از کاهش آن می‌ترسید، و مسکن‌هایی که به آنها راضی هستید، نزد شما محبوب‌تر از الله و پیامبرش و جهاد در راه او است، پس منتظر باشید تا الله فرمان خود را اجرا کند. و الله مردم سرکش را هدایت نمی‌کند.» (۹:۲۴)

این آیه به سادگی ایده محبت الله را بالاتر از هر چیز دیگری، مانند پدران، برادران یا همسران و غیره قرار می‌دهد. الله و جهاد باید قبل از هر چیز بیفتند و این تنها چیزی است که آنها را در روز قیامت از عذاب جهنم نجات خواهد داد. [این همان دلیلی است که مادران و پدران دوران پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ حاضر بودند به خاطرش حتی فرزندان خود را به چوخی اعدام خمینی بسپارند و رهسپار بهشت برین شوند.]

«با کسانی بجنگید که به الله یا به روز آخرت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که الله و پیامبرش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌شمارند و دینی را از اهل کتاب نمی‌پذیرند - [بجنگید] تا زمانی که جزیه را به‌طور داوطلبانه پرداخت کنند و خوار شوند.» (۹:۲۹)

این آیه به‌طور خاص درباره یهودیان و مسیحیان است که ادعای ایمان به الله را دارند اما واقعاً مسلمان نیستند زیرا به یهوه ایمان دارند. این آیه آنها را منزوی و جدا می‌کند و نشان می‌دهد که آنها دیگر دوستان نیستند. در اینجا، قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که با آنها بجنگند تا زمانی که خوار شوند، یعنی سلطه مسلمانی را بپذیرند و مانند شهروندان دومین کلاس جزیه‌پرداز زندگی کنند. روایت رایج از طبری این است که وقتی محمد سفیر خود را به امپراتور بیزانس فرستاد، او را سر برید. در پاسخ به این قتل سفیر، این آیه نازل شد. ابن کثیر زمینه این آیه را کمی متفاوت توصیف می‌کند:

«این آیه شریف به دستور جنگ با اهل کتاب نازل شد. پس از شکست بت‌پرستان، مردم به تعداد زیاد به دین الله وارد شدند و شبه‌جزیره عربستان تحت کنترل مسلمانان قرار گرفت. الله به پیامبر خود دستور داد تا اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان را در سال نهم هجرت بجنگند و او ارتش خود را برای جنگ با رومی‌ها آماده کرد و مردم را به جهاد دعوت کرد و قصد و مقصد خود را اعلام کرد. پیامبر نیت خود را به مناطق مختلف عربی اطراف مدینه ارسال کرد تا نیرو جمع‌آوری کند و ارتشی از سی هزار نفر جمع‌آوری کرد. برخی از مردم مدینه و برخی منافقین، درون و اطراف آن، از عقب ماندند، زیرا آن سال سالی خشک و گرم بود. پیامبر الله به سمت شام حرکت کرد تا با رومی‌ها بجنگد تا به تبوک رسید و حدود بیست روز در کنار منابع آب آن اردو زد. سپس برای تصمیم‌گیری به الله دعا کرد و به مدینه برگشت، زیرا سال سختی بود و مردم ضعیف بودند.»

اگر به روایت طبری اعتماد کنیم، سوال این است که چه چیزی در نامه وجود داشت که امپراتور بیزانس تصمیم به قتل سفیر گرفت؟

اگر به روایت ابن کثیر اعتماد کنیم، این منطقی است؛ آیه نازل شد، محمد سفیر را فرستاد و بدین ترتیب واکنش نشان داد. در زیر ترجمه نامه آمده است:

«به نام الله، بخشنده، مهربان»

«از محمد، پسر عبدالله، به هراکیلس، پیشوای رومیان»

سلام بر کسی که پیرو هدایت است.

علاوه بر این، من شما را به دعوت اسلام دعوت می‌کنم. اگر اسلام را بپذیرید، آرامش خواهید یافت. الله پاداش شما را دو چندان خواهد داد. اگر روی گردان شوید، گناه آریان را خواهید برد.

بگو، «ای اهل کتاب، بیایید به سخنی که میان ما و شما مساوی است – این که ما جز الله را نپرستیم و چیزی را شریک او ندانیم و یکدیگر را به جای الله به عنوان ارباب نپذیریم.» اما اگر روی گردان شوند، بگویید، «گواهی دهید که ما مسلمان هستیم [تسلیم او].»
(۳:۶۴)

هراکیولس این را به عنوان تهدید دید و به طور واضح از آن ناراحت شد. محمد تصمیم به حمله به امپراتوری بیزانس گرفت یا قبل از این که این آیه بی‌اثر شود یا بعد از آن. با توجه به نامه‌های مختلفی که محمد به دیگر سران دولت‌ها نوشته بود، واضح است که محمد از همه آنها خواسته بود به اسلام بیایند یا با عواقب روبرو شوند. واضح است که این به عنوان تهدید جنگ تلقی شده بود. اگر به آیه قبل و بعد نگاه کنید، همه چیز منطقی به نظر می‌رسد.
آیه قبل از آن به شرح زیر است:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به‌درستیکه، مشرکان ناپاکند، پس پس از این، به آنها اجازه ندهید که به مسجد الحرام نزدیک شوند، بعد از این [سال] نهایی آنها. و اگر از تنگدستی می‌ترسید، الله شما را از فضل خود بی‌نیاز خواهد کرد اگر بخواهد. به‌درستیکه، الله دانا و حکیم است. (۹:۲۸)

بر اساس روایت ابن کثیر، زمانی که محمد این آیه را اجرا کرد و غیرمسلمانان را از ورود به مسجد الحرام منع کرد، مسلمانان خسارت زیادی را متحمل شدند. برای جبران این خسارت، الله آیه‌ای دیگر نازل کرد که مسلمانان را به جنگ با یهودیان و مسیحیان و دریافت جزیه از آنها امر می‌کرد. آیه بعد ۹:۲۹ می‌گوید:

یهودیان می‌گویند، «عزرا پسر الله است»؛ و مسیحیان می‌گویند، «مسیح پسر الله است.» این سخنان آنها از زبان‌هایشان است؛ آنها سخنانی را تقلید می‌کنند که کسانی که پیش از آنها کافر بودند گفتند. خدا آنها را نابود کند؛ چطور دچار گمراهی شده‌اند؟ (۹:۳۰)

الله اکنون به توجیه بد بودن این یهودیان و مسیحیان می‌پردازد و بهانه‌ای برای جنگ با آنها فراهم می‌آورد، از این رو آیه ۹:۲۹ مسلمانان را به جنگ با یهودیان و مسیحیان دعوت می‌کند.

در سال ۶۲۸ میلادی، محمد خواست که به مکه برود و در کعبه حج عمره انجام دهد؛ اما بت‌پرستان مکه این درخواست را رد کردند. پس از مذاکرات طولانی، هر دو طرف موفق به امضای معاهده‌ای به نام معاهده حدیبیه شدند. این معاهده به‌وضوح مقرر کرد:

و اگر یک قریشی بدون اجازه ولی خود به محمد بیاید (به دین محمد بگردد)، به این معنی که اگر یک قریشی اسلام را بپذیرد و بدون اجازه ولی خود به نزد محمد بیاید، او به قریش بازگردانده خواهد شد. بعداً، یک زن قریشی به نام ام‌خُلثوم بنت عقیبه، اسلام را پذیرفت و به سوی محمد در مدینه فرار کرد. هنگامی که برادرانش درخواست بازگرداندن او را کردند، محمد با خوشحالی آیه زیر را دریافت کرد:

******ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که زنان مؤمن به شما به‌عنوان مهاجر می‌آیند، آنها را بررسی کنید. الله به ایمان آنها دانایتر است. و اگر آنها را مؤمن بدانید، آنها را به کافران بازنگردانید؛ آنها برای کافران حلال نیستند و کافران نیز برای آنها حلال نیستند. اما به کافران آنچه را که خرج کرده‌اند، بدهید. ****** (۶۰:۱۰)

در واقع، الله اکنون می‌گوید که اگر او یک زن مؤمن است، او را به ولی‌اش بازنگردانید، و بدین ترتیب توافق را نقض کرد. محمد از بازگرداندن ام‌خُلثوم امتناع کرد و پیشنهاد داد که مهریه‌ای که شوهرش برای او پرداخت کرده بود را بپردازد. باید اضافه کنم که عدم بازگرداندن ام‌خُلثوم در واقع کار درستی بود زیرا او باید آزاد بود که هر جا که می‌خواست برود، اما این به وضوح نقض توافقی بود که محمد انجام داده بود. همان‌طور که همیشه، محمد معاهده را به نفع خود امضا کرد و هنگامی که به نفع او بود، آن را نقض کرد. در فرهنگ عمومی، مسلمانان معتقدند که قریش معاهده را نقض کرد، در حالی که واقعاً این محمد بود. مبلغان مسلمان ادعا می‌کنند که معاهده قبلاً نقض شده بود زیرا یکی از قبایل متحد قریش، بَنُو بَكْر، به قبیله مسلمانی به نام بَنُو خَزَاعَه حمله کرد. این توجیهی بد است زیرا معاهده با قریش بود، نه با قبایل مشرک همسایه. مسلمانان می‌دانستند که این وضعیت دشوار است و این توجیه کافی برای نقض معاهده نخواهد بود، بنابراین از وحی الهی درخواست کردند. همان‌طور که همیشه، محمد به‌طور مناسب این آیه را دریافت کرد:

****** و وقتی ماه‌های حرام به پایان رسید، پس مشرکان را هر جا که آنها را پیدا کردید بکشید و آنها را بگیرید و محاصره کنید و در هر مکان کمین کنید. اما اگر آنها توبه کنند و نماز را برپا کنند و زکات بدهند، پس آنها را در راه خود رها کنید. به‌درستیکه، الله آمرزنده و مهربان است (9:5) ******.

پس از حادثه ام‌خُلثوم، قریشیان خوشحال نبودند. مسلمانان همچنین ادعا کردند که معاهده توسط قریشیان نقض شده است زیرا قبیله متحد آنها به قبیله مسلمانی حمله کرده است. به هر حال، محمد به قریشیان چهار ماه مهلت داد و سپس گفت که با آنها جنگ خواهد کرد.

در این آیه، محمد ادعا می‌کند که الله به او گفته است تا زمانی که ماه‌های حرام به پایان برسد صبر کند و سپس «مشرکان را هر جا که آنها را پیدا کردید بکشید». الله استثنایی برای کسانی که از نقض معاهده مطلع نبودند، قائل شده است. منتقدان اسلام به عمد این آیه را از متن خارج کرده و آن را به‌عنوان مجوزی از وزارت الله برای کشتن کافران نشان می‌دهند، اما واقعیت کمی متفاوت است. با این حال، محمد باید مقداری از نقض معاهده به‌دلیل امتناع از بازگرداندن ام‌خُلثوم، مقصر شناخته شود.

محمد مردی بسیار کاریزماتیک بود و با آگاهی از اینکه اسلام در حال شکوفایی است، می‌دانست که به نفع او خواهد بود که معاهده از هم بپاشد. تلاش‌های بعدی برای امضای معاهدات بیشتر صورت نگرفت. در دنیای مدرن ما، وقتی مذاکرات به نتیجه نمی‌رسند، تمام تلاش‌ها برای مذاکره و بررسی مجدد همه چیز انجام می‌شود به‌جای شروع یک جنگ. بیایید به برخی از آیات دیگر نگاه کنیم:

****** در راه الله علیه کسانی که با شما می‌جنگند بجنگید، اما تجاوز نکنید، زیرا الله تجاوزگران را دوست ندارد (2:190) ******.

این آیه در مورد هیچ حادثه خاصی نیست و در عوض دستوری عمومی از الله برای جنگ با دشمنان است. تفسیرهای اسلامی اذعان دارند که وقتی مسلمانان ضعیف بودند، به آنها گفته می‌شد که صبور باشند و فقط موعظه کنند، اما اکنون که آنها یک دولت کوچک در مدینه داشتند، گسترش کلام الله جایز بود. چگونه می‌توان کسی را به‌خاطر تفسیر این آیات به‌عنوان دستور خدا برای فتح سرزنش کرد؟ در نتیجه این آیه، جنگ بدر انجام شد و مسلمانان پیروز شدند.

در ژانویه ۶۲۴ میلادی، محمد گروهی متشکل از هشت نفر را به نام عبدالله بن جَحش به نخله در حومه مکه فرستاد تا اطلاعاتی در مورد قریش کسب کنند. این منجر به کشته شدن یکی از مردان قریش در ماه رجب شد، ماهی مقدس که در آن جنگیدن ممنوع است. محمد ابتدا اعتراف کرد که مسلمانان نباید این حمله را انجام می‌دادند و او از گرفتن اسرا و غنائم جنگی امتناع کرد، تا اینکه وحی دیگری از الله دریافت کرد. الله، همان‌طور که همیشه، برای نجات محمد از این وضعیت، آیه زیر را نازل کرد:

****** از تو درباره ماه مقدس - درباره جنگ در آن ماه - می‌پرسند. بگو، «جنگ در آن ماه بزرگ [گناه] است، اما بازداشتن [مردم] از راه الله و کفر به او و [پیشگیری از دسترسی به] مسجد الحرام و اخراج مردم آن از آنجا بزرگ‌تر [شر] است در نظر الله. و فتنه بزرگ‌تر از کشتن است.» و آنها ادامه خواهند داد تا زمانی که شما را از دین خود برگردانند، اگر بتوانند. و هر یک از شما که از دین خود [به کفر] برگردد و بمیرد در حالی که کافر باشد - برای آنها، اعمالشان در این دنیا و آخرت بی‌ارزش شده است، و آنها اصحاب آتش هستند؛ در آنجا برای همیشه خواهند ماند (2:217) ******.

این آیه به وضوح عنصر انسانی در آن را نشان می‌دهد. هنگامی که به محمد گفته شد که شاید نباید این حمله را انجام می‌دادند که منجر به کشته شدن یک نفر در ماه مقدس شد. به جای صلح، محمد ادامه داد و گفت که الله گفته است که همه چیز خوب است. توجه کنید به این بخش از آیه:

****** و آنها ادامه خواهند داد تا زمانی که شما را از دین خود برگردانند، اگر بتوانند. ******

محمد به‌طور کامل تقصیر را به گردن دیگران انداخته و نشان می‌دهد که چقدر مهم است که به جنگ با این مردم ادامه دهید، زیرا اگر این کار را نکنید، آنها با شما خواهند جنگید. این باز هم نشانه‌ای روشن است که تا آن زمان، محمد به‌طور جدی مصمم بود که به حملات خود به مشرکان ادامه دهد تا زمانی که آنها از میان بروند. این دوره‌ای از گسترش برای اسلام بود؛ نبرد بدر نمی‌تواند به‌عنوان نبردی دفاعی تلقی شود. پس از آیه کامل بالا، محمد از حمله، اسیران گرفت. آیه دیگری به‌طور مناسب قبل از نبرد بدر برای محمد نازل شد:

****** پس هنگامی که با کسانی که کافرند [در نبرد] ملاقات کردید، گردن‌های آنها را بزنید تا زمانی که کشتار بر آنها انجام دهید؛ سپس دست و پای آنها را به‌طور موقت ببندید و یا [پس از آن] لطف کنید یا فدیة [آنها] را بپردازید تا زمانی که جنگ بارهای خود را بگذارد. این [دستور] است. و اگر الله می‌خواست، می‌توانست خود از آنها انتقام بگیرد، اما [او دستور به جهاد مسلحانه داد] تا برخی از شما را با واسطه‌ی دیگران آزمایش کند. و کسانی که در راه الله کشته می‌شوند، هرگز اعمالشان را هدر نمی‌دهد (47:4) ******.

مسلمانان به‌طور واضح خواهند گفت که الله به شما دستور می‌دهد که در هنگام آغاز نبرد با کافران چه کنید، مانند هر فرمانده‌ای. البته، هیچ فرمانده‌ای به سربازانش نمی‌گوید که دشمن را نکشید، اما فرمانده نیز جایزه صلح نوبل نخواهد برد؛ وقتی نبرد آغاز می‌شود، آنها خواهند جنگید. ما دیده‌ایم که چگونه این جنگ با «کافران» می‌توانست اجتناب‌پذیر باشد و چگونه محمد بود که در واقع معاهده را نقض کرد.

عجیب است که چگونه همه این وحی‌ها به نفع محمد درمی‌آید، خواه در مورد ازدواج با عروسی باشد یا پیروزی در نبرد. بلافاصله پس از آن، محمد نبرد بدر را انجام داد و به‌طور کامل پیروز شد.

****** آنها را هر جا که با آنها روبرو شدید بکشید و آنها را از جایی که شما را بیرون کردند، بیرون کنید. [گرچه کشتن گناه‌آلود است] فتنه‌ی ناحق از کشتن بدتر است. با آنها در نزد مسجد مقدس نجنگید مگر اینکه آنها با شما بجنگند؛ اما اگر با شما بجنگند، آنها را بکشید، زیرا پاداش چنین کافران همین است (2:191) ******.

طبق تفسیر آل-جلالین، این آیه بعد از آن نازل شد که محمد مکه را فتح کرد. مسلمانان مکه را بدون مقاومت قابل توجهی از مردم مکه فتح کردند. محمد می‌گوید که پرستش بت‌ها بدتر از کشتن است، بنابراین بت‌پرستان را بکشید. به کلمه «فتنه» (آشوب) توجه کنید که پیش از آن ناحق آمده است، یعنی آشوب ممکن است در برخی موارد صحیح باشد. من تعجب می‌کنم که آشوب صحیح چه می‌تواند باشد. واضح است که اگر کسی کافر باشد یا کسی در میان مسلمانان نفاق یا آشوب ایجاد کند، آزار دادن آن افراد ناحق نخواهد بود. اما اگر کسی مسلمانان را آزار دهد، باید اسلحه به‌دست بگیرید و در صورت لزوم آنها را بکشید.

مردم قریش مجبور به پذیرش سخنان و دین محمد شدند. بله، محمد مجبور شد که مکه را تحت فشار ترک کند، اما این به این معنی نیست که محمد بتواند برگردد و شهر را با زور به تصرف درآورد. این مانند این است که من نمی‌توانم اکنون به پاکستان برگردم، اما اگر به نحوی ارتش قوی تشکیل دهم، باید بتوانم برگردم و کشور را با زور تصرف کنم و همه را به کفر دعوت کنم یا آنها را تحت فرمان خود به‌عنوان شهروندان درجه‌دوم زندگی دهم. این دقیقاً همان کاری بود که محمد کرد. به محض اینکه قدرت یافت، به شهر زادگاهش برگشت، آن را فتح کرد، تمام بت‌ها را از کعبه شکست و دین خود را تأسیس کرد.

اگرچه قصد دارم به جزئیات بیشتری بپردازم، اما برای من مهم است که به آیه‌ای که مورد پسند مدافعان مسلمان است، بپردازم:

****در دین هیچ اجبار نیست (2:256) **.**

درست است که در این آیه، الله به مردم می‌گوید که در پذیرش دین هیچ اجباری نیست، اما وضعیت پس از آن همه‌چیز آن‌طور که به نظر می‌رسد، نیست. این آیه در زمینه کسانی است که تحت سلطه اسلامی هستند و جزیه می‌پردازند. به عبارت دیگر، آنها در حال حاضر شهروندان درجه‌دوم هستند. کشورهایی مانند پاکستان از این آیه استفاده می‌کنند تا اطمینان حاصل کنند که غیرمسلمانان بر روی کارتهای شناسایی ملی خود به‌عنوان غیرمسلمان شناخته شوند، که منجر به تبعیض نهادی شده است. مسلمانان تنها زمانی حق دارند دین را به غیرمسلمانان تحمیل کنند یا نکنند که غیرمسلمانان تحت سلطه آنها باشند. تبعیضی که از برخورد با این شهروندان درجه‌دوم نشأت می‌گیرد، کافی است که برخی از غیرمسلمانان به اسلام روی آورند.

فصل هشتم

اسلام هراسی

شاید شما این اصطلاح را از سوی مدافعان های اسلامی و لیبرال های به اصطلاح چپ گرا شنیده باشید. ابتدا بیایید ببینیم فوبیا یعنی چه. طبق دیکشنری آکسفورد، فوبیا «ترس شدید یا غیرمنطقی از چیزی» است. این یعنی هر ترسی که دلایل غیرمنطقی داشته باشد. برای مثال، شما می توانید از مارها ترس غیرمنطقی داشته باشید. شما در شهرهایی زندگی می کنید که احتمالاً مار نمی بینید، اما همیشه از آن ها می ترسید و به مارهایی که در حال خزیدن به سمت شما هستند فکر می کنید. شما ممکن است در نیوزیلند زندگی کنید، کشوری که مار ندارد. می توانید در پارک ها، کوه ها یا خیابان ها قدم بزنید و هرگز مار نبینید، با این حال اگر از آن ها بترسید، ترس شما غیرمنطقی است. من در استرالیا زندگی می کنم، جایی که مارهای زیادی وجود دارد، اما من هرگز یکی از آن ها را خارج از باغ وحش ندیده ام و از آن ها نمی ترسم. این بدان معنا نیست که اگر یکی از آن ها را ببینم، از آن ها نمی ترسم. اگر در جنگل راه بروم و با مار روبرو شوم، آیا باید به سمت مار بروم یا حتی با دست هایم آن را تحریک کنم؟ این کاملاً احمقانه خواهد بود زیرا مار من را نیش می زند و باید از نیش آن بترسم، اما این ترس منطقی است، نه ترس از مار.

حالا بیایید درباره اسلاموفوبیا صحبت کنیم. طبق تعریف، به معنای ترس غیرمنطقی از اسلام است. به محض اینکه انتقاد کنید از اسلام، به طور خودکار به شما برچسب اسلاموفوبیک زده می شود. یکی از مدیران صفحه فیسبوک من زن است. هر زن باید از اسلام بترسد، زیرا اسلام مردان را به ضرب و شتم همسران نافرمان توصیه می کند، همانطور که قبلاً بحث کردیم. حالا ترس او از این آموزه خاص اسلام غیرمنطقی نیست. آیا شما می خواهید توسط همسران مورد ضرب و شتم قرار بگیرید؟ من حدس می زنم هر فرد عاقل بگوید «نه!» پس شما باید ایدئولوژی که آن را تأیید می کند نقد کنید. این شما را اسلاموفوبیک نمی کند؛ بلکه شما به طور منطقی و معقولی از این ایدئولوژی می ترسید.

برای بدتر شدن وضعیت، از دیدگاه اسلامی، مدیر صفحه من هم همجنس گرا است. همجنس گرایی در اسلام گناه بزرگی است و اگر فرد تغییر نکند، باید کشته شود. آیا او باید از اسلام بترسد؟ بعد از همه، اگر دقیق تر نگاه کنیم این ایدئولوژی او را مرده می خواهد. آیا کسی می تواند توضیح دهد که چگونه ترس او از اسلام غیرمنطقی است؟ فکر نمی کنم کسی بتواند، بنابراین او اسلاموفوبیک نیست.

[باید دقت کرد که هیچ ایدئولوژی ای در تاریخ به اندازه ی اسلام مورد محافظت قرار نگرفته است. شما می توانید بگویید چرا؟؟ چون براستی اسلام به هیچ طریقی نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد و آنقدر فقه اسلامی سرشار از وحشی گری ها و خون ریزی هاست که هیچ انسان شریفی نمی تواند از آن دفاع کند و هنگامی که از سپر خشونت و وحشی گری فقهی این دین عبور کنید، خواهید دید که این دین از لحاظ علمی و تاریخی هیچ بنیانی نداشته و ندارد و امروز با زور، سرپا نگه داشته شده است. شما احتیاج به دفاع از هیچ عقیده ی دیگری ندارید چون آن ها هیچکدام به اندازه ی اسلام بی بنیان نیستند و حتی آنقدر هم خشن نیستند که برای انسان هایی که تازه با آن آشنا می شوند آنقدر احمقانه و وحشیانه به نظر آید. حتی خود ملایان مسلمان هم به نحوی اسلام هراس هستند زیرا زمانی که می خواهند اسلام را به زنان غربی معرفی کنند از احمقانه ترین کلک ها و دروغ ها برای قبولاندن دروغ هایشان استفاده می کنند. شما هیچ دین و ایدئولوژی را نمی یابید که به اندازه ی اسلام گروه های تروریستی پرورش داده باشد. چگونه می توان دینی را نقد نکرد و به آن نخندید که به سادگی نیمی از جمعیت انسان های دنیا را بی ارزش تلقی می کند و برای من همجنسگرا حکم سنگسار، اعدام، سوزانده شدن یا هر مجازات وحشیانه ای دیگر را صادر می کند.]

اگر او در یک کشور مسلمان و در خانواده مسلمان به دنیا نیامده بود، او نمی بایست از افشای هویت خود در اینترنت بترسد. ترس او از اسلام کاملاً منطقی است و حتی اگر در یک کشور غربی زندگی کند، هنوز هم از اسلام گرایی که او را به عنوان یک زن، همجنسگرا، کافر و مسلمان سابق می شناسند و ممکن است تلاش کنند او را بکشند، می ترسد.

من یک مسلمان سابق پاکستانی هستم که در استرالیا زندگی می‌کنم. من نیز از اسلام می‌ترسم زیرا این دین قتل مرتدین را ترویج می‌کند، بدون توجه به اینکه آن‌ها کجا هستند. در مناظره من در دانشگاه نیو ساوت ولز در سال ۲۰۱۸، سخنگوی حزب التحریر، عثمان بدار، گفت که طبق آموزه‌های اسلامی، مرتدهایی مانند من باید کشته شوند؛ هر کدام از پیروان او ممکن است روزی درب خانه من را بزنند و تلاش کنند که مرا بکشند. حالا من از اسلام می‌ترسم؛ آیا این ترس منطقی است یا غیرمنطقی؟

ترس از اسلام واقعی است و هر فرد عاقل باید از آن و آموزه‌هایش بترسد. اسلام‌فوبیا، از طرف دیگر، یک اصطلاح ساختگی است و هیچ مبنای واقعی ندارد. نامیدن کسی به عنوان اسلام‌فوبیک به سادگی بی‌پایه است. اگر من فقط بگویم که موسیقی R'n'B را به خاطر برخی از اشعار خشونت‌آمیزش دوست ندارم، طبق این منطق، باید R'n'-B-ophobe یا فوبالوفوبیک باشم اگر فقط فوبال را دوست نداشته باشم.

حالا بیایید با جزئیات بیشتری نگاه کنیم به اینکه چرا غیرمسلمانان از اسلام می‌ترسند. همانطور که قبلاً بحث کردیم، قرآن نگرش‌های خشونت‌آمیزی نسبت به غیرمسلمانان دارد. من خوشحال هستم که اعتراف کنم اکثر مسلمانان این آیات خشونت‌آمیز را در زندگی روزمره‌شان دنبال نمی‌کنند؛ با این حال، هنوز تعداد زیادی از مردم وجود دارند که هر کلمه قرآن را به طور دقیق تفسیر می‌کنند، از جمله آیات خشونت‌آمیز.

ما می‌توانیم مسلمانان را به چهار دسته تقسیم کنیم:

****۱. جهادی‌ها**:** این مسلمانان باید بیشتر از همه برای غیرمسلمانان نگران‌کننده باشند، زیرا نه تنها به آیات خشونت‌آمیز قرآن ایمان دارند، بلکه آماده‌اند که بر اساس آن‌ها عمل کنند. نمونه‌های رایج شامل داعش و طالبان [و البته حزب الله، واحد های مختلف سپاه پاسداران جمهوری اسلامی علی‌الخصوص سپاه قدس و بسیجی های پیرو خط روح الله خمینی] هستند.

****۲. اسلام‌گرایان**:** این افراد نیز بنیادگرایان هستند که به هر کلمه قرآن به صورت تحت‌اللفظی ایمان دارند، اما فعالانه در فعالیت‌های لازم برای گسترش اسلام شرکت نمی‌کنند. نمونه‌های رایج شامل لیندا سارسور و حزب التحریر هستند. اگر به آن‌ها فرصت داده شود، در یک چشم برهم زدن، دنیای غیرمسلمانان را تحت کنترل خود در خواهند آورد. آن‌ها معمولاً به داعش و طالبان همدردی دارند.

****۳. بی‌خیال‌ها**:** این مسلمانان، که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند و بیشتر گیج هستند، اطلاعات محدودی از اسلام دارند و معمولاً فقط از جنبه‌های مثبت آن مطلع هستند و از جنبه‌های منفی آن در حدیث‌ها و قرآن بی‌خبرند. آن‌ها از اصول اخلاقی پایه‌ای آگاه هستند، مثلاً مصرف الکل یا خوردن بیکن را ممنوع می‌دانند؛ اما از خشونت‌های پیامبر و زندگی جنسی او آگاهی ندارند. این مسلمانان به‌طور کلی مسلمانان فرهنگی هستند که تنها به دلیل تولد در خانواده‌های مسلمان، مسلمان هستند و تمایل به شرکت در مباحث دینی ندارند. نمونه‌های رایج شامل همسایه‌تان که گاهی به مهمانی می‌رود اما باور دارد که همجنس‌گرایان در نظر الله گناهکار هستند، می‌شود.

****۴. سکولارها**:** بله، در جهان اسلامی سکولارها نیز وجود دارند. این مسلمانان تحصیل کرده و از مشکلات قرآن و زندگی پیامبر آگاه هستند، اما همچنان مسلمان باقی می‌مانند یا به دلیل تمایل به ایجاد تغییر از درون یا به خاطر حفظ امنیت خود. به هر حال، آن‌ها بسیار کم‌جمعیت هستند و به حمایت بیشتری از طرف غربی‌ها نیاز دارند. نمونه‌هایی از این دسته شامل ماجد نواب، پرویز هودبوی و آسمان جهانگیر هستند.

بیشتر جوامع انسانی افرادی در سمت راست و افرادی در سمت چپ دارند، در حالی که اکثریت در مرکز نشسته‌اند. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات در جهان اسلامی این است که تعادل بین راست افراطی و چپ افراطی بسیار نامتعادل است. نه تنها تعداد افراد در سمت راست افراطی بیشتر است، بلکه آن‌ها نیز خشونت‌آمیز هستند، در حالی که چپ افراطی مسلمانان نه تنها کوچک‌تر است بلکه معمولاً متفکرانی بدون قدرت عمل هستند.

بیایید نگاهی به برخی از آمارها بیندازیم که ناآگاهی از اسلام در جهان اسلامی را به وضوح نشان می‌دهند. طبق مرکز تحقیقاتی پیو (نظرخواهی انجام شده در سال ۲۰۱۳)، ۸۴ درصد پاکستانی‌ها معتقدند که شریعت باید قانون کشور باشد. با این حال، احزاب اسلامی در

پاکستان معمولاً تنها ۵ تا ۷ درصد از پارلمان را تشکیل می‌دهند. این به خاطر آن است که پاکستانی‌هایی که می‌خواهند شریعت اجرا شود، دیدگاه یوتویپایی خود را از آن دارند. وقتی آن‌ها می‌بینند که احزاب اسلامی شریعت را توضیح می‌دهند، فرار می‌کنند و به آن‌ها رأی نمی‌دهند، که به وضوح ناآگاهی آن‌ها از شریعت را نشان می‌دهد.

حال بیایید نگاهی به آمارهای نظرخواهی پپو در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۵ بیندازیم. نظرخواهی ۲۰۱۳ نشان‌دهنده تمایل/عدم تمایل به شریعت است و نظرخواهی ۲۰۱۵ نشان‌دهنده تمایل/عدم تمایل به داعش است. طبق این نظرخواهی‌ها، ۸۴ درصد از پاکستانی‌ها خواهان قانون شریعت هستند، اما تنها ۵ تا ۷ درصد به مجریان قانون شریعت در پارلمان نمایندگی می‌دهند. علاوه بر این، تنها ۹ درصد از پاکستانی‌ها از داعش حمایت می‌کنند. همان نظرخواهی نشان می‌دهد که ۷۲ درصد از اندونزیایی‌ها خواهان قانون شریعت هستند، در حالی که تنها ۴ درصد از داعش حمایت می‌کنند. ۸۶ درصد از مالزیایی‌ها خواهان قانون شریعت هستند، اما تنها ۱۱ درصد از داعش حمایت می‌کنند. این تناقض بین شریعت و داعش به طور کلی در جوامع مختلف مسلمانان تا حدودی ثابت است.

طبق نظرسنجی پپو در سال ۲۰۱۵، ۲۸ درصد از پاکستانی‌ها دیدگاه منفی نسبت به داعش دارند، ۹ درصد دیدگاه مثبت و ۶۲ درصد نمی‌دانند که آیا داعش نماینده واقعی اسلام است یا نه. پاکستان کمترین تأثیر را از داعش دارد، بنابراین اکثریت نگران آن نیستند و بیشتر نگران طالبان، که نسخه‌ای کمتر افراطی از داعش است، هستند. طبق نظرسنجی دیگری از پپو، ۷۲ درصد از پاکستانی‌ها دیدگاه منفی نسبت به طالبان دارند و تنها ۶ درصد به آن‌ها نگاه مثبت دارند. این ۷۲ درصد قطعاً نمی‌خواهند که طالبان کشورشان را اداره کنند؛ آن‌ها به وضوح از رابطه واقعی بین طالبان و قانون شریعت (که ۸۴ درصد کشور از آن حمایت می‌کنند) بی‌خبرند. طالبان در واقع به طور قابل توجهی کمتر از اسلام محمدی خشونت‌آمیز هستند زیرا آن‌ها همیشه زناکاران را سنگسار نمی‌کنند؛ آن‌ها فقط به سر آن‌ها شلیک می‌کنند. بر خلاف محمد، آن‌ها برده‌ها یا برده‌های جنسی نمی‌گیرند، با این حال پاکستانی‌ها طالبان را بد می‌دانند، در حالی که محمد بزرگ‌ترین مردی است که تا به حال زندگی کرده است. داعش نماینده واقعی‌تری از قانون شریعت است. داعش دقیقاً همان کاری را انجام می‌دهد که محمد ۱۴۰۰ سال پیش انجام می‌داد؛ آن‌ها به شهرهای همسایه حمله می‌کنند و به طور فعال به مبارزه برای ایجاد یک دولت اسلامی واقعی ادامه می‌دهند. آن‌ها مخالفان خود را سر می‌برند، زناکاران و همجنس‌گرایان را می‌کشند، برده‌های جنسی می‌گیرند و غیره.

اگر شما به شریعت در کشور خود نیاز دارید، باید دولتی شبیه داعش داشته باشید، اما آن‌ها نمی‌خواهند داعش را داشته باشند. تمام نمونه‌های ذکر شده به وضوح نشان می‌دهند که بیشتر مسلمانان یا از اسلام بی‌اطلاع هستند یا به طور کامل قادر به ترسیم تصویر واقعی شریعت در دنیای واقعی نیستند. به همین دلیل است که درصد قابل توجهی از این مسلمانان خواهان قانون شریعت هستند، اما وقتی نوبت به داشتن دولتی که آن را اجرا کند، می‌رسد، از آن فرار می‌کنند. این مثال‌ها همچنین نشان‌دهنده این است که بیشتر مسلمانان در واقع بی‌خیال هستند؛ به آن‌ها گفته شده است که شریعت خوب است، بنابراین به طور ساده لوحانه به آن ایمان دارند، اما وقتی نمونه واقعی شریعت به آن‌ها نشان داده می‌شود، آن را نمی‌خواهند.

اگرچه اسلام‌هراسی یک اصطلاح جعلی است، اما ممکن است مسلمان‌هراسی واقعیت داشته باشد. ممکن است با این بیانیه با هم‌فکران آتئیست خود دچار مشکل شوم، اما اگر به دقت نگاه کنید، این ادعا منطقی است. همانطور که در دو مثال بالا مشاهده کردیم، می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر مسلمانان به ایدئولوژی خود پایبند نیستند، و آن‌ها را به مسلمانان بد ولی انسان‌های خوب تبدیل می‌کند. شما می‌توانید به طور منطقی از اسلام بترسید، اما نباید از همه مسلمانان بترسید. اسلام یک ایدئولوژی است که توسط محمد به ما داده شده است، بنابراین می‌تواند به راحتی پذیرفته یا رد شود. مسلمانان گروهی از مردم هستند که به نسخه‌های مختلف اسلام اعتقاد دارند و به طور طبیعی پیچیده هستند؛ نمی‌توانیم یک گروه از مردم را تعمیم دهیم. ترس از جهادی‌ها و اسلام‌گرایان کاملاً منطقی است، اما چگونه می‌توانیم مسلمانان بی‌خیال را به همین صورت ببینیم؟ این مسلمانان بی‌خیال به موسیقی، ادبیات، هنر، ورزش و سایر بخش‌های جامعه انسانی کمک می‌کنند، بنابراین چگونه می‌توانیم از آن‌ها بترسیم؟

من بر این باورم که کسانی که اسلام را به صورت واقعی آن اتخاذ می‌کنند باید به دقت نظارت شوند و دموکراسی‌های غربی باید از ورود آن‌ها به کشورهاشان جلوگیری کنند. در عین حال، باید مهاجرت برای همه مسلمانان ممنوع نشود. دوستان و خانواده مسلمان من مثال‌های خوبی برای حمایت از این ادعا هستند. خواهرم در دسته مسلمانان بی‌خیال قرار دارد که به استرالیا مهاجرت کرده است. او افزودنی با ارزش به جامعه استرالیا است زیرا شغل خوبی دارد، مالیات می‌پردازد و به قوانین استرالیا احترام می‌گذارد. من دوستان زیادی

دارم که مسلمانان بی‌خیال هستند و آن‌ها بخش ارزشمندی از استرالیا هستند. اگر ما از روش‌های پائولین هانسون یا ترامپ پیروی می‌کردیم، هرگز این مسلمانان را در اینجا نداشتیم.

پس چرا باید دنیای غیرمسلمان، به ویژه غرب، نگران مسلمانان باشد؟ غربی‌های اروپا به وضوح در حال حاضر با یک معضل بزرگ روبرو هستند و به نظر می‌رسد که در مورد مهاجرت مسلمانان راه خود را گم کرده‌اند. مشکل آن‌ها این است که نمی‌دانند کجا باید خط قرمز بکشند. مطمئناً از مشکلاتی که آلمان و سوئد بعد از ورود گسترده پناهندگان مسلمان از سوریه، افغانستان و عراق با آن‌ها روبرو شده‌اند، آگاه هستند، اما سؤال بزرگ‌تر این است که چه باید کرد. راست‌گرایان پیشنهاد می‌کنند که تمام مهاجرت مسلمانان، چه قانونی و چه غیرقانونی، ممنوع شود، اما از طرف دیگر، چپ‌گرایان می‌گویند نمی‌توانیم درها را بر روی کسانی که به دنبال کمک ما هستند، ببندیم.

به طور کلی، من در سمت چپ هستم؛ با این حال، من نیز آماده نیستم که چشمم را به روی همه چیزهایی که با آن همراه است، ببندم. شما نمی‌توانید خطر مهاجرت مسلمانان به غرب را بدون برخی هزینه‌ها نادیده بگیرید. بله، ما آگاهییم که بیشتر مسلمانان پیرو اسلام واقعی محمد نیستند و واقعاً نمی‌دانند شریعت چیست، اما این بدان معنا نیست که هر پناهنده مسلمان وارد شده به غرب بی‌خیال یا ناآگاه است. از میان مهاجرانی که در سال ۲۰۱۵ به اروپا رسیدند، ۵۸ درصد مردان بالغ بالای ۱۸ سال، ۱۷ درصد زنان بالغ بالای ۱۸ سال و ۲۵ درصد کودکان بودند. نگرانی‌هایی وجود دارد که تعداد زیادی اسلام‌گرا یا حتی جهادی تحت پوشش پناهندگان به اروپا وارد شده‌اند. هیچ شکی وجود ندارد که جرم‌ها در مناطقی که این پناهندگان مستقر شده‌اند، به ویژه در شهر مالمو در سوئد و در آلمان، افزایش یافته است.

طبق آمار دفتر پلیس جنایی فدرال، در سال ۲۰۱۳، مهاجران ۵۹۹ جرم جنسی مرتکب شدند که به طور متوسط دو مورد در روز بود. در سال ۲۰۱۴، مهاجران ۹۴۹ جرم جنسی مرتکب شدند که حدود سه مورد در روز بود. در سال ۲۰۱۵، مهاجران ۱۶۸۳ جرم جنسی مرتکب شدند که حدود پنج مورد در روز بود. در سه‌ماهه اول سال ۲۰۱۶، مهاجران ۲۷۹۰ جرم جنسی مرتکب شدند که حدود ده مورد در روز بود. در واقع، تعداد واقعی جرایم جنسی مربوط به مهاجران در آلمان حداقل دو یا سه برابر بیشتر از آمار رسمی است؛ برای مثال، فقط ۱۰ درصد از جرایم جنسی ارتكابی در آلمان در آمار رسمی ظاهر می‌شود، طبق گفته آندره شولتز، رئیس انجمن پلیس جنایی.

(Bund Deutscher Kriminalbeamter/BDK)

طبق گزارش شورای ملی پیشگیری از جرم سوئد (BRÅ)، ۷۷ درصد از تجاوزهای جنسی که در سوئد در سال ۲۰۱۰ رخ داده است، توسط افرادی از کشورهای اسلامی انجام شده است. این مسلمانان تنها ۲ درصد از جمعیت سوئد را تشکیل می‌دهند. اجازه دهید این موضوع را در نظر بگیرید؛ ۷۷ درصد از جرم (تجاوز) توسط مسلمانانی انجام شده که تنها ۲ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهند. به وضوح مشکلی در ذهن این ۲ درصد وجود دارد.

اکثر متهمان این تجاوزات دلایل مختلفی را برای توجیه رفتارشان ارائه می‌دهند و ارتباط دادن این رفتار پناهندگان مسلمان با دینشان به طور قطع منصفانه نیست؛ با این حال، چرا باید غرب امنیت شهروندان خود را به خطر بیندازد؟ تصویر در هیچ جای دیگری از اروپا نیز خوشایند نیست. بیایید نگاهی به جمعیت زندانیان در سراسر اروپا بیندازیم.

یک مسلمان از پاکستان، محمد آصف، تجاوز جنسی خود به یک زن آلمانی را با این دلیل توجیه کرد که «به عنوان یک پناهنده، پیدا کردن دوست دختر سخت است.» واضح است که این فرد تجاوز جنسی خود را با گفتن اینکه محمد برده‌های جنسی داشت، توجیه نکرده است، بنابراین به وضوح توجیه او بر اساس دینش نبوده است. در واقع، تجاوز در جامعه پاکستانی به عنوان عملی بسیار غیراسلامی در نظر گرفته می‌شود. همچنین درست است که برخی از مرتکبان این تجاوزات جنسی اعمال خود را بر اساس دلایل مذهبی توجیه کرده‌اند، با دلایلی مانند «یک زن که به طور مناسب پوشیده نیست، خود را برای آن آماده کرده است.» این دیدگاه معمولاً با آیه زیر توجیه می‌شود:

«ای پیامبر، به زنان و دختران و زنان مؤمنان بگو که بخشی از پوشاک خود را بر روی خود بیفکنند. این مناسب‌تر است که شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. و خداوند همیشه آموزنده و مهربان است.» (۳۳:۵۹)

این آیه اساساً به زنان مؤمن می‌گوید که خود را بپوشانند تا به اشتباه به عنوان زنان غیرمؤمن شناخته نشوند و در نتیجه مورد آزار و اذیت قرار نگیرند. همچنین می‌توان آن را به گونه‌ای تفسیر کرد که می‌گوید، چه ایمان داشته باشید و چه نداشته باشید، اگر پوشیده نباشید، ممکن است مورد آزار قرار بگیرید.

چپ‌گرایان و توجیه‌کنندگان مسلمان می‌توانند این واقعیت را به هر نحوی که بخواهند تحریف کنند، اما رابطه بین پناهندگان مسلمان و تمایل آنها به تجاوز به زنان غربی نمی‌تواند نادیده گرفته شود. هر دلیلی که ممکن است وجود داشته باشد، واقعیت این است که تجاوز یک مشکل در جمعیت مسلمانان ورودی است. زمان آن فرا رسیده است که اروپا غربی شروع به شناسایی این مشکل کند و از پذیرش هر مرد مسلمان که به عنوان پناهنده ظاهر می‌شود، خودداری کند. جرایم مردان مسلمان محدود به تجاوز نیست. بیایید نگاهی به جمعیت کلی زندانیان در برخی از کشورهای اروپایی بیندازیم.

Country	Prison Percentage	Population Percentage
Belgium ¹¹⁹	35%	5.2%
United Kingdom ¹²⁰	14.4%	4.4%
Denmark ¹²¹	20%	0.5%
France ¹²²	60%	5.6%

همان‌طور که در ابتدای این فصل اشاره کردم، اسلام‌هراسی یک اصطلاح جعلی است؛ با این حال، نباید به مسلمان‌هراسی دچار شویم. اکثر مسلمانان بنیادگرا نیستند و باید بر اساس مهارت‌هایشان بتوانند به کشورهای غربی مهاجرت کنند. مهاجرت مهارتی باید همچنان باز باشد؛ اما پذیرش پناهندگان باید به دقت نظارت شود زیرا ما نمی‌دانیم چند بنیادگرا در حال حاضر به عنوان پناهنده ظاهر شده‌اند.

بنابراین، دفعه بعدی که کسی شما را اسلام‌هراس نامید، می‌توانید به سادگی با گفتن، «این ایدئولوژی خشونت را علیه همجنس‌گرایان، مرتدین و زنان ترویج می‌دهد. به همین دلیل من آن را نقد می‌کنم. این باعث می‌شود من از اسلام بترسم، نه اینکه اسلام‌هراس باشم. با این حال، من مسلمان‌هراس نیستم زیرا مشکلی با ورود مسلمانان غیرمتعصب به کشورمان ندارم.» آنها را خاموش کنید.

وقتی مسلمانان به غرب می‌آیند، می‌بینند که کاملاً مشکلی با همجنس‌گرایی، حقوق برابر زنان، یا آزادی مذهبی وجود ندارد، بنابراین شاهد ظهور صداهای جدیدی از این افراد هستیم. وقتی این افراد (همجنس‌گرایان، مرتدین، یا زنان) صدای خود را بلند می‌کنند، به طور علنی با تأسیسات اسلامی در این کشورهای غربی درگیر می‌شوند. برخی از افرادی که فکر می‌کردیم در جناح چپ هستند، مانند سم هریس یا داگلاس موری، برای این اقلیت بلندگو درون اقلیت مسلمان ایستاده‌اند، اما توسط «چپ افراطی» رد شده و حتی به عنوان نژادپرست یا اسلام‌هراس نامیده شده‌اند. هر کسی که به داگلاس موری یا سم هریس گوش دهد، به وضوح می‌بیند که این افراد نژادپرست نیستند؛ آنها فقط آمارهای تأیید شده درباره جمعیت مسلمانان را برای حمایت از اقلیت بلندگو ارائه می‌دهند، با این حال چپ‌گرایان به حمله به آنها ادامه می‌دهند. من در واقع به این اقلیت درون اقلیت تعلق دارم. من یک مرتد هستم و نمی‌توانم به برخی از حومه‌ها با جمعیت بالای مسلمانان بروم به دلیل ترس از خشونت جسمی. «امام صلح» استرالیای خود، امام توحیدی، که منتقد صریح اسلام بنیادگراست و سعی در مدرن‌سازی اسلام دارد، به طور عمومی در مقابل تیم خبری Channel 7 در حومه‌های سیدنی به او آب دهان انداخته و مورد سوءاستفاده قرار گرفت. این یک امام است که هنوز حداقل یک مسلمان است؛ تصور کنید چه بر سر یک مرتد علنی سابق مسلمان می‌آید؟ به جای حمایت از چپ، زمانی که ما اسلام را نقد می‌کنیم، تنها نظراتی مانند «اسلام‌هراس» یا اتهامات به تعصبی بودن

از چپ افراطی دریافت می‌کنیم. اگر اقلیتی عمداً به گروه کوچکتری از اقلیت‌ها تعصب داشته باشد، چپ‌گرایان باید در کنار کدام طرف باشند؟ بن افلک نمونه واضحی از این بی‌خبری است؛ زمانی که سم هریس حقایقی درباره همجنس‌گرایی و زن‌ستیزی در جوامع مسلمان بیان کرد، به جای حمایت از همجنس‌گرایان جهان اسلامی، بن افلک به سم هریس حمله کرد و او را اسلام‌هراس نامید. او حتی تلاش نکرد که استدلال را رد کند؛ او فقط به نام‌گذاری متوسل شد.

وقتی به غیرمسلمانان می‌رسد، چپ‌گرایان با همجنس‌گرایان یا افرادی که از آزار مذهبی، نژادپرستی و غیره می‌گریزند، همراه هستند، اما به محض اینکه این صداها از جامعه مسلمانان می‌آید، حمایت خود را پس می‌کشند. چپ‌گرایان به وضوح راه خود را گم کرده‌اند؛ ماجد نواز آنها را «چپ‌گرایان ارتجاعی» می‌نامد به دلیل موقعیت متناقضشان در مورد اقلیت‌ها. یکی از بدترین عوارض این شکست، افزایش سیاست‌های راست‌گرا در غرب است. ده سال پیش، هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که جمعیت ایالات متحده از رئیس‌جمهوری مانند دونالد ترامپ حمایت کند. ترامپ دروغ گفته، به کهنه‌سربازان و اقلیت‌ها توهین کرده و نظرات زن‌ستیزانه داشته است، اما مردم از سیاست‌های «بله‌گویی» چپ‌ها به شدت خسته شده‌اند که فردی مانند ترامپ را به دفتر ریاست جمهوری آورده‌اند.

ترامپ تنها مثال افزایش سیاست‌های راست‌گرا نیست؛ همچنین پولین هنسون در استرالیا، گرت ویلدرز در هلند، حزب آلترناتیو برای آلمان در آلمان (که فقط ۵ ساله است)، دموکرات‌های سوئد در سوئد و غیره وجود دارند. بعد از فرانسه، آلمان و سوئد کشورهایی هستند که بیشتر تحت تأثیر جمعیت مسلمان در حال افزایش قرار دارند، به همین دلیل تغییر ناگهانی در ساختار رأی‌دهندگان آنها رخ داده است. برای من غیرقابل درک است که چرا فرانسوی‌ها بیدار نمی‌شوند و به این نابودی قریب‌الوقوع توجه نمی‌کنند. بریتانیا نیز به تدریج شاهد ظهور برخی احزاب ملی‌گرای راست‌گرا مانند بریتانیا اول است و اگرچه هنوز وضعیت موجود را تحت تأثیر قرار نداده است، تعجب نمی‌کنم اگر آنها در چند سال آینده تبدیل به نیروی عمده‌ای شوند.

واضح است که من حامی احزاب سیاسی یا رهبران ذکر شده نیستم، اما تنها راه توقف افزایش راست‌گرایی این است که چپ‌گرایان بیدار شوند.

فصل نهم

چگونه با يك امام مسلمان مناظره كنيم؟؟

در بحث با یک مسلمان، می‌توانید ببینید که دفاع از باورهایشان بر اساس سه نوع ادعا صورت می‌گیرد:

۱. ادعاهای بدون دلیل (یعنی معجزات)

۲. ادعاهایی که دلیلی دارند، اما می‌توان بحث کرد که آیا این دلایل خوب هستند یا نه (یعنی قطع دست دزدان، سر بریدن مجرمان و غیره)

۳. ادعاهایی که ممکن است منطقی به نظر برسند؛ با این حال، به طور کامل غیرقابل اثبات هستند، مانند ادعای «خدا»

۱. ادعاهای بدون دلیل

این ضعیف‌ترین دفاعی است که مدافعان مذهبی استفاده می‌کنند و برای یک آتئیست راحت است که به آن حمله کند و برای مدافع بسیار دشوار است که از آن دفاع کند. همه ادیان با نوعی داستان معجزه‌آسا همراه هستند؛ مثلاً محمد بر روی اسب پرواز کرد یا قیامت مسیح. ما می‌دانیم که این به دلیل قوانین فیزیک ممکن نیست. می‌دانیم که اسب‌ها نمی‌توانند با ساختار آناتومیک‌شان پرواز کنند. می‌دانیم که بعد از مرگ نمی‌توان دوباره زنده شد. این بهترین ابزار شما به عنوان یک مباحثه‌کننده ملحد است در برابر مؤمنان غیرمنطقی. بیشتر انسان‌ها معمولاً منطقی هستند اما می‌توانند آن را خاموش کنند. به عنوان مثال، زمانی که یک مؤمن نمک تمام می‌کند، انتظار ندارد که به طور جادویی از هوا بیفتد تا بتواند وعده غذایی بعدی خود را تهیه کند، اما وقتی به اعتقاد به پرواز محمد بر روی اسب بال‌دار می‌رسد، توانایی خاموش کردن «دکمه منطق» خود را دارند. زمانی که به این مسئله پرداخته می‌شود، احتمالاً احساس شرم شدید خواهند کرد یا از موضوع دوری خواهند کرد. به هر حال، ممکن است نتوانید نظر شخصی را که با او بحث می‌کنید تغییر دهید؛ اما ممکن است شنوندگان بحث شما شروع به تفکر علیه ادعاهای غیرمنطقی کنند.

زمانی که شما از داستان‌های افسانه‌ای و غیرمنطقی دین دست بکشید، احتمالاً یک اثر برفروبی به سمت عقل‌گرایی و آتئیسم را آغاز خواهید کرد.

۲. ادعاهایی با برخی دلایل

مدافعان مذهبی گاهی از استدلال در بحث‌های خود استفاده می‌کنند، اما می‌توانیم علیه این ادعاها بحث کنیم. این کمی پیچیده‌تر است و بسته به دانش شما در این زمینه ممکن است به هر سمتی برود. به عنوان مثال، مسلمانان به طور معمول تلاش می‌کنند تا قطع دست دزدان را توجیه کنند زیرا احتمالاً میزان سرقت را کاهش می‌دهد. در نهایت، ما همه می‌خواهیم که جرم در جامعه‌مان کاهش یابد، درست است؟ یا آنها به توجیه سنگسار زناکاران می‌پردازند زیرا از بی‌وفایی زوجها جلوگیری می‌کند؛ در نهایت، ما همه می‌خواهیم که شریک‌های جنسی منحصر به فرد داشته باشیم، درست است؟

تکنیک UME

هنگام بحث با مدافعان مسلمان درباره موضوعات اخلاقی - مانند خشونت، زن‌ستیزی، یا برخورد با همجنس‌گرایان و غیره - مسلمانان از تکنیک ساده‌ای که من آن را «تکنیک UME» می‌نامم، استفاده می‌کنند تا ادعا کنند که طرف مقابل ناآگاه یا دچار سوء تفاهم شده است و هنگامی که همه چیز شکست می‌خورد، از موضوع دوری می‌کنند.

با توجه به تکنیک‌های اساسی که مسلمانان استفاده می‌کنند، درک نحوه مقابله با استدلال‌های آنها می‌تواند به شما کمک کند تا در بحث با یک مدافع مسلمان پیروز شوید. یکی از شگفت‌انگیزترین چیزهایی که هنگام بحث با یک مدافع مسلمان یاد خواهید گرفت این است که استدلال‌های آنها مربوط به قرن‌های گذشته هستند و قرن‌هاست که رد شده‌اند. وقتی که وارد جزئیات شوید، خواهید دید آنها بسیار تکراری، غلط و تصادفی هستند.

هنگام بحث با یک مدافع مسلمان، متوجه خواهید شد که آنها از تکنیک‌های زیر استفاده می‌کنند:

آنها شما را به ناآگاهی از موضوع متهم می‌کنند؛ مثلاً شما قرآن را نخوانده‌اید.

۲. ادعاهای نادرست در زمینه‌سازی

مدافعان مذهبی گاهی ادعا می‌کنند که شما زمینه‌سازی را اشتباه فهمیده‌اید یا اینکه متن را از زمینه‌اش خارج کرده‌اید. این تکنیک به این معناست که آنها تلاش می‌کنند تا نشان دهند که شما مفهوم اصلی یا شرایط خاص متن را در نظر نگرفته‌اید.

۳. انحراف از موضوع

زمانی که دو ادعای قبلی شکست می‌خورد، مدافعان مذهبی معمولاً به مرحله سوم می‌رسند و تلاش می‌کنند بحث را به موضوع دیگری منحرف کنند یا از نقطه اصلی دور شوند. این مرحله ممکن است به نظر ضدانگیز بیافتد چرا که با عقاید خودشان مغایرت دارد.

برای پیروزی در این مرحله، باید تناقض‌ها در دیدگاه‌های مطرح شده را ثابت کنید. به عنوان مثال، اگر ادعا کنید که قرآن از خشونت حمایت می‌کند، به احتمال زیاد با این ادعا مواجه خواهید شد که شما قرآن را نخوانده‌اید و از موضوع ناآگاهید. در اینجا، لازم است با مثال‌هایی به این ادعا پاسخ دهید.

مثال: آیه‌ای در مورد خشونت

اگر شما به آیه‌ای اشاره کنید که به نظر می‌رسد خشونت را تأیید می‌کند، مانند آیه ۲۹ از سوره توبه:

"جنگ کنید با کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌دانند و دین حق را از اهل کتاب نمی‌پذیرند، تا وقتی که با ذلت به پرداخت جزیه رضایت دهند."

در پاسخ ممکن است بگویند که شما قرآن را اشتباه فهمیده‌اید و بیشتر آیات در شرایط خاص نازل شده‌اند، مثلاً زمانی که غیرمسلمان‌ها مسلمان‌ها را تحریک به جنگ کرده‌اند یا برای دفاع از خود لازم بوده است.

تفسیر ابن کثیر درباره این آیه بیان می‌کند که این آیه دستوری از سوی خداوند برای جنگ با «اهل کتاب» پس از پیروزی بر بت‌پرستان بوده است. به عبارت دیگر، این دستور برای حمله و نه دفاع بوده است. او توضیح می‌دهد که این آیه برای جنگ با یهودیان و مسیحیان در نظر گرفته شده است، که در سال نهم هجرت نازل شده و هیچ دفاعی در آن وجود ندارد.

[باید دقت داشت که بسیاری از آن‌ها به عوامل روانشناختی دست می‌برند تا شما را مرعوب خود کنند و تا جای ممکن از رو به رو شدن با استدلال‌های شما دوری می‌کنند.]

نکته پایانی

در هنگام بحث با مدافعان مسلمان، مهم است که به دقت به تکنیک‌ها و استدلال‌های آنها پاسخ دهید. در مرحله اول، به ادعاهای غیرمنطقی حمله کنید؛ در مرحله دوم، با مثال‌های مشخص و معتبر از قرآن و تفسیرهای معتبر، پاسخ دهید و در مرحله سوم، اگر آنها از موضوع منحرف شوند، باید تناقض‌های داخلی را به چالش بکشید و به طور مستمر روی موضوع اصلی تمرکز کنید.

پس از اینکه نشان دادید قرآن را خوانده‌اید و مفهوم آن را درست فهمیده‌اید، ممکن است بحث از نقطه اصلی منحرف شود یا با ذکر آیه‌ای متناقض یا ارائه نقطه‌ای دیگر تلاش کنند تا ادعای شما را رد کنند. به عنوان مثال، ممکن است این آیه به شما ارائه شود:

«در پذیرش دین هیچ اجباری نیست» (2:256)

در اینجا، مسلمانان واقعاً سعی دارند نقطه را تغییر دهند. حتی اگر این آیه را به تنهایی بخوانیم و توضیحات آن را نادیده بگیریم، دو معنی می‌توان از آن استخراج کرد:

- غیرمسلمانان را مجبور به تبدیل به اسلام نکنید.

- اجازه دهید مردم هر چیزی را که می‌خواهند باور کنند.

بله، این آیه می‌گوید که غیرمسلمانان را نباید به اجبار به اسلام تبدیل کرد، اما چیزی در مورد جنگیدن با آن‌ها نمی‌گوید. همچنین می‌توان نتیجه گرفت که مردم آزادند هر چیزی را که می‌خواهند باور کنند. تنها زمانی که قدرت دارید که غیرمسلمانان را به اسلام مجبور کنید، زمانی است که آن‌ها را فتح کرده‌اید. شما می‌توانید سرزمین‌های غیرمسلمانان را فتح کنید و آن‌ها را مجبور به تبدیل به اسلام نکنید. این آیه به سختی آیه‌ای صلح‌آمیز است. شما می‌توانید با یکی از این نتیجه‌گیری‌ها پیش بروید، اما این آیه چیزی در مورد نحوه انتخاب شما برای اجازه دادن یا ندادن به دیگران برای باور کردن دین‌های مختلف نمی‌گوید. به وضوح، شما تنها زمانی این انتخاب را دارید که بر آن‌ها قدرت داشته باشید. بنابراین این آیه به هیچ وجه با آیه اصلی که ذکر کردیم متناقض نیست و تلاش ضعیفی برای گمراه کردن عمدی مردم است. حتی اگر ما آن را به همان روشی که مسلمانان می‌خواهند بپذیریم، یعنی فقط غیرمسلمانان را رها کنید، باز هم تناقضی واضح با آیه اول وجود دارد.

[هنگام رو به رو شدن با استدلال قرآن گفته است هیچ اجباری در دین نیست، شما باید باقی آیه را برایشان بخوانید که می‌گوید: قَدْ

تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ]

به نظر من، تنها معنای قابل استنباط از این آیه این است که غیرمسلمانان (فقط اهل کتاب) را به زور مسلمان نکنید (تا زمانی که جزیه را پرداخت کنند) پس از اینکه آن‌ها را فتح کردید. هرگاه که در مورد «خشونت در اسلام» با مسلمانان بحث می‌کنید، ضروری است که تفاوت بین آیات مکه و مدینه را نشان دهید. همانطور که قبلاً توضیح داده شد، آیات مکه تنها صبر و عدم خشونت فیزیکی را تشویق

می‌کنند، اما وقتی به مدینه می‌روید، ذهنیت جنگی آشکار می‌شود. همانطور که در مورد نسخ آیات توضیح داده شد، آیات مدینه بعداً نازل شدند، بنابراین آیات خشونت‌آمیز مدینه بر آیات کمتر خشونت‌آمیز مکه تقدم دارند.

حالا که به بررسی خشونت پرداختیم، بیایید به زن‌ستیزی بپردازیم که در قرآن به وضوح تحقیر زنان را نشان می‌دهد. وقتی بگویید اسلام زن‌ستیزی را ترویج می‌کند، به شما متهم می‌شوند که در مورد اسلام بی‌سواد هستید و قرآن را نخوانده‌اید، بنابراین می‌توانید این آیه را نقل کنید:

«مردان قیم زن‌اند به خاطر آنچه الله از یک بر دیگری داده و آنچه از مال خود خرج می‌کنند. پس زنان شایسته، مطیع و نگهدارند در غیاب شوهر آنچه را که الله از آن‌ها خواسته است، ولی زنانی که از آن‌ها بیم دارید، ابتدا موعظه کنید؛ سپس اگر ادامه دادند، در بستر آن‌ها را ترک کنید و در نهایت به آن‌ها بزنید. ولی اگر اطاعت کردند، دیگر بر آن‌ها راهی جویید» (4:34)

این یکی از بزرگ‌ترین ابزارهایی است که یک غیرمسلمان می‌تواند در هنگام بحث با مدافعان مسلمان داشته باشد. این آیه به وضوح به مردان مسلمان می‌گوید که همسران خود را بزنند، هرچند به عنوان «آخرین راه‌حل»، اگر از آن‌ها اطاعت نکنند. بعد از نقل این آیه، به شما گفته خواهد شد که ممکن است متن را نادرست فهمیده باشید، که می‌توانید پاسخ دهید که در هیچ متنی نباید زدن زن‌ها توجیه شود. این می‌تواند باعث واکنش از طرف مسلمان شود و ممکن است سوالاتی مانند:

«اگر متوجه شوید که همسران رابطه نامشروع داشته است، چه؟»

«اگر متوجه شوید که خواهرتان با کسی خارج از ازدواج خوابیده است، چه؟»

گرچه مسلمانان در غرب ممکن است از مطرح کردن این سوالات شرمند باشند، اما یک عالم مسلمان که در کشور اسلامی زندگی می‌کند احتمالاً این سوالات را مطرح خواهد کرد. می‌توانید همان پاسخ را که برای ادعای زمینه داده‌اید، ارائه دهید: «تحت هیچ شرایطی نباید زنی زده شود!» علاوه بر این، اگر زنا باشد، الله قبلاً گفته است که چه باید کرد، یعنی سنگسار (اگر آن‌ها متاهل بودند) یا شلاق زدن (اگر متاهل نبودند)، پس این زدن برای مسائل دیگر، مانند نافرمانی است.

شاید فکر کنید که این باید پایان بحث باشد، اما مسلمانان هرگز از مرحله سوم دفاع خود از اسلام کوتاه نمی‌آیند. آن‌ها همچنان سعی خواهند کرد شما را از نقطه اصلی منحرف کنند، با استفاده از احادیثی مانند حدیث زیر:

مردی نزد پیامبر آمد و گفت: «ای پیامبر خدا! کدام یک از مردم بیشتر شایسته‌ی نیکی و همراهی من است؟» پیامبر گفت: «مادرت.» مرد گفت: «پس از او چه کسی؟» پیامبر گفت: «مادرت.» مرد دوباره پرسید: «پس از او چه کسی؟» پیامبر گفت: «مادرت.» مرد باز پرسید: «پس از او چه کسی؟» پیامبر گفت: «پدرت.» (بخاری، مسلم)

این حدیث تنها می‌گوید که مقام مادر سه برابر بالاتر از مقام پدر است - که دوباره، تلاشی بد برای تغییر نقطه اصلی است. آن‌ها ممکن است از برخی احادیث دیگر یا آیات قرآن استفاده کنند و ادعا کنند که زنان حقوق ویژه‌ای در اسلام دارند که در مسیحیت یا یهودیت ندارند. آن‌ها خواهند گفت: «اگر اسلام این قدر بد است، پس چگونه پیامبر ما چنین اهمیتی به زنان داده است؟»

اولاً، دادن حقوق بیشتر به مادر هیچ ارتباطی با اجازه دادن به شوهر برای زدن همسرش ندارد. ثانیاً، حتی اگر ادعا کنیم که اسلام حقوق بیشتری به زنان نسبت به مسیحیت یا یهودیت می‌دهد، این هنوز کافی نیست، زیرا جامعه مدرن قطعاً توانسته حقوق بیشتری به زنان بدهد تا هر یک از این ادیان. اگر انسان‌های فانی توانسته‌اند جامعه‌ای بسازند که زنان حقوق بیشتری نسبت به اسلام یا مسیحیت دارند، پس چرا الله، خالق همه چیز، نتوانسته است؟

ادعاهای غیرقابل ابطال

حالا که به بررسی ادعاهای بدون دلیل و ادعاهای با دلایل جزئی پرداختیم، تنها چیزی که باقی می ماند، «ادعاهای غیرقابل ابطال» است. ادعاهای غیرقابل ابطال ادعاهایی هستند که تحت هیچ شرایطی نمی توان آن ها را رد کرد. به عنوان مثال، اگر بگویم ما در داخل یک برنامه کامپیوتری پیشرفته ی بیگانگان زندگی می کنیم و این برنامه نویس ما را با تمام خاطرات در مغزمان در چند ثانیه پیش ایجاد کرده است، فرقی نمی کند که چه دلیل مخالفی ارائه دهید، هرگز نمی توانید ادعای اصلی من را باطل کنید. قطعاً من اولین کسی نیستم که این را می گویم و ویدیوهای مختلفی در اینترنت وجود دارد که نشان می دهد چگونه افراد سعی در رد آن دارند، اما هرگز نمی توان آن را باطل کرد.

از طرف دیگر، در علم، تنها نظریاتی مورد احترام قرار می گیرند که قابل ابطال باشند - به عنوان مثال، نظریه تکامل، که می تواند با یافتن یک فسیل در مکان اشتباهی در زمان شناسی زمین به راحتی باطل شود. اگر می توانستید یک فسیل میمون را در عصر دایناسورها پیدا کنید، نظریه تکامل را مختل می کردید و ادعای تکامل را باطل می کردید. اما تاکنون هیچ کس نتوانسته است این کار را انجام دهد. چه در مورد دایناسورها، خزندگان، یا پستانداران، ما تغییرات تدریجی در درون گونه ها را مشاهده می کنیم و این تغییرات با گذشت زمان آنقدر بزرگ می شود که ما به یک گونه جدید می رسیم. اگر می توانستیم یک فسیل شامپانزه یا هر گونه بزرگ دیگری را در دوران پالئوسن پیدا کنیم - مثلاً سی میلیون سال پیش - این نظریه تکامل را نابود می کرد. اما در عوض، ما تغییر تدریجی از میمون ها به میمون های بزرگ و سپس به انسان ها را مشاهده می کنیم. ادعای خدا ادعای غیرقابل ابطال است زیرا راهی برای باطل کردن آن وجود ندارد. متأسفانه، صرفاً گفتن اینکه این ادعا غیرقابل ابطال است و بنابراین ادعای معتبری نیست، کافی نیست تا باورمندان به خدا را قانع کند. بیاید به بررسی برخی از تکنیک هایی که افراد مذهبی برای دفاع از خدا استفاده می کنند بپردازیم. [برای مطالعه ی بیشتر به قوری راسل و اژدهای کارل سگان مراجعه کنید.]

تکنیک GOL

وقتی هدف از دین را مورد سؤال قرار می دهید، به شما گفته می شود که زندگی یک آزمون است و هدف خدا این است که موفقیت شما را ببیند. وقتی این ادعا را با استدلال های پایه ای زیر سؤال می برید، با تکنیک زیر مواجه می شوید:

-خدا به شیوه های مرموز عمل می کند. [این حکمت خداست]

-تنها خدا پاسخ آن را می داند.

-نمی توانید از منطق برای یافتن پاسخ استفاده کنید زیرا خدا خارج از خرد انسانی است.

آزمون زندگی هیچ منطقی ندارد زیرا تنها ماهیت روان پریش خدا را نشان می دهد. هرگاه آن را زیر سؤال می بریم، این تشبیه بد معلم - دانش آموز را ارائه می دهند، که به این شکل است:

«همانطور که معلم شما را برای آماده شدن در دنیای واقعی آزمایش می کند، الله نیز شما را در این دنیا برای آماده کردن شما برای دنیای بعدی آزمایش می کند.»

آخرین باری که بررسی کردم، مردم انتخاب دارند که در آزمون موفق شوند یا شکست بخورند، اما یک کودک دو ساله در یک کشور فقیر آفریقایی که از گرسنگی می میرد، چه انتخابی دارد؟ او حتی انتخابی برای زندگی نداشت. او به عمد انسان ها را بر روی زمین قرار می دهد و باعث رنج و درد بی دلیل، مانند مرگ کودکان از گرسنگی و مردم در طوفان ها و زلزله ها و دیگر بلایای طبیعی، می شود، برای نوعی بازی

کیهانی. ما هرگز انتخاب نکردیم که بخشی از این آزمون باشیم و هیچ مدرکی از وجود خدا وجود ندارد (اگر خدا اینقدر مصمم به آزمودن انسان‌های کوچک است، می‌توانست کار بهتری در نمایان ساختن خود انجام دهد).

ادعای خدا پر از تناقضات و اشتباهاتی است که اصلاً منطقی نیستند، بنابراین باید همه ما این را کنار بگذاریم و شروع به زندگی بهتر بدون قاضی خیالی که در آسمان بر روی تخت خود نشسته و همیشه ما را قضاوت می‌کند، کنیم.

استدلال دایره‌ای

وقتی به بحث در مورد صحت اسلام به صورت هستی‌شناختی می‌پردازیم، مسلمانان از استدلال دایره‌ای استفاده می‌کنند. خطای استدلال دایره‌ای زمانی رخ می‌دهد که نتیجه یک استدلال به طور مؤثر همان پیش‌فرض آن استدلال باشد.

به عنوان مثال، بیایید به استدلال آزادی اراده بپردازیم. این استدلال به این شکل است:

«الله به شما آزادی اراده داده است تا از بین خوب و بد یا درست و نادرست انتخاب کنید [پیش‌فرض]؛ بنابراین، شما انتخاب دارید که آنچه را که می‌خواهید انجام دهید [نتیجه].»

برای حمایت از این استدلال، آن‌ها ممکن است به شما آیه‌ای مانند این را بدهند:

«ما نشانه‌های خود را در افق‌ها و درون آن‌ها به آن‌ها نشان خواهیم داد تا برایشان واضح شود که آن حقیقت است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر هر چیزی شاهد است؟» (۴۱:۵۳)

برای رد ادعای آزادی اراده، می‌توانید به آیه‌ای مانند این اشاره کنید:

«الله مهر بر دل‌های آن‌ها و بر شنیدارشان زده و بر بینایی‌شان پرده‌ای است. و برای آن‌ها عذابی بزرگ است.» (۲:۷)

آیه اول می‌گوید که الله به آن‌ها (کافران) نشانه‌هایی از وجود خود را نشان خواهد داد تا آن‌ها شروع به ایمان آوردن کنند.

در آیه دوم، الله می‌گوید که مهم نیست چه مقدار «مدرک» به این کافران داده شود، آن‌ها ایمان نخواهند آورد، زیرا الله مهر نافرمانی بر دل‌های این غیر مؤمنان زده است و گوش‌هایشان را مسدود کرده و چشمانشان را کور کرده است. سوال این است که اگر خدا من را از واقعیت کور کرده و مهر نافرمانی بر دلم زده است، چگونه می‌توانم این «نشانه‌ها» را ببینم؟ این تناقض بزرگ یادآور نقل قول سر فولک گرویل از شعر «مصطفی» است:

«آفریده شده بیمار، به فرمان برای سالم بودن»

آیه دوم با استدلال «خدا به شما آزادی اراده داده است» تناقض دارد، زیرا اگر او عمداً مرا به نافرمانی تبدیل کرده است، چگونه می‌تواند از من انتظار داشته باشد که ایمان بیاورم؟ هر فرد معقولی پذیرفته است که اختلافی وجود دارد، اما مسلمانان همچنان چیزی پیدا خواهند کرد تا از این آیه که خودشان می‌خواهند پیروی کنند، دور بزنند. این جایی است که شما به بن‌بست می‌رسید که ما آن را استدلال دایره‌ای می‌نامیم.

الله به شما آزادی اراده داده است، طبق آیه ۴۱:۵۳.



چگونه می‌توانم باور کنم اگر نمی‌توانم این بلوک را بلند کنم؟

الله اراده آزاد من را مسدود کرده است، طبق آیه ۲:۷.



اما اگر ایمان داشته باشی، می‌توانی این بلوک را بلند کنی.

"چه‌طور-گرایی" [یا همان what about-ism]

این تکنیک دیگری است که نه تنها مدافعان مذهبی، بلکه افرادی که از ارائه دلایل مستند برای پشتیبانی از ادعای خود ناتوانند نیز استفاده می‌کنند. اگر درباره خشونت در قرآن صحبت کنید، مدافع مذهبی به سرعت خواهد گفت، «وضعیت عهد عتیق چطور؟ آن هم از خشونت

حمایت می‌کند!» همین موضوع برای زن ستیزی، همجنس‌گرایی، برخورد با مرتدان و غیره نیز صدق می‌کند. «آنها چه؟» این تکنیک بسیار ضعیف است و می‌توانید با استناد به اصل قدیمی «دو اشتباه، درست نمی‌شود» به آن پاسخ دهید.

باورهای شخصی مقدس هستند

زمانی که مدافعان مذهبی نمی‌توانند نظرات خود را به‌طور فلسفی دفاع کنند، کارت «توهین‌آمیز» را بازی می‌کنند، یعنی «شما نمی‌توانید به باورهای شخصی من سوال کنید و پرسش از آنها بسیار توهین‌آمیز است». من همیشه گفته‌ام که ایده‌های بی‌پایه شایسته تمسخر هستند. باورهای غیرمنطقی و بی‌خطر می‌توانند منجر به باورهای دیگر غیرمنطقی و مضر شوند، همان‌طور که در مورد مادرشوهر کاتولیک قدیمیم ذکر شد. اگر سیاستمداران کاتولیک معتقد نبودند که زندگی آن‌قدر مقدس است که نباید به دلخواه خود پایان یابد، مادرشوهر من در آخرین ماه‌های زندگی‌اش رنج نمی‌برد. پروفیسور پرویز هودبوی، فیزیکدان پاکستانی مشهور (و احتمالاً یک خداناباور پنهان)، در مصاحبه‌ای گفت که رئیس دپارتمان بیولوژی (نام او را نبرد) دانشگاه LUMS پاکستان معتقد است که خواندن روزانه سوره رحمان شما را از سرطان محفوظ نگه می‌دارد. این یک اعتقاد خرافی است که با توجه به موقعیت علمی او، بسیار جدی است. کاش پروفیسور هودبوی او را نام می‌برد تا بتوانیم او را به‌طور علنی تمسخر کنیم.

تمسخر باورهای بی‌پایه افراد یکی از راه‌ها برای تغییر این باورها در جامعه است؛ هرچند که ممکن است توهین‌آمیز و غیرقابل تحمل به نظر برسد، انتقاد و تمسخر ایده‌ای مثل اسب پرند محمد می‌تواند فردی که به‌طور معلق مانده است را به شروع به سوال کردن وادارد. مهدی حسن، شخصیت معروف تلویزیونی مسلمان، وقتی توسط ریچارد داوکینز پرسیده شد که آیا به اسب پرند محمد ایمان دارد، پاسخ مثبت داد. تمام هوش و ذکاوت او در همان لحظه ناپدید شد و من (که روزگاری فکر می‌کردم این فرد بسیار باهوش است) بعد از آن به او به‌طور جدی نگاه نکردم. واضح بود که حسن از اعتراف به این باور شرمند بود و نمی‌توانست توجیهی برای آن بیاورد، اما نمی‌توانست آن را انکار کند زیرا یکی از باورهای اصلی اسلام است.

هیچ چیزی در یک جامعه آزاد مقدس‌تر از آزادی بیان نیست. مدافعان مذهبی ادعا می‌کنند که آزادی بیان به معنای آزادی برای توهین نیست، که به آن علی آ. رضوی، مسلمان سابق، گفته است که هیچ آزادی بیانی بدون آزادی برای توهین وجود ندارد. هرگاه احساس کردید که باید چیزی بگویید که مخالف وضعیت موجود است، این احتمالاً کسی را آزرده می‌کند. در غیر این صورت، اگر می‌خواهید چیزی بگویید که در جامعه پذیرفته شده است، نیازی به آزادی بیان ندارید؛ می‌توانید آن را بگویید و کسی شما را متوقف نخواهد کرد.

وقتی فردی به اسب پرند محمد ایمان دارد، احتمالاً به باورهای غیرمنطقی دیگر نیز ایمان دارد. من تعجب نمی‌کنم اگر یک مسلمان به من بگوید که شب گذشته با یک روح ملاقات کرده و با آن صحبت کرده، یا باور دارد که همسایه‌اش بر روی او جادو کرده است. اگر یک خداناباور چنین چیزی بگوید، تعجب می‌کنم زیرا خداناباور کسی نیست که زندگی‌اش را بر اساس باورهای غیرمنطقی بگذراند.

عذرهای رایج

زمانی که همه چیز شکست می‌خورد، احتمالاً با این عذرهای رایج از سوی مدافعان مذهبی مواجه خواهید شد. این‌ها بسیار پایه‌ای هستند و یک معتقد تازه‌کار بیشتر احتمال دارد از آن‌ها استفاده کند:

- این یک مشکل ترجمه است (زمین صاف نیست؛ گرد است).
- این‌طور بود که آن زمان (ازدواج با چند زن و داشتن برده‌های جنسی).
- ما نباید بدانیم (کی خدا را خلق کرده است؟).
- این یک استعاره است (مانند جراحی قلب محمد).
- با ایمان بودن آن را منطقی می‌کند (چرا میلیون‌ها کودک از گرسنگی می‌میرند).

آخرین سخن

گاهی اوقات دین به نظر بی‌ضرر و حتی مفید برای بشریت می‌آید، اما کافی است سطح آن را خراش دهید تا طبیعت سمی و شیطانی آن را ببینید. ادیان ادعا می‌کنند که اگر به طور کامل طبق آموزه‌ها دنبال شوند، خوبی‌های انسانی را به نمایش می‌گذارند، در حالی که واقعیت کاملاً متفاوت است. اگر ما به دنبال اسلام محمد و زندگی او به عنوان مثال باشیم، باید برده و برده‌های جنسی داشته باشیم، به کافران و مخالفان سیاسی جنگ اعلام کنیم، زنان را به عنوان اشیاء جنسی در نظر بگیریم، زناکاران و همجنس‌گرایان را بکشیم و به ادعاهای غیرمنطقی مانند اسب‌های پرنده ایمان داشته باشیم.

زمان آن فرا رسیده که ما کافران غیرمعتقد صدای خود را بلند کرده و در مبارزه مان علیه بی‌منطقی، بربریت و خرافات تبلیغ‌شده توسط ادیان متحد شویم. ما با انواع اصطلاحات توهین‌آمیز مانند نژادپرست، اسلام‌هراس و متعصب مواجه می‌شویم، اما این نباید ما را متوقف کند، زیرا هر کسی که در برابر وضعیت موجود ایستاده است، همیشه با چنین مخالفت‌هایی مواجه خواهد شد. تهدید به خشونت کافی نیست که ما را متوقف کند؛ بهترین کاری که آن‌ها می‌توانند انجام دهند، حمله فیزیکی به ما و نسبت دادن برچسب‌های نادرست به ما است.

دنیا اکنون بیشتر از هر زمان دیگری قطبی شده است، به‌ویژه جهان مسلمانان، و ما شاهد تقسیم واضحی بین راست‌گرایان مذهبی و چپ‌گرایان سکولار هستیم. اعتراضات در ایران و اکنون یمن، بازتاب واضحی از این ادعا است. کشور زادگاهم، پاکستان، به‌طور فزاینده‌ای در حال قطبی شدن است. ما شاهد گروه‌های مذهبی پرخاشگر و پر سر و صدا هستیم که به شدت خواهان اجرای شریعت هستند و در عین حال، چپ‌گرایان سکولار که در حال سکولاریزه کردن بیشتر کشور هستند. پاکستان در حال بازی دوگانه‌ای است که ترکیبی از دموکراسی و ارزش‌های سکولار با اسلام است و اکنون در تیررس این درگیری قرار گرفته است. دیر یا زود، شاهد خواهیم بود که این شکاف بین راست‌گرایان مذهبی و چپ‌گرایان سکولار شدت پیدا کند. هرگز در تاریخ، تعداد افرادی که در پاکستان خواهان اجرای شریعت هستند، به اندازه امروز نبوده است، اما هرگز در تاریخ، جمعیت سکولار، انسان‌گرا و خداناباور به چهار میلیون نفر نرسیده است. ممکن است فکر کنید چهار میلیون عدد کمی است در مقایسه با بیش از ۱۹۰ میلیون مسلمان، اما بیشتر این مسلمانان اسلام را نمی‌شناسند و واقعاً خواهان شریعت نیستند.

ادیان برای مدت طولانی در خاموش کردن منتقدان موفق بوده‌اند؛ آن‌ها ما را به خاطر انتقاد از ادیان حتی به ظریف‌ترین شیوه‌ها، تبعید و کشته‌اند. این‌گونه است که آن‌ها برای مدت طولانی دوام آورده‌اند، اما متأسفانه برای آن‌ها، این تسلط در حال ضعیف شدن است و افرادی مانند من در حال خروج به‌طور گسترده هستند.

ما نیازی به نزول به سطح آن‌ها نداریم - آن‌ها هزاران سال است که افراد مشابه ما را کشته‌اند - و نیازی به تحمیل نظرات خود به متعصبان مذهبی از طریق خشونت نداریم؛ اما باید صدای خود را بلند کنیم تا نادانان مذهبی را آموزش دهیم. آن‌ها ممکن است سلاح داشته باشند، اما ما کلمات داریم، کلماتی که می‌توانند به ایجاد دنیای بهتر در فردا کمک کنند، کلماتی که می‌توانند از رنج‌های بی‌دلیل مردم در سراسر جهان جلوگیری کنند. بیشتر مسلمانان، اسلام واقعی را نمی‌شناسند؛ همین‌طور برای مسیحیان و دیگر ادیان. آموزش و ضد استدلال‌ها تنها راه‌های ریشه‌کنی بیماری روانی به نام دین هستند. هموطنان خداناباورم که در کشورهای غربی زندگی می‌کنید، مسئولیت بزرگی بر دوش دارید تا برای هموطنان خداناباور خود که در جوامع مسلمان سرکوبگر زندگی می‌کنند، بجنگید. آن‌ها مشتاق تجربه ی آزادی جامعه‌ای آزاد هستند که ما آن را ساده می‌پنداریم و ساده تجربه کرده ایم. ممکن است هرگز نمی‌توانیم وجود خداهای مبهم دینی را رد کنیم؛ اما ما توانسته‌ایم خدایان همه ادیان شناخته شده را بدون هیچ شکی رد کنیم. آن‌ها ایدئولوژی‌های زن ستیز، همجنس‌گراهراس، نژادپرستانه و فاشیستی دارند؛ هر فرد عاقل باید با این ایدئولوژی‌ها مخالف باشد. ما باید برادران و خواهران خود را از زیر ابر جهل بیرون آورده و زیبایی و اخلاقی که جهانی بدون دین می‌تواند به ارمغان آورد، نشان دهیم.

آیا به ما کمک خواهید کرد؟

How can you help?

Join me in the discussion on the below social media platform:

Patreon: <https://www.patreon.com/exMuslim>

Twitter: @XMuslimAtheist

Facebook: <http://www.facebook.com/exmuslimatheist666>

YouTube: <http://videos.exmuslimatheist.com>

منابع:

1. Pigafetta, Antonio (1906). Magellan's Voyage Around the World.
2. Alvarez, L. W., Alvarez, W., Asaro, F., Michel, H.V. (1980). 'Extraterrestrial cause for the Cretaceous–Tertiary extinction.' Science 208 (4448): 1095–1108. Bibcode 1980Sci... 208.1095A. doi:10.1126/science.208.4448.1095.PMID 17783054.
- 3.<http://www.abc.net.au/news/2017-11-26/pakistan-calls-in-army-to-bring-end-to-anti-blasphemy-protests/9194246>
4. Sahih Bukhari 5590 (Hadith on Music).
5. Ibn Ishaq, The Life of Muhammad (Arabic), pp. 191–92; 163/236; 181/262; 308/458.
6. Ibn Ishaq, Sirat Rasul Allah (The Life of Muhammad).
7. Ibn Ishaq, pp. 675–76/995–96.
8. Ibn Ishaq, Sirat Rasul Allah (The Life of Muhammad), p. 307.
9. Ibn Ishaq, Sirat Rasul Allah (The Life of Muhammad), p. 674.
10. Al-Tabari, vol. 9, p. 128.
11. Sahih Bukhari, vol. 2, book 26, no. 740.
12. Sahih Bukhari, vol. 3, book 48, no. 853.
13. Sahih Bukhari, vol. 5, book 58, no. 236.
14. Sahih Bukhari, vol. 7, book 62, no. 64.
15. Sahih Bukhari, vol. 8, book 73, no. 151.
16. Al-Tabari, vol. 9, pp. 130–131.
17. Sahih Bukhari, vol. 6, book 60, no. 201.
18. Ibn Saad/Bewley, vol. 8, p. 60.
19. Ahmed, M. Mukkaram (2005). Encyclopaedia of Islam, p. 141.
20. Hamid, AbdulWahid (1998). Companions of the Prophet. Vol. 1. London: MELS. p. 138.
21. Sayeed, Asma (2013). Women and the Transmission of Religious Knowledge in Islam. NY: Cambridge University Press. p. 35.
22. Al-Tabari, vol. 9, p. 139.
23. Al-Tabari, vol. 8, p. 4.
24. Al-Tabari, vol. 8, p. 2.
25. Al-Tabari, vol. 8, p. 3.

26. Al-Tabari, vol. 9, p. 134.
27. Sahih Bukhari, vol. 6, book 60, no. 311.
28. Ibn Ishaq, *Sirat Rasul Allah (The Life of Muhammad)*, p. 466.
29. Sahih Muslim, book 8, no. 3373.
30. Sahih Muslim, book 8, no. 4345.
31. William Muir (2003). *The Life of Mahomet*.
32. Sunan Abu Dawud, book 29, no. 3920.
33. Ibn Ishaq, *Sirat Rasul Allah (The Life of Muhammad)*, p. 515.
34. Al-Tabari, vol. 39, pp. 184–185.
35. Al-Tabari, vol. 39, p. 186.
36. Al-Tabari, vol. 39, p. 193.
37. Al-Tabari, vol. 39, p. 194.
38. Al-Tabari, vol. 9, p. 139.
39. Al-Tabari, vol. 9, p. 138.
40. Al-Tabari, vol. 9, p. 135.
41. Bewley/Saad, 8:106.
42. Al-Tabari, vol. 39, p. 165.
43. Al-Tabari, vol. 39, p. 187.
44. Al-Tabari, vol. 39, p. 188.
45. Al-Tabari, vol. 39, p. 187.
46. Al-Tabari, vol. 9, p. 136.
47. Al-Tabari, vol. 9, p. 138.
48. Sahih Bukhari, vol. 9, book 85, no. 57.
49. All three references given on page 14 were inspired by the research of writer James A. Arlandson.
50. Sahih Bukhari, vol. 5, book 59, p. 462.
51. Putnam, R. D., and Campbell, D. E. (2010). *American Grace: How Religion Divides and Unites Us*, chap. 1, note 5.
52. Kosmin, B. A. and Keysar, A. (2009). *American Religious Identification Survey (ARIS)*.
53. MacLeod, N., Rawson, P. F., Forey, P. L., Banner, F. T., Boudagher-Fadel, M. K., Bown, P. R., Burnett, J. A., Chambers, P., Culver, S., Evans, S. E., Jeffery, C., Kaminski, M. A., Lord, A. R., Milner, A. C., Milner, A. R., Morris, N., Owen, E., Rosen, B. R., Smith, A. B., Taylor, P. D., Urquhart, E., Young, J. R. (1997). 'The Cretaceous–Tertiary biotic transition.' *Journal of the Geological Society* 154 (2): 265– 292. doi:10.1144/gsjgs.154.2.0265
54. NOT IN USE

55. <http://www.adelaidenow.com.au/news/rudd-condemns-rape-in-marriage-cleric/news-story/77bfc5c29d92dce4d6f858ea5686a216?sv=1a1a2dd476a84ff66a81261ee476cb9e>
56. <https://youtube.com/watch?v=8RqYK9972s0>
57. <http://www.evoanth.net/2012/04/26/caring-neanderthals/>
58. <http://www.evoanth.net/2012/11/27/caring-homo-erectus/>
59. <http://www.sciencemag.org/news/2017/06/true-altruism-seen-chimpanzees-giving-clues-evolution-human-cooperation>
60. Islamic Embryology and Islam, p. 2.
61. Commentary of al-Baydhawi (Lights of Revelation, Dar al Geel), p. 184.
62. Ibn Ishaq, Sirat Rasul Allah (The Life of Muhammad), p. 150.
63. 'Egypt: Rulers, Kings and Pharaohs of Ancient Egypt: Ramesses II.'
64. <http://www.messagetoeagle.com/ancient-great-civilizations-had-great-understanding-of-weather-and-climate/>
65. Sahih Muslim, vol. 1, p. 297.
66. Sahih Bukhari, vol. 5, book 58, p. 227.
67. <https://womhealth.org.au/pregnancy-and-parenting/five-causes-female-infertility>
68. Sahih Bukhari, vol. 1, book 6, p. 315.
69. Muhammad ibn Saad (1995). Kitab al-Tabaqat al-Kabir, vol. 8. Translated by Bewley, A. The Women of Madina, pp. 162–163.
70. <http://www.islamicstudies.info/tafheem.php?sura=2&verse=189&to=196>
71. Sunan Ibn Majah, Hadith (1944) (Hasan).
72. <https://www.councilofmuslims.com/index.php?topic=22828.0>
73. 'Over 1 million arrivals in Europe by sea: UNHCR.' Business Standard. 30 December 2015.
74. <https://muslimstatistics.wordpress.com/2015/03/19/sweden-77-6-percent-of-all-rape-in-the-country-committed-by-muslim-males-making-up-2-percent-of-population/>
75. <http://www.townsvillebulletin.com.au/news/men-with-no-beards-cause-indecent-thoughts-turkish-preacher-says/news-story/debc09bf38356cd18962c0ec917c2ea4>
76. <http://www.pewforum.org/2013/04/30/the-worlds-muslims-religion-politics-society-overview/>
77. <http://www.pewresearch.org/fact-tank/2016/03/30/prior-to-lahore-bombing-pakistanis-were-critical-of-taliban-and-other-extremist-groups/>
78. <http://blogs.discovermagazine.com/notrocketscience/2012/08/27/unlike-humans-chimpanzees-only-punish-when-theyve-been-personally-wronged/#.WlbMwiN7Hyl>
79. <http://www.recitequran.com/en/tafsir/en.ibn-kathir/9:29>
80. <https://sidmennt.is/wp-content/uploads/Gallup-International-um-trú-og-trúleysi-2012.pdf>
81. Sahih Bukhari book 58, no. 227

82. Pablo, Ben (2004). 'Latin America: Colonial.' Gltq.com. Archived from the original on 11 December 2007, retrieved 1 August 2007.
83. Isbouts, Jean-Pierre (2007). The Biblical World: An Illustrated Atlas. National Geographic Books. p. 71. ISBN 1426201389.
84. <https://www.usatoday.com/story/money/2017/07/11/warren-buffett-charitable-contributions-bill-melinda-gates-foundation/468837001/>
85. Al-Khasa'is al-Kubra, 2:252, Matba'ah Da'irat al-Ma'arif, Hayder Abad.
86. Dala'il al-Nubuwwah, 2:381, Dar al-Baz, Makkah.
87. Sahih Bukhari, book 50, no. 891.
88. Sahih Bukhari, book 59, no. 617.
89. Sahih Bukhari, book 23, no. 360.
90. Sahih Bukhari, book 4, no. 187.
91. Quran 47:12.
92. Quran 7:166, 2:65.
93. Quran 5:60.
94. Quran 74:50.
95. Quran 8:55.
96. Quran 2:27, 2:121, 3:85.
97. Quran 2:10, 5:52, 24:50.
98. Quran 39:22, 57:16.
99. Quran 5:41.
100. Quran 2:171, 6:25.
101. Quran 2:171, 6:25.
102. Quran 2:171, 6:35, 11:29.
103. Quran 8:37.
104. Quran 13:17.
105. Quran 29:49.
106. Quran 98:60.
107. Quran 95:5.
108. Quran 45:7.
109. Quran 47:3.
110. Quran 3:32, 22:38.

111. Quran 32:14, 45:34.
112. Quran 47:10.
113. Quran 2:88, 48:6.
114. Quran 17:18.
115. Quran 22:18.
116. <http://www.worldometers.info/world-population/population-by-country/>
117. <http://www.pewresearch.org/fact-tank/2015/11/17/in-nations-with-significant-muslim-populations-much-disdain-for-isis/>
118. Bundeskriminalamt (BKA) data, p. 14.
119. <https://www.khaleejtimes.com/article/20080715/ARTICLE/307159930/1098>
120. <http://www.bbc.com/news/uk-31794599>
121. <https://www.kristeligt-dagblad.dk/danmark/flertal-vil-kontrollere-faengselsimamer>
122. <http://www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2008/04/28/AR2008042802560.html>
123. [https://en.wikiquote.org/wiki/Fulke_Greville,_1st_Baron_Brooke#Mustapha_\(1609\)](https://en.wikiquote.org/wiki/Fulke_Greville,_1st_Baron_Brooke#Mustapha_(1609))
124. https://en.wikipedia.org/wiki/LGBT_rights_by_country_or_territory#/media/File:World_laws_pertaining_to_homosexual_relationships_and_expression.svg
125. Tafsir Ibn Kathir, 9:29